

# News-Update

مجله سیاسی خبری هنری

تهران ۱۲ مهر



فیلمی از تظاهرات دیروز در مرکز تهران:

[http://www.youtube.com/watch?v=pBXp5sMFr\\_4&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=pBXp5sMFr_4&feature=player_embedded)

تظاهرات مردم و بازاریان و اعتصاب بازار بزرگ تهران در اعتراض به نابسامانی بازار ارز و ناتوانی دولت در کنترل و مهار گرانی و تورم در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۹۱

ویدئوهای دیگر برای کسانی که فکر می کنند ویدئو قدیمی است:

<http://www.youtube.com/watch?v=g4G97aIY5s4>

بی بی سی فارسی:

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/10/121003\\_i39\\_bazar\\_unrest.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/10/121003_i39_bazar_unrest.shtml)

رادیو فردا:

...[http://www.radiofarda.com/content/f4\\_protest\\_tehran\\_grand\\_bazar\\_videos/247280](http://www.radiofarda.com/content/f4_protest_tehran_grand_bazar_videos/247280)

صفحه 25 بهمن:

<http://www.facebook.com/photo.php?v=3690795953218>

### تحریم نفتی و بحران ارزی زمینه ساز قیام جدید مردمی -

[http://samaa.org/files/1433/12\\_mehr\\_sar\\_aghaze\\_qeyame\\_jadid.html](http://samaa.org/files/1433/12_mehr_sar_aghaze_qeyame_jadid.html)

ای مردم مظلوم و استبداد زد؟ ایران، به غرب و دُول ناتویي تکیه و اعتماد نکنید و به آنها مجالِ بازی با ویرانگری ندهید، خودتان دست بکار شوید و نظام فاسد ولایت مطلقه را درهم پیچید. آری؛ این بار مشکل همگانی و سراسری است و منشاء به امید اینکه قیام جدید مردم ایران «استبداد برانداز» باشد و سرآغاز بهار قیام ضد استبدادی بازار و توده های مردم هستند. آزادی و مردمسالار و کثرت گرایي - سماء ایران گردد. پیش بسوی

تظاهرات مردم تهران بر علیه حکومت ورشکسته ملایان

[jadid.html\\_mehr\\_sar\\_aghaze\\_qeyame\\_12/http://samaa.org/files/1433](http://samaa.org/files/1433/jadid.html_mehr_sar_aghaze_qeyame_12)

[http://www.youtube.com/watch?v=MDFjyg1KXpw&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=MDFjyg1KXpw&feature=player_embedded)

[http://www.youtube.com/watch?v=-34mbQfabs&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=-34mbQfabs&feature=player_embedded)

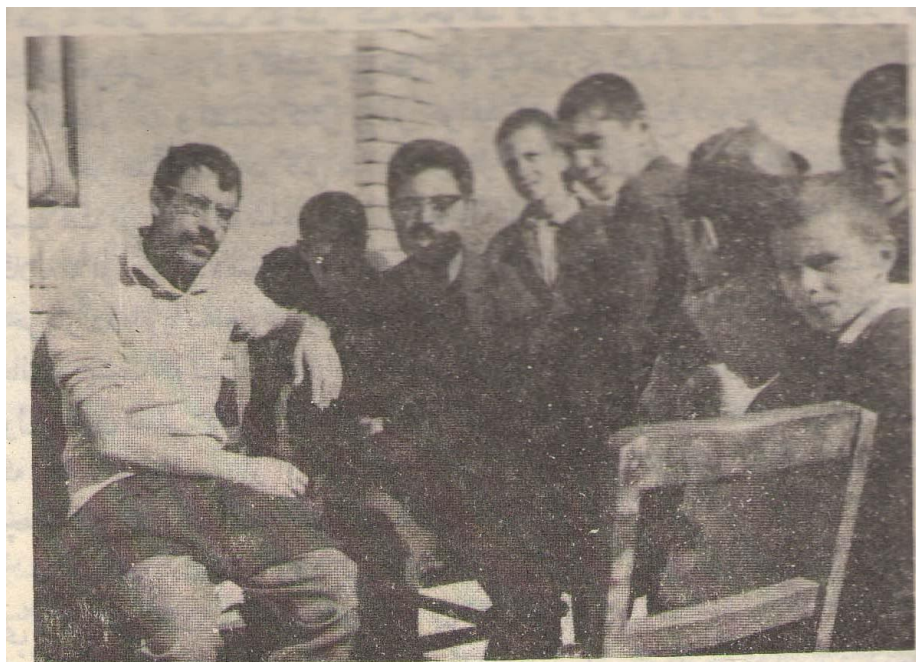
[http://www.youtube.com/watch?v=IaYEanxi75Y&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=IaYEanxi75Y&feature=player_embedded)

## بمناسبت روز معلم

۵







صمد با بچه‌های آخیرجان، آذر ۴۴





---

زنان آموزگار



خزائلی



من سال اول دبیرستان را در همین مدرسه خزائلی گذراندم که دبیرستان شبانه بود، و در آن زمان با چه آموزگاران خوبی آشنا شدم که همه آنان از طرفداران طبقه کارگر بودند. با آنان سال خوب و پر باری را پشت سر نهادم. البته در کنار مدرسه نابینایان بود که آن هم به وسیله محمد خزائلی اداره میشد.

مسعود فروزش راد

#### فراموشی خصلت ایرانی ها نیست

**محمد خزائلی**

روشنایی را او به خانه

نابینایان ایران برد!

شاید هنوز، بعد از گذر سقاخانه آینه - در کوچه ظهرالاسلام بقایای مدرسه ای که محمد خزائلی برای نابینایان ایران بنا نهاده بود مانده باشد. اگر از خشت و گل آن هم چیزی باقی نمانده باشد، در و دیوار این خیابان گواهی میدهند بر آن همت بی مانندی که دکتر خزائلی برای جمع کردن نابینایان و سواد آموزی به آن برپا کرد. هر غروب از سه ضلع این کوچه بسیاری که از بینایی محروم بودند عصا زنان خود را به مدرسه او می رسانند تا خواندن و نوشتن بیاموزند. و این، برای سالهای دهه 1330 اقدامی جسورانه و همتی کم نظیر بود. از خیابان هدایت، خیابان شاه آباد و خیابان جنب سقاخانه آینه. خودش گاهی کنار در مدرسه که بیشتر شبیه یکی از مدرسه های حوزه علمیه قم بود- با همان هشتی ورودی و اتاق های اطراف هشتی- تا یک مدرسه به سبک مدارس آن دوران می ایستاد و به باگ یکنواخت عصای

شاگردان مدرسه اش گوش می داد. اگر هیچکس هم صدای صاحب عصا را نمی شناخت، دکتر خزائلی می شناخت و نام صاحب عصا را می برد و به داخل دعوتش می کرد. مدرسه نایبانی که بنیان گذارده بود شبانه بود.

دکتر خزائلی خود از بینائی محروم بود. بعدها کلاسی هم به نام کلاس کنکور در همین مدرسه و در اتاق های جدیدی که به آن اضافه کرده بودند برپا شد. و این اولین کلاس کنکور در ایران بود!

زاده اراک بود و در چهار سالگی گرفتار بیماری آبله شد و چشمان خود را از دست داد. تحصیلات خود را با کمک خواهرانش دنبال کرد. آنها کتابها را برایش می خوانده اند و او با حافظه پر قدرتی که داشت حفظ می کرد. بعدها شاگرد اول دکتری حقوق دانشگاه تهران شد. بلند قامت بود. موهای سرش چنان کوتاه بود که گویی تازه به خدمت سربازی رفته است. صورتی کشیده و گوشه‌تالو داشت و هنوز آثار آبله ای که چشمهایش را از او گرفته بودند بر صورتش باقی بود. عینکی سیاه چشمهای بی فروغ او را می پوشانند.

"فلسفه و منطق" را با همکاری دکتر سادات ناصری استاد برجسته دانشگاه تهران نوشت. این کتاب، بعدها شد کتاب پایه کلاس ششم ادبی دبیرستان ها. تاریخ فلسفه و بدیع و قافیه را نیز بعدها منتشر کرد که آنها نیز به کتاب های درسی دوره پایانی رشته ادبی مدارس تبدیل شدند.

پس از آنکه اعلام قرآن را که در حدود 900 صفحه بود برنده جایزه سلطنتی شد. عزم و اراده اش زبانزد بود و روشندل را هم او در ایران جانشین "نابینا" کرد و به فصل ترجم به نابینایان خاتمه بخشید، چرا که نشان داد روشندل می تواند مانند هر فرد بینائی همه استعدادهای خود را بروز دهد.

دکتر خزائلی بنیانگذار جمعیت حمایت از روشندان ایران و آموزشگاه مخصوص نابینایان و صاحب امتیاز مجله روشندل نیز بود. او را با "هلن کلر" و "طه حسین" نویسنده معروف مصری مقایسه می کردند. علاوه بر فارسی به سه زبان عربی و فرانسه و انگلیسی تسلط کامل داشت. می گویند اصول اولیه یادگیری زبان انگلیسی را فقط در عرض دو هفته فرا گرفت.

چنان حافظه ای داشت که اگر کسی یک بار با او سلام و علیکی می کرد بعد از سی سال که آن سلام و علیک تجدید می شد صاحب آن سلام را می شناخت و او را به نام یاد می کرد. در مائین نویسی چنان مسلط بود که هر دقیقه بیش از صد حرف تایپ می کرد. در خرداد 1353 سر بر بالین ابدی گذاشت.

نقل است که یکبار از دربار شاهنشاهی به او پیشنهاد شده بود تا برای عمل جراحی چشم با خرج دربار به خارج برود. دکتر خزائلی این پیشنهاد را رد کرد و گفت: من به دنیائی که دارم عادت کرده ام و بیم دارم از دیدن دنیائی که آن را نمی شناسم!

### کوچ بهمن بیگی، بزرگ آموزگار کودکان عشایر ایران





او بزرگ آموزگار کودکان عشایر . عشایر فارس کوچ کرد از سرزمین عشایر فارس به سرزمین **محمد بهمن بیگی** فارس بود. او آموزگار آموزگاران عشایر فارس بود. شاید این سخن کهنه شده باشد که گفته می شود گاه نقش فرد در ساختن جامعه تمدنی ایران بیش تر از نقش نهادها است. بهمن بیگی در حقیقت فردی بود که کار یک نهاد را کرد

را راه انداخت. تصورش را کنید. کوچ نشینان ایرانی که هزاره ها است که زندگی آموزش و پرورش عشایر او دارند و همواره در بین دو اقلیم بومی متفاوت ایران در چرخش هستند، و تا چند دهه پیش کودکان آن ها از چادرنشینی سواد بی بهره بودند با کوشش های خستگی ناپذیر این مرد بزرگ به دروازه های دانش و آگاهی رسیدند. اکنون در این روزها بسیاری از متخصصان برجسته از همین کودکان عشایری هستند در گوشه و کنار جهان که سرآمد کار خود هستند و گواهی می دهند او چه نقشی در پیشرفت زندگی آن ها داشته است



بهمن بیگی در سال های سخت دهه سی که جامعه ایران آشفتگی های بعد از کودتا را داشت، کار خود را آغاز کرد. هنر بهمن بیگی این بود که چون خود از جامعه عشایری بود، سازه ها و بافت این جامعه را می شناخت. دولت در پی **کودکان عشایر** باسواد شوند، اما بهمن بیگی می این بود که جوان های دیپلمه را از شهر به جامعه عشایری بفرستد تا برخاست و یک تنه دانست که با این شیوه کار پیش نمی رود. او به جنگ با نظام بورکراتیک آموزش و پرورش فارس با مدیران کوتاه اندیش در افتاد تا توانست برای آموزش کودکان عشایری سامانه ای ترتیب دهد که آموزگاران نیز از **یحیی** خود این مردم باشند. کار سختی بود اما او توانایی اش را داشت. او از کاروان مردان و زنانی است همچون که به ما الفبا آموختند، الفبای آگاهی و دولت آبادی، صدیقه دولت آبادی، میرزا حسن خان رشیدی، جبار باغچه بان سواد و الفبای زیستن در سرزمینی که اگر تاکنون هم مانده است، از جوهر وجود همین آدم هاست

اکنون به تو بدرود می گویم پدر خوب سرزمین ما

**آموزگار** اکنون همراه با کودکان عشایری، کودکان دیروز و کودکان امروز، اندوهگین از رفتن آموزگار آموزگاران و

هستیم. کوچ او را باور نمی کنیم در سرزمینی که چرخش کوچ، چرخش زندگی است و باشد که از **کودکان عشایری** دل کودکان امروز، هزار بهمن بیگی جوانه زند و سربرآرد که تنها آرزوی او همین بود که مردان و زنانی باشند که چرخه سخت زندگی این مردم را با پیشرفت و آسودگی و آرامش پیوند زنند.

بدانید **سایت موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان** بیشتر درباره ی او در

---

---

**جبار باغچه بان، نویسنده، مترجم، روزنامه نگار، آموزگار و بنیانگذار آموزش ناشنوایان**



جبار عسگرزاده، از پیشگامان آموزش و پرورش نو ابتدایی و پیش دبستان ایران در ۱۹ اردیبهشت ۱۲۶۴ در شهر ایروان زاده شد.

او به سبب تعصب و سختگیری پدرش نتوانست به مدرسه های جدید راه یابد و دوران آموزش خود را در مسجدها گذراند. باغچه بان در سال ۱۲۹۸ ش. به ایران آمد و به مرن رفت و در دبستان دولتی احمدیه آن شهر آموزگار شد. سپس برای باز کردن دبستان دخترانه در مرن مجوز گرفت اما به سبب کارشکنی ها، نتوانست کار خود را آغاز کند.

سپس به دبستان دانش تبریز رفت و برای نخستین بار در این مدرسه برنامه ورزش گذاشت و با همکاری همسر خود، صفیه میربابایی، در کلاس‌های ویژه، دختران را نیز آموزش می‌داد. انجمن تئاتر تبریز و جمعیت اتفاق معلمین را او بنیان گذارد.

باغچه بان در سال ۱۳۰۳ش. کودکانی در تبریز تاسیس کرد و نام آن را باغچه اطفال گذاشت. او پیشنهاد کرد که مربیان کودکان را، باغچه‌بان بنامند و برای خود نیز نام خانوادگی باغچه‌بان را برگزید. سپس کلاسی برای آموزش کر و لال‌ها گذاشت. در این کلاس سه نفر ثبت نام کردند و پس از شش ماه، آزمون پایان کلاس با بازدهی عالی برگزار شد. باغچه بان در سال ۱۳۰۶ش. به شیراز رفت و یک سال بعد کودکانی را در آنجا تاسیس کرد. در سال ۱۳۱۲ش. باغچه بان از شیراز به تهران آمد و دبستانی برای دانش‌آموزان کر و لال باز کرد که نخست تنها یک دانش‌آموز دختر داشت. او در همین سال ابزاری به نام تلفن گنگ برای رساندن صوت از راه دندان به مرکز شنوایی، اختراع کرد و اختراع آن را به نام خود به ثبت رساند. در سال ۱۳۲۲ش. جمعیت حمایت از کودکان کر و لال را در تهران بنیان گذاشت.

**: از او آثار زیادی از کتاب، مقاله و نمایشنامه به جا مانده است که تعدادی از آن‌ها عبارتند از**

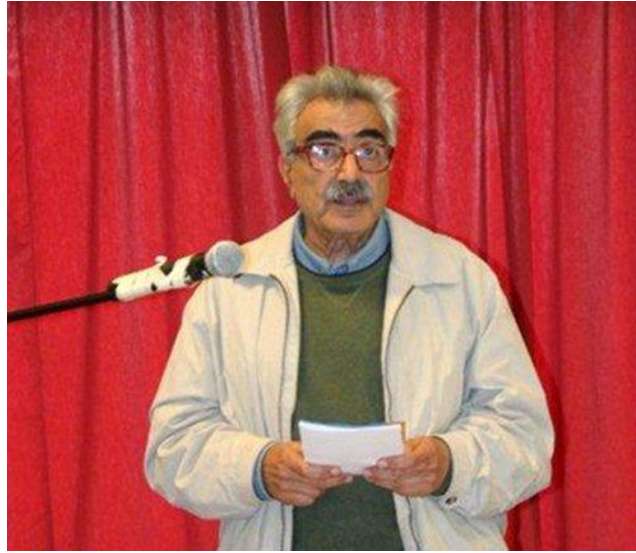
نمایشنامه‌های پیر و ترب، گرگ و چوپان، خانم خزوک، مقاله‌های "پیام به آقای صدیق وزیر فرهنگ"، "جلب کردن توجه شاگردان"، "درک و تشخیص خواص عمل در پرورش روح"، "انتقاد بر کتاب الفباء"، و کتاب‌های زندگی کودکان، الفباء، برنامه یکساله آموزگار در کلاس اول، بادکنک، بابابرفی، ارکک خالا قیزی یا خود کلصنم خالا اوغلی، اساس نامه جمعیت حمایت کودکان کر و لال و کور، اساس نامه دبستان‌های کر و لال تهران

باغچه بان آذر ۱۳۴۵ در تهران درگذشت

**منبع:**

[ایرلنک](#)

---



ناصر پاکدامن استاد دانشگاه در تبعید

---

دکتر خانعلی که بود؟ (روز معلم) دوشنبه نهم اردیبهشت 1387 23:53



12 اردیبهشت هر سال به عنوان روز معلم جشن گرفته می شود بسیاری بر این باورند که مناسبت این روز، (فقط) ترور آقای مرتضی مطهری، استاد الهیات دانشگاه تهران در سال 59 است. اما به واقع تاریخچه روز معلم به اردیبهشت سال 40 بر می گردد، در این سال در چنین روزی، دکتر خانعلی در جریان اعتصاب و تجمع معلمان در مقابل مجلس کشته شد. ابوالحسن خانعلی هنگام مرگ 29 سال داشت. وی فارغ التحصیل رشته معقول از دانشکده ی معقول و منقول دانشگاه تهران بود. در سال 35 در وزارت فرهنگ با سمت دبیری دبیرستان استخدام شد. در دبیرستان جامی، فقه و عربی تدریس می کرد. هم زمان با تدریس، در دوره ی دکترای معقول و منقول، مشغول به تحصیل بود.

شاید امروز نام دکتر خانعلی برای بسیاری از معلمان و دبیران، دانش آموزان و والدین شان نام نا آشنایی باشد، اما در سال 40 یکی از پر آوازه ترین نام ها بود. هر چند بی اعتنایی مقامات در سالهای بعد از انقلاب به یاد و نام دکتر خانعلی و تاریخ مبارزات معلمان قابل درک نیست، اما خون به نا حق ریخته ی او رسواگر جهل و بی منطقی است و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است. به روزنامه های آن دوره مراجعه می کنیم. مروری کوتاه و گذرا به رویدادهای اردیبهشت سال 40 و سیر حوادث آن سال و اعتصابات معلمان می تواند بسیار آموزنده باشد.

در زمستان سال 39 انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برگزار شد. جان اف. کندی به عنوان رئیس جمهور آمریکا از حزب دموکرات پیروز شد. کندی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم را تجویز می کرد و معتقد بود که این اصلاحات مانع پیش روی کمونیست ها خواهد شد. نیروهای سیاسی مخالف شاه به خصوص احزاب جبهه ملی در انتظار باز شدن فضای سیاسی و شروع مجدد فعالیت های خود بودند.

در 18 بهمن 39 باشگاه مهرگان که در واقع سازمان صنفی معلمان بود ، قطع نامه ای در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد . در روزهای بعد تا اردیبهشت 40 معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام می کردند . در مقاله ای که در اسفند 39 در روزنامه ی کیهان به چاپ رسیده چنین نوشته شده است :

" معلمین می گویند حقوق یک دبیر سابقه دار لیسانسه کم تر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کم تر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کم تر از یک راننده تاکسی است . "

" ... یک لیسانسه در وزارت فرهنگ ماهی 400 تومان می گیرد ، ولی لیسانسه دیگر با همان تحصیلات و پایه معلومات در یک سازمان دولتی دیگر 2500 تومان در یافت می کند . .. هستند کسانی که " ... بعد از 8 سال خدمت 273 تومان حقوق می گیرند ... "

در حالی که در همین زمان پرتقال دانه ای سه و نیم تا 12 ریال ، موز دانه ای 4 تا هفت و نیم ریال ، گندم کیلویی 205 تا 220 ریال ، شکر روسی هر کیلو 20 ریال ، قند کله ورامین 21 ریال ، ... در کیهان 23 اسفند 39 در خبری چنین آمده است : " بنا به تصویب هیات دولت حقوق معلمین ترمیم شد . حقوق کلیه ی معلمینی که کم تر از 600 تومان می گیرند به 600 تومان می رسد " محل تامین بخشی از این اضافه حقوق معلمان این گونه انتخاب شد :

کیهان 25 اسفند 39 : " از سال آینده دبیرستانهای دولتی شهریه می گیرند . کلیه ی دبستان ها به شهرداری ها واگذار می شود و هزینه آن را شهرداری های هر محل تامین خواهند کرد .

کیهان 27 اسفند 39 : " در سال آینده از دانش آموزان 100 تا 400 ریال شهریه گرفته می شود . "

در روزهای آغازین اردیبهشت ماه ، طومارهای معلمان در حمایت از طرح باشگاه مهرگان بیش تر و بیش تر می شود . از جمله می توان طومار کلیه ی آموزگاران مشهد ، دامغان ، رشت ، کرند ، بابل ، مراغه ، برازجان ، گرمسار ، شهبسوار ، نیریز و ... را در کیهان دوم و چهارم اردیبهشت مطالعه کرد .

روز 12 اردیبهشت با اعلام اعتصاب ، کلیه ی مدارس تهران تعطیل شد . معلمان از اوایل صبح دسته دسته به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند . جمعیت هر لحظه افزوده می شد . اطلاعات حوادث این روز را این گونه گزارش کرده است :

" ساعت 8،5 معلمان به میدان بهارستان رسیدند و چون جلوی خیابان اکباتان قبلا توسط ماموران نیروی انتظامی بسته شد، در خیابان شاه آباد و اول بهارستان بر روی زمین نشستند . ماموران از ماشین آب پاش برای متفرق کردن استفاده کردند . معلمان علی رغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی شدند ... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت . عده ای به طرف ماشین ها رفتند تا سر لوله های آب را به سمت دیگر بازگردانند ... "

" ... قرار بود که هیاتی از معلمان با رئیس مجلس ملاقات کنند . اما سیر حوادث به گونه دیگری خورد . معلمان فریاد می زدند و شعار می دادند . ماموران پلیس تیر هوایی شلیک می کردند و با باتوم معلمان را می زدند . صدای تیر اندازی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می شد . مجلس در حال بررسی لایحه اشل حقوق معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف از جای خود برخاست و خطاب به رئیس مجلس گفت : در بیرون معلمان را می کشند و ما اینجا لایحه حقوق معلمان را بررسی می کنیم . جلسه متشنج شد ... "

پس از مدتی معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند . دو نفر توسط چاقو زخمی شده بودند و یک نفر از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود . سرگرد شهرستانی ، رییس کلانتری با اسلحه کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود . پیکر دکتر خانعلی بر روی دست معلمان با شعار " کشتند یک معلم را " به بیمارستان بازرگان منتقل شد و متاسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد . موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور را فرا گرفت . مدارس تعطیل شد . تشییع جنازه با شکوهی برای وی برگزار شد : " جسد دکتر خانعلی از بیمارستان بازرگانان به مسجدی در خیابان اسکندری منتقل شد . روز چهارشنبه 13 اردی بهشت ، هزاران معلم در خیابان اسکندری تجمع کردند . تابوت معلم شهید بر دوش معلمان از مسیر خیابان شاه ( جمهوری ) به سمت میدان بهارستان توسط هزاران معلم و دانشجو و قشرهای دیگر مردم تشییع شد . معلمان اشک می ریختند و با فریاد خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دیو صفت دانشمند بودند . گزارش این راهپیمایی و اعتصاب نامحدود معلمان در مطبوعات منعکس شد . مردم به هیجان آمدند ، احزاب سیاسی ، گروه های صنفی و سندیکای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند . تهران بعد از کودتای 28 مرداد چنین راهپیمایی با شکوهی ندیده بود . جمعیت سوگوار تابوت را در میدان بهارستان

بر زمین گذاشتند . ساعتی بعد پیکر بی جان خانعلی با آمبولانس به گورستان ابن بابویه در شهرری منتقل و به خاک سپرده شد . روزهای بعد ده ها مجلس یادبود در مساجد تهران و شهرستان ها به یاد وی برگزار شد .

خواسته های معلمان دیگر تنها اضافه حقوق نبود . آنان خواستار برکناری دولت ، تعقیب قاتل دکتر خانعلی ، و عذر خواهی از معلمان بودند .

در کیهان 14 اردیبهشت در مقاله ای با عنوان " معلمند نه اخلاکگر " چنین آمده است : " در مملکتی که روغن یک من 60 تومان ، گوشت سی یا سی و سه تومان است ، چگونه یک عایله می تواند با ماهی 200 تومان زندگی کند . آن هم خانواده ای که فهم دارد . شعور دارد و وضع دیگران را می بیند... "

در ادامه در خصوص تفاوت حقوق معلمان با مدیران رده بالا چنین می نویسد :

" می گویند بیش از ده هزار و سیصد تومان نمی گیریم . البته این منهای ماشین ، شوهر و مزایای دیگر است ... با این همه تبعیض البته صدا در می آید ، اعتصاب می شود ، بچه های مردم در خیابان ها ولو می شوند . امتحانات متوقف می شود . طبقه ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی شود . باید محترم باشد و بیش از همه باید خون او محترم باشد . کسانی که روی مغز معلم تیر خالی کرده باید پیدا شود ... مامور دولت باید بین طبقه ی معلم و دزد و راهزن فرق بگذارد ... "

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج کرد . شاه که بار دیگر پایه های تخت خود را لرزان می دید ، دست به دامن علی امینی سیاست مدار استخوان دار و قدیمی شد که شخصیتی اصلاح طلب و در عین حال ضد کمونیست بود .

روز 15 اردیبهشت ماه : شریف امامی در حالی که برخی نمایندگان مجلس در صدد استیضاح او بودند به حالت قهر مجلس را ترک کرد و بعد از ظهر همان روز استعفا نامه ی خود را به دربار فرستاد . شاه با استعفا ی او موافقت کرد و فردای آن روز علی امینی را مامور تشکیل کابینه کرد .

16 اردیبهشت : امینی نخست وزیر شد . برخی روی کار آمدن امینی را به اشاره کندی و او را مهره ی مورد اعتماد دموکرات ها می دانستند . در مدت 11 روز اعتصاب معلمان فضای بسته جامعه به سرعت متحول شد و دوره ی جدیدی از حیات سیاسی ایرانیان آغاز گردید . معلمان به عنوان یک قشر مرجع و مورد اعتماد جامعه در کانون اعتراضات سیاسی ملت قرار گرفتند . در اجتماع بزرگ معلمان در 18 اردیبهشت ماه ، معلمان با صدور قطعنامه ای روز 12 اردیبهشت ماه را به یادبود اعتصاب موفقیت آمیز معلمان و شهادت معلم دانشمند مرحوم دکتر خانعلی روز معلم اعلام کردند و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه ی مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شوند و مراسم خاصی توسط معلمان اجرا شود .

باشگاه مهرگان از چنان اعتباری برخوردار شد که علی امینی روز 19 اردیبهشت در جمع معلمان اعتصابی حاضر شد و خواستار پایان اعتصاب شد . 19 اردیبهشت روزنامه اطلاعات از قول امینی چنین نوشت : " وضعیت کشور اسفناک است . اگر همه چیز را بگویم تولید وحشت و اضطراب می کند . قول شرف می دهم که برای ترمیم حقوق معلمین اقدام کنم . ولی به من مهلت و فرصت دهید . با افزایش حقوق مخالف نیستم ولی اگر بدون مطالعه اقدام شود دور تسلسل به جایی می رسد که سقوط حتمی است ... "

علی امینی به دلجویی از معلمان پرداخت . سرگرد ناصر شهرستانی از کار برکنار و پرونده او را برای رسیدگی به دادگاه فرستاد و باب گفتگو با باشگاه مهرگان گشوده شد . محمد درخشش پذیرش هر پیشنهادی را موکول به طرح و تصویب در مجمع عمومی معلمان کرد و مجمع عمومی معلمان ، هزاران معلمی بودند که هر روز در باشگاه و بیرون باشگاه اجتماع می کردند . روز 19 اردیبهشت برای معلمان روزی فراموش نشدنی بود . معلمان یک صدا با پیشنهاد نخست وزیر مخالفت کردند و خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به جز محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ قبول نمی کنند . امینی چاره ای جز قبول پیشنهاد های معلمان نداشت . به این ترتیب روز بعد جدول حقوقی جدید معلمان به تصویب هیات دولت رسید .

کیهان چنین نوشت : " حقوق معلمین برابر حقوق مهندسین شد . به احتمال زیاد اعتصاب معلمین پایان می یابد و مدارس تا هفته ی آینده باز می شود . "

حداقل حقوق کمک آموزگاران و آموزگاران 500 و دبیران 600 تومان و حداکثر حقوق از 1050 تومان تا 2220 تومان برای دبیران اعلام شد . و روز 23 اردیبهشت معلمان به اعتصاب طولانی خود پایان دادند . معلمان در اطلاعیه ای پایان اعتصاب خود را اعلام کردند : " همکاران گرامی ، دبیران ، آموزگاران و فرهنگیان ایران

شما در مبارزه ی خود برای تامین حقوق صنفی خود پیروز شدید . اکنون نوبت کار و کوشش صمیمانه در راه سعادت دانش آموزان فرا رسیده است .... درود بر روان جاویدان برادر شهید و ناکام ما دکتر خانعلی که با خون خود افتخار جاودانی برای طبقه معلم و جنبش آزادی برای ملت ایران تامین کرد .

درود بر ملت حق شناس و دلاور که مهربان و فرزندان خود را در تنگنای حوادث نگذاشت . درود بر دانشجویان عزیز که به احترام علم و به خاطر حق و عدالت به یاری مهربان خود شتافتند .

درود بر دانش آموزان حق شناس و مهربان که با پشتیبانی معصومانه خویش پیوند دیرین و جاودانی میان معلم و شاگرد را استوار ساختند ... " اطلاعات 23 اردیبهشت اولین روز آغاز به کار مدارس را چنین توصیف کرد : " معلم و شاگرد در آغوش هم اشک ریختند . خانم ها با لباس سیاه و آقایان با کروات سیاه سر کلاس ها حاضر شدند . در تمام مدارس به احترام شهادت دکتر خانعلی یک دقیقه سکوت شد . امروز شاگردان معلمین خود را گل باران کردند ... امروز کلیه معلمین در کلاس ها برای شاگردان خود اعلام کردند که حاضرند یک یا دو ساعت بعد از ظهر اضافه بر وقت تدریس کنند تا جبران این مدت که تعطیل بوده است بشود . 26 اردیبهشت : درخشش وزیر فرهنگ شد . 28 اردیبهشت : نام دبیرستان جامی به دبیرستان دکتر خانعلی تغییر کرد .

منبع: همه دانا

## روز معلم چگونه روز معلم شد؟

اردیبهشت هر سال به عنوان روز معلم جشن گرفته می‌شود، بسیاری بر این تصورند که مناسبت این روز، ترور آقای مرتضی مطهری، استاد الهیات دانشگاه تهران در سال ۵۹ است. اما به واقع تاریخچه‌ی روز معلم به اردیبهشت سال ۴۰ برمی‌گردد



اردیبهشت هر سال به عنوان روز معلم جشن گرفته می‌شود، بسیاری بر این تصورند که مناسبت این روز، ترور آقای مرتضی مطهری، ۱۲ استاد الهیات دانشگاه تهران در سال ۵۹ است. اما به واقع تاریخچه‌ی روز معلم به اردیبهشت سال ۴۰ برمی‌گردد. در این سال در چنین روزی، دکتر خانعلی در جریان اعتصاب و تجمع معلمان در مقابل مجلس کشته شد. ابوالحسن خانعلی هنگام مرگ ۲۹ سال داشت. وی فارغ التحصیل رشته معقول از دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران بود. در سال ۳۵ در وزارت فرهنگ با سمت دبیری دبیرستان استخدام شد. در دبیرستان جامی، فقه و عربی تدریس می‌کرد. هم‌زمان با تدریس، در دوره‌ی دکترای معقول و منقول مشغول به تحصیل بود. شاید امروز نام دکتر خانعلی برای بسیاری از معلمان و دبیران، دانش‌آموزان و والدین‌شان نام ناشناخته باشد، اما در سال ۴۰ یکی از پرآوازه ترین نام‌ها بود. هر چند بی‌اعتنایی مقامات. در سال‌های بعد از انقلاب به یاد و نام دکتر خانعلی و تاریخ مبارزات معلمان قابل درک نیست، اما خون به‌ناحق ریخته‌ی او رسواگر جهل و بی‌منطقی است و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است. به روزنامه‌های آن دوره مراجعه می‌کنیم. مروری کوتاه و گذرا به روی‌دادهای اردیبهشت سال ۴۰ و سیر حوادث آن سال و اعتصاب معلمان می‌تواند بسیار آموزنده باشد.

در زمستان سال ۳۹ انتخابات ریاست جمهوری در امریکا برگزار شد. جان اف. کندی به عنوان رئیس جمهور امریکا از حزب دموکرات پیروز



شد. کندی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم را تجویز می کرد و معتقد بود که این اصلاحات مانع پیش روی کمونیست ها خواهد شد. نیروهای سیاسی مخالف شاه به خصوص احزاب جبهه ملی در انتظار باز شدن فضای سیاسی و شروع مجدد فعالیت های خود بودند.

در ۱۸ بهمن ۳۹ باشگاه مهرگان که در واقع سازمانی صنفی معلمان بود، قطعنامه‌ای در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد. در روزهای بعد تا اردیبهشت ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام می‌کردند در مقاله‌ای که در اسفند ۳۹ در روزنامه‌ی کیهان به چاپ رسیده چنین نوشته شده است

- " معلمین می‌گویند حقوق یک دبیر سابقه‌دار لیسانسه کمتر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کمتر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کمتر از یک راننده تاکسی است  
- "... یک لیسانسه در وزارت فرهنگ ماهی ۴۰۰ تومان می‌گیرد ولی لیسانسه دیگر با همان تحصیلات و پایه معلومات در یک سازمان دولتی... دیگر ۲۵۰۰ تومان دریافت می‌کند..." هستند کسانی که "... بعد از ۸ سال خدمت ۲۷۳ تومان حقوق می‌گیرند  
در حالی که در همین زمان پرتقال دانه‌ای سه و نیم تا ۱۲ ریال، موز دانه ای ۴ تا هفت و نیم ریال، گندم کیلویی ۲۰۵ تا ۲۲۰ ریال، شکر روسی هر کیلو ۲۰ ریال، قند کله ورامین ۲۱ ریال. ... در کیهان ۲۳ اسفند ۳۹ در خبری چنین آمده است: " بنا به تصویب هیات دولت حقوق معلمان ترمیم شد. حقوق کلیه‌ی معلمینی که کمتر از ۶۰۰ تومان می‌گیرند به ۶۰۰ تومان می‌رسد. " محل تامین بخشی از این اضافه حقوق معلمان این گونه انتخاب شد

- کیهان ۲۵ اسفند ۳۹: " از سال آینده دبیرستان‌های دولتی شهریه می‌گیرند. کلیه‌ی دبستان‌ها به شهرداری‌ها واگذار می‌شود و هزینه آن را شهرداری‌های هر محل تامین خواهند کرد

"- کیهان ۲۷ اسفند ۳۹: "در سال آینده از دانش آموزان ۱۰۰ تا ۴۰۰ ریال شهریه گرفته می‌شود  
در روزهای آغازین اردیبهشت ماه، طومارهای معلمان در حمایت از طرح باشگاه مهرگان بیشتر و بیشتر می‌شود. از جمله می‌توان طومار کلیه‌ی آموزگاران مشهد، دامغان، رشت، کرند، بابل، مراغه، برازجان، گرمسار، شهبسوار، نیریز و... را در کیهان دوم و چهارم اردیبهشت مطالعه کرد

روز ۱۲ اردیبهشت با اعلام اعتصاب، کلیه‌ی مدارس تهران تعطیل شد. معلمان از اوایل صبح دسته دسته به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند. جمعیت هر لحظه افزوده می‌شد. اطلاعات حوادث این روز را این گونه گزارش کرده است  
- "ساعت ۵/۸ معلمان به میدان بهارستان رسیدند و چون جلوی خیابان اکباتان قبلا توسط ماموران انتظامی بسته شد، در خیابان شاه‌آباد و اول بهارستان بر روی زمین نشستند. ماموران از ماشین آب پاش برای متفرق کردن استفاده کردند. معلمان علی‌رغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی‌شدند. ... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت. عده ای به طرف ماشین‌ها رفتند تا سر لوله‌های آب را به سمت دیگر ... بازگردانند

- "... قرار بود که هیاتی از معلمان با رئیس مجلس ملاقات کنند. اما سیر حوادث به گونه دیگری رقم خورد. معلمان فریاد می زدند و شعار می دادند. ماموران پلیس تیر هوایی شلیک می کردند و با باتوم معلمان را می زدند. صدای تیراندازی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می شد. مجلس در حال بررسی لایحه اشل حقوق معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف از جای خود برخاست و خطاب به رئیس مجلس ... گفت: در بیرون معلمان را می کشند و ما اینجا لایحه حقوق معلمان را بررسی می کنیم. جلسه متشنج شد

پس از مدتی، معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند. دو نفر توسط چاقو زخمی شده بودند و یک نفر از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود. سرگرد شهرستانی، رییس کلانتری با اسلحه‌ی کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود. پیکر دکتر خانعلی بر روی دست معلمان با شعار " کشند یک معلم را " به بیمارستان بازرگانان منتقل شد. و متاسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد. موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور را فرا گرفت. مدارس تعطیل شد. تشییع جنازه باشکوهی برای وی برگزار شد  
- " جسد دکتر خانعلی از بیمارستان بازرگانان به مسجدی در خیابان اسکندری منتقل شد. روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت، هزاران معلم در خیابان اسکندری تجمع کردند. تابوت معلم شهید بر دوش معلمان از مسیر خیابان شاه (جمهوری) به سمت میدان بهارستان توسط هزاران معلم و دانشجو و قشرهای دیگر مردم تشییع شد. معلمان اشک می ریختند و با فریاد خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دیوصفت معلم دانشمند بودند. گزارش این راهپیمایی و اعتصاب نامحدود معلمان در مطبوعات منعکس شد. مردم به هیجان آمدند، احزاب سیاسی، گروه های صنفی و سندیکاهای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی باشکوهی ندیده بود. جمعیت سوگوار تابوت را در میدان بهارستان بر زمین گذاشتند. ساعتی بعد پیکر بی جان خانعلی با آمبولانس به گورستان ابن بابویه در شهرری منتقل و به خاک سپرده شد. روزهای بعد ده ها مجلس یادبود در مساجد تهران و شهرستان ها به یاد وی برگزار شد. خواسته‌های معلمان دیگر تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی، و عذرخواهی از معلمان بودند

در کیهان ۱۴ اردیبهشت در مقاله‌ای با عنوان " معلمند نه اخلال‌گر " چنین آمده است ▪

- " در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان، گوشت سی سی با سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می‌تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند. ... آن هم خانواده‌ای که فهم دارد. شعور دارد و وضع دیگران را می‌بیند

در ادامه در خصوص تفاوت حقوق معلمان با مدیران رده بالا چنین می‌نویسد

- " می‌گویند بیش از ده هزار و سیصد تومان نمی‌گیریم. البته این منهای ماشین، شوهر و مزایای دیگر است... با این همه تبعیض البته صدا درمی‌آید، اعتصاب می‌شود، بچه‌های مردم در خیابان‌ها ولو می‌شوند. امتحانات متوقف می‌شود. طبقه‌ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی شود. باید محترم باشد و بیش از همه باید خون او محترم باشد. کسانی که روی مغز معلم تیر خالی کرده باید پیدا شود... مامور ... دولت باید بین طبقه‌ی معلم و دزد و راهزن فرق بگذارد

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج کرد. شاه که بار دیگر پایه های تخت خود را لرزان می دید، دست به دامن علی امینی سیاستمدار استخوان دار و قدیمی شد که شخصیتی اصلاح طلب و در عین حال ضدکمونیست بود  
- روز ۱۵ اردیبهشت ماه: شریف امامی در حالی که برخی نمایندگان مجلس در صدد استیضاح او بودند به حالت قهر مجلس را ترک کرد و بعد از ظهر همان روز استعفانامه‌ی خود را به دربار فرستاد. شاه با استعفای او موافقت کرد و فردای آن روز علی امینی را مأمور تشکیل کابینه کرد.

۱۶ اردیبهشت: امینی نخست وزیر شد. برخی روی کار آمدن امینی را به اشاره کندی و او را مهره‌ی مورد اعتماد دموکرات‌ها می‌دانستند. در مدت ۱۱ روز اعتصاب معلمان فضای بسته جامعه به سرعت متحول شد و دوره جدیدی از حیات سیاسی ایرانیان آغاز گردید. معلمان به عنوان یک قشر مرجع و مورد اعتماد جامعه در کانون اعتراضات سیاسی ملت قرار گرفتند. در اجتماع بزرگ معلمان در ۱۸ اردیبهشت ماه، معلمان با صدور قطعنامه‌ای روز ۱۲ اردیبهشت ماه را به یادبود اعتصاب موفقیت آمیز معلمان و شهادت معلم دانش‌مند مرحوم دکتر خانعلی روز معلم اعلام کردند و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه‌ی مدارس و مؤسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شوند و مراسم خاصی توسط معلمان اجرا شود. باشگاه مهرگان از چنان اعتباری برخوردار شد که علی امینی روز ۱۹ اردیبهشت در جمع معلمان اعتصابی حاضر شد و خواستار پایان اعتصاب شد. ۱۹ اردیبهشت روزنامه اطلاعات از قول امینی چنین نوشت:

- "وضع کشور اسفناک است. اگر همه چیز را بگویم تولید وحشت و اضطراب می‌کند. قول شرف می‌دهم که برای ترمیم حقوق معلمین اقدام کنم. ولی به من مهلت و فرصت دهید. با افزایش حقوق مخالف نیستم ولی اگر بدون مطالعه اقدام شود، دور تسلسل به جایی دیگر می‌رسد که... سقوط حتمی است"

علی امینی به دلجویی از معلمان پرداخت، سرگرد ناصر شهرستانی از کار برکنار و پرونده او را برای رسیدگی به دادگاه فرستاد و باب گفت و گو با باشگاه مهرگان گشوده شد. محمد درخشش پذیرش هر پیشنهادی را موکل به طرح و تصویب در مجمع عمومی معلمان کرد و مجمع عمومی معلمان، هزاران معلمی بودند که هر روز در باشگاه و بیرون باشگاه اجتماع می‌کردند. روز ۱۹ اردیبهشت برای معلمان روزی فراموش‌نشدنی بود. معلمان یک‌صد با پیشنهاد نخست وزیر مخالفت کردند و خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به جز محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ قبول نمی‌کنند. امینی چاره‌ای جز قبول پیشنهادهای معلمان نداشت. به این ترتیب روز بعد جدول حقوقی جدید معلمان به تصویب هیأت دولت رسید

کیهان چنین نوشت ■

"- "حقوق معلمین برابر حقوق مهندسين شد. به احتمال زیاد اعتصاب معلمین پایان می‌یابد و مدارس تا هفته‌ی آینده باز می‌شود حداقل حقوق کمک آموزگاران و آموزگاران ۵۰۰ و دبیران ۶۰۰ تومان و حداکثر حقوق از ۱۰۵۰ تومان تا ۲۲۲۰ تومان برای دبیران اعلام شد. و روز ۲۳ اردیبهشت معلمان به اعتصاب طولانی خود پایان دادند. معلمان در اطلاعیه‌ای پایان اعتصاب خود را اعلام کردند

- "همکاران گرامی، دبیران، آموزگاران و فرهنگیان ایران شما در مبارزه‌ی خود برای تامین حقوق صنفی خود پیروز شدید. اکنون نوبت کار و کوشش صمیمانه در راه سعادت دانش آموزان فرا رسیده است..."

دروید بر روان جاویدان برادر شهید و ناکام ما دکتر خانعلی که با خون خود افتخار جاودانی برای طبقه معلم و جنبش آزادی برای ملت ایران تأمین کرد

دروید بر ملت حق‌شناس و دلاور که مریبان و فرزندان خود را در تنگنای حوادث تنها نگذاشت

دروید بر دانشجویان عزیز که به احترام علم و به خاطر حق و عدالت به یاری مریبان سابق خود شتافتند

"...دروید بر دانش‌آموزان حق‌شناس و مهربان که با پشتیبانی معصومانه خویش پیوند دیرین و جاودانی میان معلم و شاگرد را استوار ساختند

اطلاعات ۲۳ اردیبهشت اولین روز آغاز به کار مدارس را چنین توصیف کرد ■

- "معلم و شاگرد در آغوش هم اشک ریختند. خانم‌ها با لباس سیاه و آقایان با کراوات سیاه سرکلاس‌ها حاضر شدند. در تمام مدارس به احترام شهادت دکتر خانعلی یک دقیقه سکوت شد. امروز شاگردان معلمین خود را گل‌باران کردند. ... امروز کلیه معلمین در کلاس‌ها برای شاگردان خود اعلام کردند که حاضرند یک یا دو ساعت بعد از ظهر اضافه بر وقت تدریس کنند تا جبران این مدت که تعطیل بوده است بشود

- "۲۶ اردیبهشت: درخشش وزیر فرهنگ شد

۲۸ اردیبهشت: نام دبیرستان جامی به نام دبیرستان دکتر خانعلی تغییر کرد

در روزهای بعد سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آقای درخشش وزیر فرهنگ در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد. ایشان دیگر به سیاست‌مداری مطرح تبدیل شده بود. اما خبری از دست‌گیری سرگرد شهرستانی، قاتل دکتر خانعلی نیست. به نظر می‌رسد دولت با مسلط شدن بر اوضاع، پس از پایان یافتن اعتصاب معلمان در حال سروسامان دادن قوای خود است

دروید کوتاهی در کیهان ۲۲ تیر ماه چنین آمده است ■

- "صبح امروز گروهی از معلمین که به قصد دیدن آقای درخشش رفته بودند به تالار کیهان آمدند. آنها موفق به دیدار وی نشده بودند. آنها می‌گفتند: "ما برای وزارت آقای درخشش مبارزه نکردیم. بلکه مبارزه ما برای احقاق حقوق صنفی خودمان بود. ولی از جریان اعتصاب به نفع خودشان بهره‌برداری کردند. .. آن وقت هیچ کدام از معلمین حاضر به شکستن اعتصاب نبودند. زیرا اصولاً مبارزمان بدون نتیجه مانده بود. گذشته از این که، طرح باشگاه مهرگان تغییر کرد. در پایان مواردی در آن گنجانیدند که پرداخت حقوق معلمین را منوط به تصویب نامه‌ی ... جدید هیات دولت کرد"

دروید دیگری در همین شماره روزنامه اظهارات وزارت فرهنگ در مورد این گروه از معلمین نیز آمده است

"...." صبح امروز عده‌ای حدود ۲۰ نفر که اخیراً از مشاغل فرهنگی برکنار شدند و... آنها به قصد اخلال به وزارت فرهنگ رفته‌اند. اسامی ۱۶ نفر که" به قصد اخلال نظم در صحن وزارتخانه اجتماع نموده‌اند و منتظر خدمت شدند" در انتهای خبر آمده است

به نظر می‌رسد وزیر شدن آقای درخشش به دور شدن او از معلمان کمک بسیار کرد. در کیهان سال ۴۱ اردیبهشت ماه در آستانه‌ی بزرگداشت روز معلم اطلاعیه‌ای کوتاه جلب‌نظر می‌کند

- "قابل توجه فرهنگیان کشور، چون به خواسته‌های معلمین سراسر کشور ترتیب اثر داده نمی‌شود، این جانب لازم دانستم استعفای خود را از باشگاه مهرگان اعلام دارم. محمد جدی، مسئول شهرستان‌ها

آقای درخشش در نطق خود به مناسبت روز معلم به برخورد با جناح چپ معلمان اشاره می‌کند

- "...متأسفانه در مبارزاتی که در پیش گرفته‌ایم، همیشه دو جناح با ما مبارزه کردند. اول جناح چپ‌نما و مخرب که برای این مبارزه ستیزه می‌کنند که نتوانستند اعتصاب طبقه معلم را با هدف یوچ خودشان آلوده کنند... ما دکان‌های آنها را تخته کردیم... جناح دوم دست راستی‌های ... گردن کلفت"

به نظر می‌رسد روند حرکت صنفی معلمان پس از این پیروزی بزرگ، در سال‌های بعد تا آستانه‌ی انقلاب به تدریج دچار رکود شده است که

نیاز به بررسی و تحلیل دقیق‌تر دارد. با توجه به کمبود منابع در دسترس، آن را به مقاله‌ای دیگر موکول می‌کنیم. اما از سال ۵۶ معلمان بار دیگر وارد صحنه شدند. در این سال‌ها کانون‌های مستقل معلمان شکل گرفت. حتی باشگاه مهرگان بار دیگر فعالیت‌های خود را از سر گرفت. اما شعارهای صنفی تحت الشعاع شعار سرنوشتی شاه قرار گرفت. اعتصاب بزرگ معلمان در مهر و آبان سال ۵۷ و حضور چندصد هزار معلم و چند میلیون دانش‌آموز، فراموش‌شدنی نیست... بعد از پیروزی انقلاب، آموزش و پرورش دست‌خوش تحولات بزرگی شد. اکثر مدیران و بسیاری از معلمان در جریان پاک‌سازی‌های گسترده از کار برکنار شدند. نخستین هسته‌های گزینش در این وزارتخانه تشکیل شد. کسانی که هیچ تجربه‌ای نداشتند از طریق مصاحبه‌های عقیدتی به عنوان مربی وارد شدند و پست‌های خالی مدیریت را در اختیار گرفتند و باز هم رکود و سکوت تا سال‌های دهه ۸۰

هاله صفرزاده

گرفته از: شماره ۵ پنجم مجله ی «راه آینده»، در اردیبهشت ۱۳۸۶

پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ توسعه

## نگاهی به تاریخچه روز معلم در ایران و وضعیت معلمان: روز جهانی معلم

مان را به حق از زحمتکش‌ترین قشرهای جامعه می‌خوانند. اما متأسفانه بیشتر زحمتی که معلمان می‌کنند صرف برآوردن نیازهای اقتصادی آنها می‌شود. معلمان که با حقوق خود قادر به تأمین یک زندگی متوسط نیستند وقتی را که باید صرف بالابردن سطح دانش خود کنند به اضافه کاری یا به شغل دوم اختصاص می‌دهند



در ایران ۱۲ اردیبهشت به عنوان روز معلم مشخص شده، روز جهانی معلم سیزدهم مهرماه، پنجم اکتبر، است. سابقه و تاریخ اعلام روز معلم در ایران برای بسیاری مشخص نیست، یا لاقلاً آنگونه که واقعا بوده مشخص نیست. در تقویمهای بعد از ۱۳۵۷ روز ۱۲ اردیبهشت را روز شهادت استاد مطهری - روز معلم می‌نویسند. پس از انقلاب ۵۷ بسیاری از روزها و مناسبات را به عنوان نماد و مظهر دوران طاغوت تغییر می‌دادند، ترور استاد مرتضی مطهری در ۱۲ اردیبهشت ۵۸، فرصت داد روز که از سال ۱۳۴۱ به عنوان روز معلم جشن گرفته می‌شد بدون تغییر بماند اما علت نامگذاریش فراموش شود. در حالی که روز معلم یکی از معدود روزهایی است که از دل مبارزه‌های صنفی معلمان بیرون آمده و به نظام شاهنشاهی تحمیل شده بود

در شهریور ۱۳۴۰ تهران شاهد تظاهرات گسترده معلمانی بود که در اعتراض به لایحه‌ی اشل حقوقی جدید فرهنگیان در میدان ۱۲ تان گردآمده بودند. در این روز شلیک گلوله رئیس یکی از کلانتریها به قتل ابولحسن خانعلی، دبیر دبیرستان جامی، انجامید. اعتصابهای معلمان در ده روز بعدی تغییرات سیاسی مهمی را در کشور باعث شد. دولت شریف امامی مجبور به استعفا شد و دو مجلس شورا و سنا منحل شدند. به این حادثه‌ها و در دولت جدید محمد درخشش رئیس باشگاه معلمان که تظاهرات را سامان داده بود و تشکیلی که ریاستش را بر عهده داشت تشکل صنفی معلمان محسوب وزیر آموزش و پرورش شد. در ادامه‌ی همان تظاهرات بود که در ۱۸ اردیبهشت، روز کشته شدن خانعلی را، که به هیچ دسته و گروه سیاسی تعلق نداشت روز معلم کردند

وزارت آموزش و پرورش با یک میلیون و ۲۱ هزار و ۶۳۰ نفر بزرگترین بخش کارمندان دولت را در خود جای داده است. در این میان معلمان که بخش اعظم این را شامل می‌شوند در کنار بازنشستگان و کارگران جزو کم‌آمدترین شهروندان کشور محسوب می‌شوند. به گفته‌ی محمدرضا برادران شرکاء، رئیس سازمان برنامه و بودجه، (در گفتگو با خبرگزاری سلام، ۲۵ فروردین ۱۳۸۴) متوسط دریافتی حقوق و مزایای معلمان به ۲۵۰ هزار تومان افزایش یافته است. او اعلام کرده که حقوق معلمان در سه سال گذشته سه برابر شده است. این در حالی است که مرکز آمار ایران خط فقر نسبی را ۱۵۰ هزار تومان برآورد می‌کند. درباره‌ی خط فقر و تعداد کسانی که در فقر قلمداد می‌شوند هم آمار و هم تفسیرها و تحلیلهای متفاوتی وجود دارد. اگر خط فقر در ایران را نسبتی از سطح زندگی و مخارج درهمه‌ی روستاها و شهرهای بزرگ بر بگیریم شاید این رقم زیاد از واقعیت دور نباشد. اما در شهرهای بزرگ و مثلاً در تهران خط فقر نمی‌تواند ۱۵۰ هزار تومان باشد زیرا اجاره‌ی خانه به مراتب از این بیشتر است

به صورتحساب حقوق یکی از معلمان مدرسه در ایران جلوه‌ای از وضعیت نابسامان و بحرانی اقتصاد کشور است. در حالی که حقوق مبنای این معلم ۴۴ هزار تومان مجموع دریافتیهای فوق‌العاده‌ی او پنج برابر این رقم است. در میان این رقمها فوق‌العاده شغل، ۶۶ هزار تومان، فوق‌العاده سختی شرایط محیط کار، ۴ هزار و ۴۰۰، فوق‌العاده جذب مشاغل، ۱۱۳ هزار و ۶۰۰ تومان، فوق‌العاده ویژه، ۴۹ هزار و ۵۰۰ تومان، و افزایش سنواتی، ۲۳ هزار و ۵۰۰ تومان ذکر شده است. در حالی که برابر بودن دریافتی ماهانه نسبت به حقوق مبنای معلمان امر خوشایندی باید باشد حکایت از ناپایداری و بیماری وضعیت اقتصاد کشور دارد

در سالهای اخیر بارها با تجمع و تحصن مقابل وزارت آموزش و پرورش، نهاد ریاست جمهوری و مجلس خواستار حقوق عقب افتاده و افزایش دریافتیهای خود شده‌اند. به امروز درآمدی به مراتب بالاتر از سالهای گذشته دارند همچنان به آن بخش وسیع از کارمندان دولت تعلق دارند که با حقوق خود قادر به اداره‌ی یک زندگی متوسط نیز اضافه کاری و شغل دوم در بین معلمان به یکی از ملزومات اجتناب ناپذیر زندگی بدل شده است. برخلاف کشورهایی پیشرفته که در آن معلمان ساعتهای کمتری کار

ند تا وقت و فرصت کافی برای تازه کردن دانش خود داشته باشند معلمان در کشور ما مجبورند برای تامین مایحتاج روزمره‌ی خود در اوقات فراغت نیز به کار مشغول

روز پنجم ۱۹۶۶، برابر با ۱۳ مهرماه را روز جهانی معلم اعلام کرد. بسیاری (ILO) امروز روز جهانی معلمان است. یونسکو با همکاری سازمان جهانی کار روزها با پذیرش این روز به اهمیت آموزش و تدریس و نقش معلمان بهای بیشتر دادند و بودجه و امکانات بسیاری را صرف گسترش سیستم آموزشی کشور خود و ارتقاء کار و دانش معلمان کردند. فقط ایران نیست که این روز را به عنوان روز جهانی معلم به رسمیت نمی‌شناسد. در چکسلواکی سابق نیز، تا سال ۱۹۸۹، روز ۲۸ مارچ، فروردین را به عنوان روز معلم جشن می‌گرفتند. اما در ایران از تاریخچه و مناسبت ۱۲ اردیبهشت که روز معلم بود و هست، در کتابهای درسی خبری نیست. گرچه در ی اخیر، از جمله در روزنامه‌هایی مانند روزنامه‌ی توقیف شده‌ی اقبال و شرق بار دیگر این تاریخچه مرور شده است. گذشته از این که تغییر مناسب روز معلم در ایران، جنبش صنفی به یک مناسبت سیاسی و ایدئولوژیک، می‌تواند به تضعیف مبارزات صنفی فرهنگیان منجر شود معضل بزرگ معلمی و آموزش در ایران سطح نازل آن که زحمتکشی معلمان دوازدهم نیست. متأسفانه بخش اعظم زحمتی که معلمان ما می‌کنند صرف تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای اقتصادی آنان می‌شود

کشمیری‌پور، گزارشگر صدای آلمان در تهران

**ابوالحسن خانعلی** (زادروز: ۱۳۱۱ - مرگ: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰) معلم فلسفه و عربی بود. سرگرد ناصر شهرستانی، رئیس کلانتری بهارستان، وی را در روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ (۲۹ سالگی)، در تجمع اعتراض‌آمیز معلمان در میدان بهارستان کشت.

شواهد نشان می‌دهد که او نه سخنران و نه هدایت‌کننده معلمان؛ بلکه یک معلم مانند هزاران معلمی بود که در تجمع شرکت کرده بودند. ناصر شهرستانی که احتمالاً موقعیت خود را در خطر می‌دید، گلوله‌ای را به سمت معلمان شلیک کرد. گلوله به سر خانعلی اصابت کرد و جان باخت. دو تیر دیگر هم دو نفر را مجروح کرد. خانعلی در زمان کشته شدن، دانشجوی دکترای فلسفه دانشگاه تهران بود.



### روز معلم، چگونه روز معلم شد؟

شهری - شیرزاد عبدالهی

**شیرزاد عبدالهی:** شریف امامی در اسفندماه سال ۳۹ کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد و پست وزارت فرهنگ را به دکتر جهانشاه صالح سپرد. نخست وزیر هنگام اعلام برنامه‌های خود گفت: "راجع به حقوق معلمان بایستی به اطلاع برسانم که با تعبیض فاحشی که نسبت به آنها شده، لازم بود که توجهی به حقوق آنها بشود و بالاخص انهایی که حقوق‌های پایین می‌گرفتند و حقوق بسیار کمی داشتند که این کار شده است." شریف امامی به قول خود عمل کرد. در جلسه روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ جهانشاه صالح وزیر فرهنگ لایحه "اشل حقوقی جدید فرهنگیان" را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. به موجب این لایحه حداکثر حقوق آموزگاران ۱۰۶۰۰ ریال و حقوق دبیران ۱۴۵۰۰ ریال پیش بینی شده بود. این لایحه دارای جدول حقوقی و بسیار مفصل بود.

انتشار خبر بردن لایحه به مجلس، واکنش معلمان به خصوص دبیران دبیرستان‌ها را برانگیخت. تعدادی از معلمان شهر تهران به دعوت باشگاه مهرگان که ریاست آن با محمد درخشش بود، برای اعتراض به لایحه اشل حقوقی از صبح روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۴۰ در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی تجمع کردند.

صدای شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می‌شد. رفته رفته با تحریک نیروی شهربانی درگیری معلمان با پلیس آغاز شد ابتدا برای متفرق کردن معلمان از ماشین‌ها یاب‌پاش استفاده کردند.

به گفته یکی از شاهدان خانم معلم‌ها که در صف جلو ایستاده بودند سر تا پا خیس بودند. چند نفر از معلمان مرد از پیاده رو وارد میدان شدند تا سر لوله‌های آب را به سمت دیگری بگردانند. یکی از آنها معلم جوان ۲۹ ساله‌ای بود به نام ابوالحسن خانعلی.

سرگرد ناصر شهرستانی، رئیس کلانتری بهارستان، که از دست معلم‌ها کلافه شده بود مستقیماً به سمت معلمان با اسلحه کمری شلیک کرد. گلوله‌ای به سر ابوالحسن خانعلی خورد و خون او سنگفرش میدان بهارستان را رنگین کرد. دو نفر هم مجروح شدند.

ابوالحسن خانعلی، اهل روستای کن تهران، مجرد و دبیر فلسفه و عربی دبیرستان جامی در غرب تهران بود. ابوالحسن با مدرک لیسانس معقول و منقول در سال 1335 به استخدام وزارت فرهنگ در آمد. هنگام شهادت علاوه بر شغل معلمی دانشجوی دوره دکترای فلسفه دانشگاه تهران بود. خانعلی گرایش سیاسی معینی نداشت و در تظاهرات میدان بهارستان هم نقش رهبر، سخنران یا سخنگو نداشت. او معلمی بود که مانند هزاران تن دیگر برای دفاع از حقوق صنفی خود در یک اجتماع صنفی شرکت کرده بود.

بعد از تیراندازی رئیس کلانتری 2 میدان بهارستان به سوی معلمان، اوضاع متشنج شد. معلمان فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند ( علیه دولت و نخست‌وزیر ). ماموران تیر هوایی شلیک می‌کردند و عده‌ای از آنها با باتوم معلم‌ها را می‌زدند. میدان بهارستان به گفته شاهدان محشر کبری بود. صدای تیراندازی پلیس و سروصدای معلمان در صحن مجلس شنیده می‌شد. مجلس هم مشغول بررسی لایحه اشل حقوقی معلمان بود که یکی از نمایندگان از جا بلند شد و گفت: " بیرون معلمان را می‌کشند ما اینجا لایحه حقوق معلمان را بررسی می‌کنیم ! به دنبال این سخنان جلسه مجلس به هم خورد."

معلمان همکار زخمی خود را به بیمارستان بازرگان منتقل کردند که به دلیل شدت جراحات درگذشت. پیکر بی‌جان خانعلی به مسجدی در خیابان اسکندری در غرب تهران منتقل شد و معلمان خود را برای تشییع جنازه با شکوه او آماده کردند. روز چهارشنبه 13 اردیبهشت تابوت معلم شهید بر سر دست معلمان و دانشجویان از خیابان اسکندری به سوی میدان بهارستان به حرکت درآمد. تهران بعد از کودتای 28 مرداد چنین جمعیتی در خیابانهای خود ندیده بود. تشییع جنازه 4 ساعت طول کشید.

هزاران معلم و دانشجو اشک می‌ریختند و با شعارهای خود خواستار استعفای نخست وزیر و محاکمه قاتل دیو سیرت معلم عزیز بودند. پس از طی مسیر طولانی تابوت را در میدان بهارستان زمین گذاشتند. جمعیت سوگوار به سخنان تند و آتشین نمایندگان معلمان گوش دادند و ساعتی بعد پیکر بی‌جان معلم شهید سوار بر آمبولانس به گورستان ابن بابویه در شهرری منتقل شد.

مجالس ترحیم در تهران و شهرستان‌ها به یاد معلم مظلوم بر پا شد. آقای اسلامی واعظ مسجد فخریه واقع در خیابان امیریه جنب خیابان البرز در مراسم یادبود دکتر خانعلی گفت: " مگر معلمین کشور از زمانداران خود چه می‌خواهند؟ آنها می‌گویند حقوق ما کم است و ما قادر نیستیم با این حقوق ناچیز و این گرانی. مخارج خود و خانواده مان را تامین کنیم و با خیال راحت به تعلیم و تربیت فرزندان شما بپردازیم. در این مملکت که عمله و کارگر روزی 15 تومان حقوق می‌گیرند و باز قادر نیستند که به زندگی خود ادامه دهند. به معلم کمتر از حقوق یک عمله می‌دهند و انتظار دارند فرزندان ما را تربیت کنند."

جلسه روز پنجشنبه 14 اردیبهشت مجلس شورای ملی توفانی بود. نمایندگان علیه دولت نطق کردند. سردار فاخر رئیس مجلس از نمایندگان معلمان دعوت کرد که " به مجلس تشریف بیاورند و صحبت کنند."

دکتر جفرودی، نماینده مخالف دولت از جبهه ملی، گفت: " قاطبه معلمان بر اثر ترقی فاحش قیمت‌ها، مزایای افزایش حقوق معلم را از دست داده‌اند و برای اینکه خود و فرزندانشان از گرسنگی نمی‌رند ساعات فراغت و مطالعه خود را به ثمن بخش فروختند و از بام تا شام در مدارس مختلف و محافل متعدد به درس دادن پرداختند و هر چه بیشتر کوشیدند کمتر موفق به تهیه مسکن و پوشاک شدند."

در جلسه روز پنجشنبه 15 اردیبهشت بعد از نطق‌های نمایندگان شریف امامی پشت تریبون مجلس رفت و از حوادث روز 12 اردیبهشت اظهار تاسف کرد و گفت که دولت دستور تیراندازی نداده و سفارش کرده که به هیچ وجه مزاحم جمعیت نشوند. او رسیدگی به مشکلات معلمان را وظیفه دولت دانست. هنوز صحبت‌های نخست وزیر به پایان نرسیده بود که یکی از نمایندگان به نام بهبهانی، ورقه استیضاح نخست وزیر را تقدیم رئیس مجلس کرد.

شریف امامی با عصبانیت مجلس را ترک کرد و به محل کارش رفت و کاغذها و اوراق خود را برداشت و به منزل رفت. همان روز یعنی 15 اردیبهشت استعفانامه خود را تقدیم دربار کرد و دولت مستعجل دو ماهه او به پایان رسید.

روز 12 اردیبهشت محمد درخشش، رئیس باشگاه مهرگان، توسط شهربانی دستگیر و زندانی شد. محمد درخشش فرزند یدالله متولد سال 1294 شمسی، فارغ التحصیل دانشسرای عالی تهران در رشته تاریخ و جغرافی و دبیر دبیرستان‌های پایتخت بود. او ابتدا جامعه فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی را تشکیل داد و بعد از کودتای 28 مرداد همراه با دبیران همفکر خود باشگاه مهرگان را تاسیس کرد. درخشش از لحاظ فکری به دکتر علی امینی نزدیک بود. درخشش در اسفندماه سال 32 در دوره هجدهم مجلس به عنوان نماینده مجلس انتخاب شده بود.

با سقوط دولت شریف امامی و دعوت از دکتر علی امینی برای تشکیل دولت درخشش از زندان آزاد شد و از سوی امینی به عنوان وزیر فرهنگ برگزیده شد.

شاه با استعفای شریف امامی موافقت کرد و روز 16 اردیبهشت علی امینی سیاستمدار کهنه‌دار، اشراف زاده قجر، به دربار دعوت شد تا در مورد تشکیل کابینه رایزنی کند. گفته می‌شود شاه همواره از علی امینی می‌ترسید. امینی دولت تشکیل داد تا فضای باز سیاسی ایجاد کند و اصلاحات را پیش ببرد.

اما بدگمانی شاه به او و عدم همکاری و بی‌اعتمادی اپوزیسیون به خصوص جبهه ملی، باعث شد که دولت امینی در میان مشکلات غرق شود. یک سال و دو ماه بعد، بهار اصلاحات با روی کار آمدن اسدالله علم تبدیل به خزان دیکتاتوری شد. درخشش کنار رفت باشگاه مهرگان تعطیل شد و تنها دستاورد صنفی معلمان افزایش حقوق‌ها در مقطع سال 40 بود...

یکی از خواسته‌های معلمان در اعتصاب یک هفته‌ای خود، بازداشت و مجازات سرگرد شهرستانی رئیس کلانتری بهارستان بود که با شلیک مستقیم، خانعلی را به شهادت رسانده بود.

شهرستانی دستگیر و مدتی زندانی شد. اما با تضعیف اصلاحات امینی روند محاکمه او دچار دست انداز شد و با سقوط دولت امینی، او نیز از مجازات رست. معلمان تهران در اجتماع چند هزار نفری خود در 18 اردیبهشت سال 40 روز 12 اردیبهشت را روز معلم اعلام کردند. اعتصاب معلمان روز 19 اردیبهشت پایان یافت.

معلمان با ظهور اولین نشانه‌های انقلاب در سال 56 بار دیگر وارد صحنه شدند. در سال 56 و 57 کانون‌های مستقل معلمان مجدداً شکل گرفت و حتی باشگاه مهرگان هم فعالیت‌های خود را تجدید کرد.

اما معلمان تمایل زیادی به پیگیری خواسته‌های صنفی خود نداشتند. معلمان بدون تاکید بر مسائل صنفی در تظاهرات ضد شاه شرکت می‌کردند. انجمن اسلامی معلمان که در آستانه انقلاب توسط شهید رجایی و همفکران او تاسیس شد تمام تلاش خود را معطوف به بسیج معلمان برای پیروزی انقلاب کرد.

اعتصاب بزرگ معلمان در ماه‌های مهر و آبان 57 به انقلاب اسلامی شتاب بیشتری بخشید. بعد از پیروزی انقلاب در بهمن 57 آموزش و پرورش دستخوش تحولات گسترده‌ای شد و گفتمان سیاسی - انقلابی بر این وزارتخانه غالب شد.

جزقه‌های فعالیت صنفی بعد از سال 60 به کلی خاموش شد و تنها تشکل‌های رسمی مانند انجمن اسلامی معلمان و بعدها رقیب آن جامعه اسلامی معلمان توانستند موجودیت خود را حفظ کنند.

در 12 اردیبهشت ماه سال 58 و اولین بهار آزادی، استاد مرتضی مطهری، روحانی نظریه پرداز انقلاب، استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران و صاحب تالیفات فراوان در حوزه دینی و اجتماعی و سیاسی به دست تروریستی از گروه فرقان به شهادت رسید.

این حادثه‌ای تکان دهنده و بزرگ بود. همزمانی این رویداد با روز معلم که مناسبتی کاملاً صنفی و حرفه‌ای بود باعث شد که روز معلم توسط انقلاب اسلامی به رسمیت شناخته شود و انقلاب اسلامی روز معلم را امضا کند.

پتانسیل انقلابی شهادت استاد مطهری، باعث شد که همه ساله مراسم روز و هفته معلم، به شکل گسترده‌ای برگزار شود و از معلمان در این ایام تجلیل به عمل آید. اما از سوی دیگر این مراسم به تدریج صورتی دولتی و رسمی پیدا کرد و نقش خود جوش معلمان در برگزاری و گرامی‌داشت این مناسبت کم رنگ شد.

به نظر می‌رسد، شهادت استاد مطهری در 12 اردیبهشت 58 و شهادت ابوالحسن خاتمی دبیر دبیرستان جامی در 12 اردیبهشت سال 40 دو واقعه در طول همدیگر هستند. ابوالحسن خاتمی معلمی ساده و معمولی و بدون گرایش حزبی بود. همه احزاب از او تجلیل کرده اند اما تاکنون هیچ حزب سیاسی ادعای وابستگی او را به خود نکرده است.

برخی از مبارزین مسلمان مانند احمد احمد در خاطرات خود او را " معلم متدین دبیرستان جامی " نامیده‌اند. به نوشته احمد احمد، خاتمی از همکاران خود با سوادتر بوده است. او مظلومانه و در راه حقوق صنفی معلمان کشته شد. شهادت استاد مطهری در شامگاه یازدهم اردیبهشت سال 58 یعنی 28 سال بعد، اهمیت و غنای این روز افزایش داد.

شاید اگر شهادت استاد بعد از انقلاب پیش نمی‌آمد، روز معلم در میان هیاهوهای سیاسی و برخی تندروی‌های آن روزها برای همیشه از تقویم کشور پاک می‌شد. معلمان در این روز هم یاد استاد مطهری را گرامی می‌دارند و هم یاد شمع مرده فرهنگیان ابوالحسن خاتمی را.

تاریخ انتشار: ۰۴ اردیبهشت ۱۳۹۰، ساعت ۵:۴۹ قبل از ظهر

## از شهادت خاتمی تا وزارت درخشش

شیرزاد عبداللہی

آنچه که در این 12 روز رخ داد، بی شک از تاثیرگذارترین حوادث بعد از کودتای 28 مرداد 32 بود  
اردیبهشت؛ روز معلم 12

روز 12 اردیبهشت یادآور دو حادثه مهم تاریخی است. اولین حادثه قتل معلم جوان ابوالحسن خاتمی دبیر فلسفه و عربی دبیرستان جامی تهران در جریان تجمع اعتراضی معلمان در میدان بهارستان است. خاتمی معلمی 29 ساله بود که با مدرک لیسانس معقول و منقول در سال 1335 به استخدام وزارت فرهنگ در آمد. هنگام شهادت (سال 40) علاوه بر شغل معلمی دانشجوی دوره دکترای فلسفه دانشگاه تهران بود. هیچ یک از جریان‌های سیاسی آن زمان، او را وابسته به گروه و دسته‌ای سیاسی ندانسته‌اند. او یکی از هزاران معلمی بود که برای دفاع از حقوق صنفی خود در میدان بهارستان حاضر شده بود. حادثه دوم به فاصله 18 سال، ترور آیت الله مرتضی مطهری، نظریه پرداز انقلاب اسلامی، استاد دانشکده الهیات و عضو شورای انقلاب اسلامی، توسط گروه فرقان در سال 58 است. ترور استاد مطهری عاملی شد که این روز در تقویم جمهوری اسلامی به نام روز معلم ماندگار شود. در این گزارش تاریخی، وقایع 12 روز اعتصاب معلمان (12 تا 23 اردیبهشت سال 40) و تاثیرات جانبی آن، با استفاده از اخبار مطبوعات آن زمان به صورت روزنگار بیان شده است. آنچه که در این 12 روز رخ داد، بی شک از تاثیرگذارترین حوادث بعد از کودتای 28 مرداد 32 بود.

در جلسه روز دهم اردیبهشت سال 40 مجلس شورای ملی، جهانشاه صالح - وزیر فرهنگ - لایحه تعرفه جدید حقوق فرهنگیان - دعوت به اعتصاب معروف به اشل حقوق معلمان را تقدیم مجلس کرد. در همین روز در خیابان لاله زار اتفاق دیگری افتاد که فضای سیاسی ایران را چند روز بعد به لرزه درآورد. ساعت پنج بعدازظهر چند هزار معلم مرد و زن در محل باشگاه مهرگان اجتماع کردند. بعد از شنیدن چند سخنرانی آتشین، معلمان به اتفاق آرا تصمیم به اعتصاب گرفتند. در اعلامیه‌ای که آن روز صادر شد، آمده بود: "در چند ماه گذشته مقامات با همه وعده‌های کتبی و شفاهی حاضر به تحقق تقاضای مشروع و شفاهی ما نگریدند و همه را با وعده و وعید و طفره و تعلل و دفع‌الوقت گذرانیدند". معلمان در ادامه از اعتصاب از روز سه‌شنبه (12 اردیبهشت) خبر داده بودند. ساعت ده صبح 11 اردیبهشت ماه سال 40، جهانشاه صالح - وزیر فرهنگ - در مصاحبه‌ای مطبوعاتی از تغییر اشل معلمین خبر داد. صالح وعده داد که حقوق معلمین از 275 تومان به پانصد تومان افزایش می‌یابد. محمد درخشش - نماینده فرهنگیان و رئیس باشگاه مهرگان - در این روز بازداشت شد. محمد درخشش عضو جامعه فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی بود. وی در اسفندماه سال 32 در دوره هجدهم مجلس به عنوان نماینده به مجلس شورای ملی راه یافته بود. در جلسه امروز هیات دولت درباره وضع معلمان گفت‌وگو شد. جعفر شریف امامی پیش از آغاز جلسه با محمدرضا پهلوی دیدار داشت.

روز 12 اردیبهشت، دبیران و آموزگاران از رفتن به سر کلاس درس خودداری کردند و تعدادی از معلمان در میدان بهارستان تجمع - ورزش طوفان کردند. ماموران ابتدا سعی کردند با ماشین آبپاش معلمان را متفرق کنند. اما معلمان ایستادند و علیه دولت شعار دادند. به گفته یکی از شاهدان خانم

معلم‌ها که در صف جلو ایستاده بودند سر تا پا خیس شدند. چند نفر از معلمان مرد از پیاده رو وارد میدان شدند تا سر لوله‌های آب را به سمت دیگری بگردانند. یکی از آنها معلم جوان 29 ساله‌ای بود به نام ابوالحسن خانعلی. سرگرد ناصر شهرستانی، رئیس کلانتری بهارستان، مستقیماً به سمت معلمان شلیک کرد. گلوله‌ای به سر ابوالحسن خانعلی خورد و خون او سنگفرش میدان بهارستان را رنگین کرد. در اثر شلیک ماموران انتظامی به سوی معلمان در میدان بهارستان چهار نفر به اسامی دکتر ابوالحسن خانعلی (دبیر دبیرستان های جامی و شرف، اصابت گلوله به مغز)، غلامرضا احدیان (آموزگار دبستان تابان حشمتیه، ضربه با سرنیزه به شکم)، سیاوش باباوندی، دانش‌آموز کلاس چهارم ریاضی دبیرستان داورپناه (اصابت گلوله به لگن) و حسین شرقی آموزگار دبستان دولتی شاه‌آباد (ضربه به پهلو) مجروح شدند. جعفر شریف امامی، درحالیکه سر و صدای معلمان در داخل مجلس به گوش می‌رسید، پشت تریبون مجلس از اجتماع کنندگان مقابل مجلس با عنوان اخلاگر یاد کرد و گفت من نمی‌توانم اجازه بدهم که اشخاص اخلاک‌گر در لباس معلم سوءاستفاده کنند و امنیت مملکت را به هم بزنند. دکتر ابوالحسن خانعلی، که بر اثر اصابت گلوله ماموران انتظامی به سرش به بیمارستان بازرگان منتقل شده بود، درگذشت. معلمان پیکر دکتر خانعلی را به مسجد اسکندری منتقل کردند. یکصد معلم داوطلب شدند تا شب در مسجد بخوابند تا پیکر دکتر خانعلی پیش از تشییع توسط ماموران رבוده نشود. بعد از ظهر امروز محمد درخشش از زندان آزاد شد. جعفر شریف امامی در خاطرات خود از این روز می‌نویسد: «وقتی خانعلی تیر خورد ساعت 11/30 شب به کاخ شاه احضار شدم. شاه گفت قرار است فردا شیطنت کنند و جنازه را راه بیندازند و شلوغ کنند.» من به شاه اطمینان دادم که با هماهنگی سرهنگ هادی شادمهر - دایی خانعلی - جنازه را به قم منتقل و دفن می‌کنیم.

جعفر شریف امامی درباره وقایع روز 13 اردیبهشت در کتاب خاطراتش می‌نویسد: "صبح امروز ساعت هفت پشت میز کارم بودم، - قطعنامه معلمان تلفن کردم به نعمت‌الله نصیری - رئیس شهربانی - صبح زود آنجا نبود. بعد هفت و ربع و هفت و نیم شد و با او تماس گرفتم و گفتم: آمبولانس فرستادید که جنازه خانعلی را ببرند؟ گفت: فرستادیم آمبولانس پیدا کنند و آمبولانس هنوز گیر نیامده است. از این حرفها من تعجب کردم. ساعت هشت گفت: معلمین آمده‌اند دوره جنازه و دیگر مشکل است که ما جنازه را از دستشان بگیریم، مگر اینکه زدوخوردی بکنیم. گفتم: نه، دیگر کاری نداشته باشید. بگذارید هر کاری که می‌خواهند از ادانه بکنند و دیگر ممانعتی هم نکنید. اسم من نخست‌وزیر است با داشتن مسوولیت، ولی هیچ در این مسائل اثری ندارم. آنچه باید بشود، خودش می‌شود." به تدریج گروه های معلمان از نقاط مختلف شهر به طرف مسجد اسکندری روانه شدند. چون تعداد شرکت کنندگان در مراسم تشییع جنازه ابوالحسن خانعلی بسیار زیاد بود، خیابانهای لاله‌زار نو، اسلامبول، چهارراه مخابرات و قسمتی از خیابان سعدی و بعداً خیابان شاه (جمهوری) به کلی بسته شد و عبور و مرور غیرممکن گردید. جنازه خانعلی در حالی که دانشجویان و فرهنگیان دسته‌های گل و پلاکاردهای متعدد با خود حمل می‌کردند، روی دوش مردم به حرکت درآمد. قرار شد معلمین و تشییع کنندگان هنگام حمل جنازه از مسجد اسکندری فقط به ذکر لاله‌الله اکتفا کنند و شعاری ندهند. عکس بزرگی از خانعلی به وسیله دو نفر از معلمین زن حمل می‌شد. بین شعارها این جملات جلب نظر می‌کرد: شعار ما سکوت و حفظ نظم و آرامش است. / دولت مهندس شریف امامی باید استعفا بدهد. / معلم نان می‌خواهد نه گلوله. / دکتر ابوالحسن خانعلی، انتقام خون تو را خواهیم گرفت. / سیمای درخشان خانعلی الهام بخش مبارزات پی‌گیر ما خواهد بود. / قسم به خون سرخ تو، قسم به رنج مادرت، قسم به اشک خاورت، که ما ز دشمنان تو، کشیم انتقام تو... مقارن ساعت یک بعداز ظهر جنازه خانعلی به مسجد سپهسالار رسید و از آنجا توسط عده کثیری از معلمان و بستگان او به ابن‌بابویه برده شد و در آنجا دفن گردید. در میدان بهارستان، نماینده معلمان پایتخت و دانشجویان دانشگاه تهران سخنرانی کرد و پس از تصویب قطع‌نامه‌ای جمعیت متفرق گردید. این قطع‌نامه شامل چهار ماده بود: 1- استعفاي دولت شریف امامی 2- مجازات مسببین حوادث روز سه‌شنبه و تعقیب فوری قاتل خانعلی 3- استرداد لایحه اشل حقوق معلمین و اجرای طرح باشگاه مهرگان 4- رفع اهانت از معلمان و کسانی که بدون مجوز قانونی توقیف شده بودند

روز چهاردهم اردیبهشت، اعتصاب معلمان تهران وارد سومین روز خود شد. از ساعت 8 صبح معلمین در باشگاه مهرگان - استعفاي شریف امامی جمع شدند. در این اجتماع محمد درخشش طی سخنرانی خود از همدردی طبقات مختلف مردم در حادثه تأثرآور مرگ دکتر خانعلی تشکر کرد و سپس معلمان در صفوف منظم از خیابانهای سعدی و شاه‌آباد به طرف مقصد حرکت کردند. یک طرف میدان بهارستان را انبوه جمعیت معلمین و دانشجویان با شعارهای متعدد پر کرده بود و طرف دیگر را کامیونهای پر از سرباز و پلیس. پس از اینکه هزاران معلم در میدان بهارستان استقرار یافتند، چند نفر از آنها نطق‌هایی درباره حقوق معلم و حادثه روز سه‌شنبه گذشته (12 اردیبهشت) و جریانات اخیر ایراد کردند و بار دیگر متذکر شدند که اعتصاب آنها تا پیروزی نهایی و اجرای قطع‌نامه ای که روز پیش به تصویب رسیده، ادامه خواهد داشت. ساعت 10/10 دقیقه صبح جلسه علنی مجلس شورای ملی به ریاست سردار فاخر حکمت تشکیل شد. جعفر شریف امامی پشت تریبون قرار گرفت تا به پرسش‌ها و اعتراضات نمایندگان درباره اعتصاب و تظاهرات فرهنگیان و تیراندازی به طرف آنها و قتل خانعلی پاسخ دهد. وی که با اعتراض نمایندگان و رئیس مجلس روبه‌رو شد. جعفر شریف امامی در خاطراتش از جلسه روز چهاردهم مجلس شورای ملی نوشت: "من دیدم که زمینه‌ای است، می‌خواهند جنجال درست بکنند." نخست وزیر مجلس را ترک کرد و به نخست‌وزیری بازگشت. پس از خروج از نخست‌وزیری به منزل خود رفت و استعفايش را به وسیله وزارت دربار به دست شاه رساند.

ملاقات نمایندگان معلمان با رئیس مجلس - سردار فاخر حکمت - رئیس مجلس شورای ملی - صبح روز چهاردهم اردیبهشت به رئیس بازرسی مجلس گفته بود حاضر است نمایندگان معلمان را بپذیرد. لذا در ساعت یک بعداز ظهر از بلندگوی میدان بهارستان اعلام شد که معلمان، نمایندگان خود را برای مذاکره با رئیس مجلس شورای ملی انتخاب کنند. معلمان پنج نفر را به اسامی: علی زارع، حشمت‌الله باباخانی، سیدعلی نقی نقوی، اقدس ملکوتی و افسر فخرایی انتخاب کردند و آنها را برای ملاقات با سردار فاخر حکمت به مجلس فرستادند. در این ملاقات، نمایندگان معلمین اجرای قطع‌نامه معلمین و طرح باشگاه مهرگان را خواستار شدند. سردار فاخر حکمت گفت: «قاتل دکتر خانعلی را به اشد مجازات خواهیم رساند و مطمئن باشید مجلس به کار معلمین رسیدگی خواهد کرد.» در تحولی دیگر سرهنگ هادی شادمهر - دایی ابوالحسن خانعلی - اعلام جرمی در خصوص کشته‌شدن خواهرزاده خود به دادستان تهران تسلیم کرد. بعداز ظهر این روز در مجلس ختمی که در مسجد اراک برگزار بود، حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی واعظ، ضمن بیانات مفصلی از اوضاع فرهنگ شدیداً انتقاد کرد و گفت: "اگر مرا که یک نفر واعظ هستم برای جراحی قلب دعوت کنند و بپذیرم، شخصی احمق هستم. حال اگر یک نفر قابله که تخصص او در قابلی است، تربیت روح و فکر یک جامعه‌ای به عهده وی واگذار شود، چه محصولی از این‌کار بدست می‌آید؟". کنایه او به وزارت دکتر جهان‌شاه صالح بود

از ساعت 8 بامداد شنبه 16 اردیبهشت ماه به تدریج معلمین پایتخت و دانش‌آموزان و دانشجویان دانش‌سرای - سناتور محمود حسابی تسلیمت گفت عالی و دانشگاه تهران در باشگاه مهرگان حضور یافتند. در این اجتماع ابتدا چند نفر از معلمان سخنانی ایراد کردند. سپس محمد درخشش - رئیس

باشگاه مهرگان و نماینده معلمین - گفت که برنامه ما اعتصاب است. اعتصاب ما ادامه دارد و باید قطعنامه باشگاه مهرگان اجرا شود. دانشجویان دانشسرای عالی که از روز اول اعتصاب معلمین به عنوان هم‌دردی با معلمین دست به اعتصاب زده‌اند، امروز نیز از رفتن به کلاس درس خودداری کردند. در چند روز گذشته فرهنگیان اغلب شهرستانها به اعتصاب پیوستند. در جلسه مجلس سنا محسن صدر الاشراف - رئیس مجلس سنا - و سه نماینده درباره اعتصاب و تظاهرات معلمین سخن گفتند. یکی از آنان دکتر محمود حسابی بود، که گفت تأثر و تألم خود را از واقعه 12 اردیبهشت که منجر به قتل يك نفر معلم، دکتر خانعلی شد اظهار می‌نماید و از دولت وقت انتظار دارم که هر چه زودتر نتیجه اقدامات خود را درباره تعیین مسئولین این واقعه اسفناک به استحضار مجلس سنا برساند.

روز شنبه 16 اردیبهشت شریف‌امامی به کاخ مرمر رفت و متن استعفا نامه هیات دولت را تقدیم شاه کرد. علی امینی که - درخواست انحلال مجلس روز جمعه با شاه دیدار کرده و پیشنهاد نخست وزیری را از زبان او شنیده بود، امروز شنبه 16 اردیبهشت با محمدرضا پهلوی دیدار داشت. امینی در خاطراتش در این باره می‌گوید که از شاه خواست فرمان انحلال مجلس را امضا کند. علی امینی هنگامی که از کاخ مرمر خارج شد به خبرنگاران داخلی و خارجی که دورش اجتماع کرده بودند، گفت اعلی‌حضرت فرمان نخست‌وزیری مرا صادر فرمودند. بعد از ظهر شنبه سخنگوی دربار شاه رسماً اعلام کرد که استعفاي دولت شریف‌امامی مورد قبول قرار گرفت و علی امینی را مأمور تشکیل هیات وزیران شد. علی امینی در ساعت 3/45 دقیقه بعد از ظهر به نخست‌وزیری آمد و تا ساعت نُه بعد از ظهر در دفتر خود مشغول کار بود. وی در خاطراتش می‌نویسد: «همان ساعت اول در اتاق نخست‌وزیری، در چند سطر به شهربانی دستور دادم که ظرف مدت 48 ساعت ترتیب لغو جواز کار و اقامت تمام گروه‌های موزیک و رقاصه‌ها و این قبیل آدمها را بدهد؛ به این ترتیب اسلحه تبلیغ را از دست اهل منبر گرفتیم». عصر اولین روز کار دولت با دستورهایی که یکی از مهمترین آنها منع هرگونه سانسور و اعلام آزادی کامل مطبوعات بود، گذشت. از طرف نخست‌وزیر به اداره کل انتشارات و رادیو دستور داده شد که به مناسبت چهلمین روز وفات حضرت آیت‌الله بروجردی از بعد از ظهر فردا به مدت 24 ساعت برنامه‌های موسیقی از رادیو ایران قطع گردد و به جای موزیک، سخنرانی‌های مفید مذهبی پخش شود. روز یکشنبه 17 اردیبهشت، ششمین روز اعتصاب معلمان بود. معلمان تهرانی، امروز در مجالس ترحیم ابوالحسن خانعلی در مسجد ارک، باشگاه مهرگان و دبیرستان جامی حضور یافتند. در شهرستانها معلمان اعتصاب کننده، در برگزاری مجالس ختم و یادبود ابوالحسن خانعلی شرکت کردند. خبرگزاری آسوشیتدپرس، گزارش داد: «روزنامه‌های تهران برای نخستین بار در صفحات اول خود عکس‌هایی از تظاهرات معلمان چاپ کردند. این خبرگزاری افزود تقاضاهای معلمین دست‌کم با پشتیبانی دو میلیون شاگرد همراه است و دکتر علی امینی -نخست‌وزیر جدید، با درخواست معلمان موافقت کرده است

دوشنبه 18 اردیبهشت در هفتمین روز اعتصاب، بار دیگر معلمان پایتخت در باشگاه مهرگان اجتماع کردند و چند تن از معلمان - اعلام روز معلم درباره جریانات اخیر و احقاق حقوق معلمان صحبت نمودند. پس از آنان محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان در سخنرانی خود گفت شکستن اعتصاب با نظر مجمع عمومی است. پس از آنکه خواسته‌های معلمان طبق قطعنامه انجام شود، اعتصاب پایان خواهد پذیرفت. اجتماع در ساعت 11 صبح برگزار شد و قرار شد معلمان از ساعت سه بعد از ظهر برای برگزاری شب هفت ابوالحسن خانعلی به سوی ابن‌بابویه حرکت کنند. معلمان در قطعنامه‌ای اعلام کردند: «اجتماع عمومی معلمین پایتخت در تاریخ روز 18 اردیبهشت ماه سال 1340 تصویب کردند که روز دوازدهم اردیبهشت ماه به یاد بود اعتصاب موفقیته‌آمیز معلمین ایران و شهادت معلم دانشمند مرحوم دکتر خانعلی، «روز معلم» اعلام گردد. در این روز همه ساله کلیه مدارس و مؤسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل رسمی خواهد بود و مراسم خاصی اجرا خواهد گردید

سه شنبه 19 اردیبهشت ماه، در هشتمین روز اعتصاب معلمین از ساعت 8 صبح چندین هزار نفر از معلمین - حضور نخست وزیر در اجتماع معلمان و دانش‌آموزان در باشگاه مهرگان اجتماع کردند. ساعت 9/12 دقیقه، نخست‌وزیر وارد باشگاه مهرگان شد. هنگام ورود علی امینی، معلمان شروع به کف‌زدن و ابراز احساسات کردند. این نخستین باری بود که پس از گذشته‌شدن ابوالحسن خانعلی معلمان کف می‌زدند. علی امینی گفت: «این قول را می‌دهم و شرافتم را گرو می‌گذارم که راجع به تغییر اشل معلمان و خواسته‌های شما اقدام کنم. البته باید به من فرصت بدهید تا مطالعه کافی کنم... اگر می‌شد که به حرف من اعتماد می‌کردید و دست از اعتصاب برمی‌داشتید و سر کارهای‌تان می‌رفتید.» اما هنوز صحبت نخست‌وزیر در این مورد به پایان نرسیده بود که فریاد: نخیر، نخیر، قبول نداریم، تا تمام خواسته‌های ما عملی نشود دست از اعتصاب برنخواهیم داشت، تا چند دقیقه در فضای باشگاه طنین انداخت. محمد درخشش معلمان را دعوت به سکوت کرد و گفت شکستن اعتصاب معلمان سراسر کشور هنگامی عملی خواهد شد که تمام مواد قطعنامه معلمان که اولین ماده آن تعقیب و مجازات قاتل است اجرا شود. عصر روز سه شنبه 19 اردیبهشت، طی اعلامیه‌ای که سه بار از رادیوی ایران پخش شد، اعلام شد: «طبق دستور دولت، سرگرد ناصر شهرستانی به اتهام قتل دکتر ابوالحسن خانعلی از کار برکنار و پرونده امر برای رسیدگی به مراجع ذیصلاحیت ارجاع گردید.» در ساعت 11/20 دقیقه امروز، علی امینی - نخست‌وزیر - به کاخ سلطنتی رفت. از ساعت یازده نیز وزرای جدید تدریجاً در کاخ نخست‌وزیری حاضر شده بودند. اعضای دولت جدید در حدود يك ساعت ونیم در کنار محمدرضا پهلوی بودند. جای وزیر فرهنگ در این جمع خالی بود

چهارشنبه 20 اردیبهشت در نهمین روز اعتصاب معلمین پایتخت ساعت 12 امروز محمد درخشش در نخست‌وزیری با - ملاقات امینی و درخشش علی امینی ملاقات و مذاکره کرد. در این جلسه به درخشش وعده وزارت فرهنگ داده شد. پس از این ملاقات، درخشش گفت: «کلیه تقاضاهای ما جامه عمل به خود پوشیده و تنها موضوع افزایش حقوقها باقیمانده که نخست‌وزیر قول داد در جلسه امروز هیات دولت مطرح و درباره آن تصمیمی اتخاذ نماید. با این ترتیب به محض روشن شدن این موضوع، اعتصاب آقایان معلمین خاتمه خواهد یافت». معلمان تصمیم گرفتند که تا دستیابی به نتیجه قطعی و تأمین کلیه خواسته‌های خود همچنان در اعتصاب باقی بمانند. صبح روز پنجشنبه 21 اردیبهشت، معلمان پایتخت، در باشگاه مهرگان اجتماع کردند. محمد درخشش به این جمع وعده داد که ساعت شش بعد از ظهر فردا در همین باشگاه، نظر دولت جدید را درباره اشل حقوق معلمان اعلام می‌کند. محمد درخشش، ساعت یازده صبح به وزارت فرهنگ رفت. جلسه فوق‌العاده هیات وزیران در نخست‌وزیری تشکیل شد. در این جلسه طرحی که قبلاً برای تغییر اشل حقوق معلمان تهیه شده بود مورد بررسی قرار گرفت و پس از مذاکره و تبادل نظری که در این باره به عمل آمد تصویب‌نامه قانونی برای اجرای آن به تصویب رسید. ساعت دو بعد از ظهر اطلاعیه‌ای از طرف دولت انتشار یافت: «نظر به احترام و اهمیت مقام معلم در اجتماع، وظیفه و مسئولیت سنگینی که این طبقه در تربیت و تعلیم نسل جوان بر عهده دارد و انتظار خدمت صادقانه و حفظ شئون و احترامشان در جامعه مستلزم تأمین رفاه و معاش ایشان است و با توجه به اینکه دولت امیدوار است با انجام اقدامات موثر در زمینه تقویت هزینه زندگی که پایه اصلی تأمین معیشت و آسایش عموم کارمندان دولت است، یکی از مهمترین مواد برنامه خود را جامه عمل بپوشاند، فعلاً برای اینکه وضع



حقوق معلمین که دارای حقوق کمتری هستند بهبود یابد، با در نظر گرفتن میزان کار و معلومات آنها و مخصوصاً با توجه به مقدرات مالی دولت، تصمیماتی در جلسه امروز هیات وزیران اتخاذ شد که نگرانی طبقه معلمین کشور را به کلی مرتفع خواهد ساخت. شرح تصمیمات متخذه بعداً اعلام خواهد شد. دادستان تهران به ادارات انتظامی دستور داد تا سوابق سرگرد ناصر شهرستانی رئیس سابق کلانتری دو تهران را به دادسرای تهران ارسال دارند.

عصر روز جمعه 22 اردیبهشت، اجتماع معلمان در باشگاه مهرگان تشکیل شد و محمد درخشش خطاب به حاضران گفت: «چون - پایان اعتصاب تصویب‌نامه‌ای در هیات دولت تهیه شده است، ما ختم اعتصاب را اعلام می‌کنیم.» عده ای از معلمان گفتند که ما اعتماد نداریم و باید شماره تصویب نامه هیات دولت در اختیار ما قرار گیرد؛ چرا تصویب نامه دولت در رادیو قرائت نشد؟ درخشش جواب داد: «چون ممکن بود سروصدای عده دیگری از کارمندان بلند شود.» سپس پیشنهاد کرد آنها که با شکستن اعتصاب موافق هستند، دستها را بلند کنند. از انتهای سالن موج اعتراض برخاست که تا جلو تریبون کشیده شد، ولی چند دسته ده نفری از چند گوشه دستها را بلند کردند و درخشش گفت: «کسانی که شکستن اعتصاب را تصویب نکرده‌اند، اخلاک‌گردد، نه معلم و ما آنها را معلم نمی‌دانیم. تنها کسانی معلم هستند که شکستن اعتصاب را تصویب کردند و اگر فردا کسی پیدا شود که در سر کلاس حاضر نشود، جزو اخلاک‌گرها معرفی و دستگیر می‌شود.» خبرگزاری یونایتدپرس از پایان اعتصاب معلمان خبر داد و اعلام کرد که این اعتصاب باعث سقوط دولت شریف‌امامی و روی کار آمدن دولت امینی شد. این خبرگزاری اعلام کرد محمد درخشش در جمع پنج هزار نفر از معلمان تهران گفته حقوق بعضی از معلمان از حقوق مهندسین دولتی نیز بیشتر خواهد شد. با سقوط کابینه علی امینی فعالیت های باشگاه مهرگان به شدت محدود شد.

صبح روز شنبه 23 اردیبهشت، کلیه مدارس کشور پس از دوازده روز تعطیل گشوده شد و آموزگاران، دبیران و - محمد درخشش، وزیر فرهنگ دانش‌آموزان در کلاس های درس حضور یافتند. به خاطر کشته‌شدن ابوالحسن خانعلی در کلاس ها يك دقیقه سکوت اعلام شد. ساعت یازده صبح معاون پارلمانی وزارت فرهنگ، در يك مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران گفت: هیات وزیران تصویب نامه‌ای در یازده ماده برای تعیین اشل جدید حقوق فرهنگیان تصویب نمودند و از ماه آینده حقوق کلیه کسانی که کمتر از پنج هزار ریال است به میزان اشل جدید پرداخت خواهد شد و اضافه حقوق سایر معلمان در رتبه‌های بالاتر پس از تأمین اعتبار پرداخت خواهد شد. دو روز بعد یعنی سه شنبه 25 اردیبهشت ماه 40 علی امینی در کاخ محمدرضا پهلوی حاضر شد و محمد درخشش- رئیس باشگاه مهرگان و نماینده معلمین - را به‌عنوان وزیر فرهنگ معرفی کرد. درخشش حدود 14 ماه وزیر فرهنگ بود.

## اردیبهشت : روز معلم + تاریخچه روز معلم 12

مرتبه 171 : بازدید

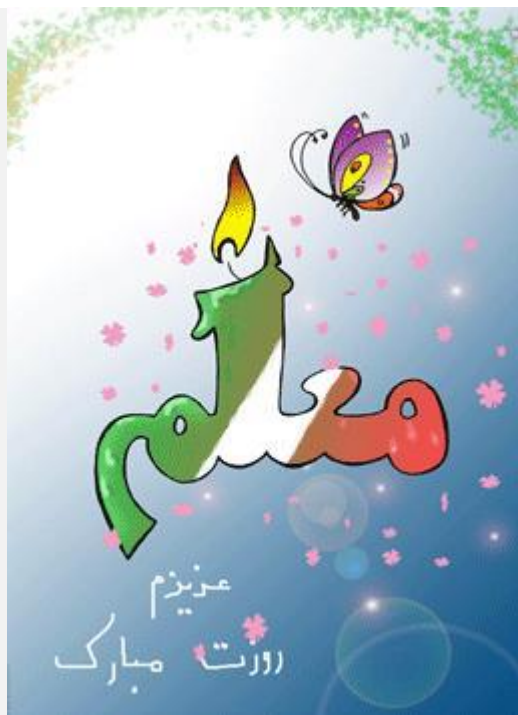
تاریخ : 6 اردیبهشت 1390

### تاریخچه روز جهانی معلم

به مناسبت ۵ اکتبر روز جهانی بزرگداشت مقام معلم

روز جهانی معلم؛ در چهل و چهارمین اجلاس وزرای آموزش و پرورش که در تاریخ 3 تا 8 اکتبر سال 1994 در شهر ژنو برگزار شد، فدریکو مایور دبیرکل وقت پیشنهاد کرد که مجمع روزی را به نام روز معلم اعلام کند. این پیشنهاد از سوی مجمع تصویب شد، در این اجلاس 70 وزیر، 27 معاون وزیر و 38 ناظر از 135 کشور جهان حضور داشتند .

از ایران نیز هیات‌های ریاست محمدعلی نجفی در این اجلاس شرکت کرده بود. اعضای هیات ایرانی عبارت بودند از سیروس نصری، غفرانی، نادرقلی قورچیان، عباس صدیقی، محمود مهرمحمدی و حسین معینی. هیات ایرانی به این پیشنهاد رای مثبت داد. از سال 95 به بعد، این روز همه ساله با صدور اطلاعیه و چاپ پوستر و طرح شعار های جذاب در مورد اهمیت کار معلمان جشن گرفته می شود



برگزاری مراسم در سطح ملی بر عهده کشور ها گذاشته شده است. طرح این پیشنهاد از سوی فدریکو مایور را می توان چرخشی در دیدگاه های یونسکو نسبت به آموزش و پرورش دانست. تا قبل از این اجلاس مشکلات آموزش و پرورش را ناشی از کمبود سرمایه گذاری های فیزیکی می دانستند اما با بحث هایی که در اجلاس 44 صورت گرفت این نظر تقویت شد که برای بالا بردن کیفیت آموزش باید کیفیت کار و زندگی معلمان ارتقا یابد و معلم از جایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار شود. توصیه یونسکو به کشور های عضو ایجاد شرایط مناسب کار و زندگی برای معلمان و تقویت امید و اعتماد در میان آنها است .

براستی چرا وزرای آموزش و پرورش این روز را در تقویم های خود یادداشت نکرده اند و حتی یک تشکر خشک و خالی را در روز جهانی معلم از معلمان دریغ می دارند. تنها در مهرماه سال 83 وزارت آموزش و پرورش دل به دریا زد و با صدور اطلاعیه بی به تقارن آغاز سال تحصیلی با روز جهانی معلم اشاره کرد و از واحد های آموزشی خواست با برپایی جشن و سرور و مراسم ویژه، سال تحصیلی را با تعظیم و گرامیداشت مقام معلم آغاز کنند. روابط عمومی وزارتخانه هم پوستری چاپ کرد

براساس آمارهای یونسکو یک سوم از جمعیت 60 میلیونی معلمان جهان زیر خط فقر زندگی می کنند. سطح زندگی و رفاه معلمان در کشورهای در حال توسعه سال به سال کاهش می یابد و جاذبه های شغل معلمی برای جوانان جویای کار کمتر شده است

امروز ، معلم دیگر به شغل خود افتخار نمی کند. معلم انسانی ژنده پوش، غمگین و مضطرب است که در حل نا معادله پیچیده دخل و خرج زندگی درمانده است. روز معلم چه جهانی و چه ملی و مذهبی برای معلم جز غم و اندوه چه دستاوردی دارد. امسال هم که این روز متفاوت با هر سال است. گل بود به سبزه نیز آراسته شد. شرح درد و رنج معلمان این روزها نقل مجالس و محافل است

در حالی که آموزش و پرورش ما با چالش های اساسی روبه رو است و نظام آموزشی ما به دلیل بی اعتنایی به تحولات و پیشرفت های دنیا گرفتار رکود و بحران است، ما همچنان درگیر بحث های پایان ناپذیر در مورد تقدم یا تاخر تعلیم بر تربیت و ماجراهای گزینش معلمان و تغییرات چندین باره کتاب های علوم انسانی برای تطبیق روایت های تاریخی با وقایع و تحلیل های روز و اخیراً فلسفه آموزش و پرورش هستیم. آیا وقت آن نرسیده که نگاه مسوولان به آموزش و پرورش واقعی شود و به جای تکرار شعار های سیاسی و بار کردن همه وظایف به دوش نحیف آموزش و پرورش توقعات خود را از این وزارتخانه واقعی کنیم.

## محمود باقری از اعضای کانون صنفی معلمان ایران به زندان رفت



### محمود باقری از اعضای کانون صنفی معلمان ایران و عضو هیئت مدیرهی کانون صنفی معلمان تهران : برای گذراندن نه سال و نیم زندان تعزیری از سوی دادگاه انقلاب فراخوانده شد

به گزارش آژانس خبررسانی کُر دپا، آقای باقری روز شنبه 3 سوم تیرماه خود را به بخش اجرای احکام زندان اوین معرفی کرده است و از همان روز اجرای این حکم شروع شده است.

آقای باقری در سال 85 و 87 و 89 نیز بازداشت شده بود که در سال 89 نزدیک 3 ماه را در انفرادیهای 209 وزارت اطلاعات سپری که بعداً با قرار وثیقه آزاد شد.

اتهامات آقای باقری اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام از طریق شرکت در اعتراضات معلمان در سالهای 85 تا 88، حمایت از معلم کردستانی شهید زنده یاد فرزاد کمانگر از طریق صدور بیانهی تشکلهای صنفی معلمان ایران، شرکت در تجمعات و اعتراضات بعد از انتخابات و همچنین جمعآوری و کمکسانی به خانوادههای زندانیان سیاسی و مدنی و صنفی میباشد.

سه سال و نیم از حکم زندان آقای باقری مربوط به سه سال و نیم حکم تعلیقی وی در رابطه با بازداشت و فعالیتهای صنفی نامبرده در سالهای 85 تا 87 میباشد و شش سال و نیم دیگر متعلق به دورهی بازداشت سال 89 وی در 209 و بعد از انتخابات میباشد.

وی مقیم تهران و دبیر ریاضیات دبیرستانهای منطقه 4 تهران و دارای 26 سال سابقهی تدریس در آموزش و پرورش میباشد، او همچنین در زمان جنگ ایران و عراق نیز مدت سه سال و چند ماه را در جبهه های جنگ در خوزستان و جزیرهی مجنون و شلمچه و سومار سپری کرده است و از مجروحان دوران جنگ ویرانگر 8 ساله میباشد.

آقای باقری هیچ گاه حاضر به استفاده از امتیازات حضورش در جبهه و مجروحیتش در جنگ نبود که همین مسئله باعث عصبانیت بیش از حد مسئولان حکومتی و آموزش و پرورش شده بود و در حال حاضر نیز به شدت نیازمند دارو و درمان میباشد که با زندانی شدن او و بی توجهی گستردهی مسئولان زندانها بیم به خطر افتادن سلامتی وی افزایش می یابد.

در حال حاضر دهها معلم و فعال صنفی و مدنی معلمان کشور یا در بازداشت و یا در تبعید هستند و یا منتظر صدور رأی از طرف دادگاههای حکومت هستند که از آن جمله میتوان به معلمان زندانی رسول بدایی، محمد داوری، عبدالرضا قنبری معلم محکوم به اعدام "که هیچکدام از این سه نفر بعد از سه سال بازداشت حتی یک روز هم به مرخصی نیامده اند"، عبدالله مؤمنی و همچنین معلمان تبعیدی از جمله نبی الله باستان از چهار محال و بختیاری، مختار اسدی از



کردستان "سندج" برای دومین دوره، عزیز ناصری از کردستان "مریوان"، ابراهیم محمدیان کردستان "قروه"، یوسف زارعی و علی صادقی هر دو از همدان و... میباشند و چندین نفر از فعالین صنفی معلمان نیز که با قرار و ثبته آزاد شدهاند در انتظار صدور حکم میباشند

از آن جمله میتوان به علی اکبر باغانی، مختار اسدی، محمود بهشتی، علیرضا هاشمی، پیمان نودینیان و 12 نفر دیگر از اعضای انجمن صنفی معلمان کردستان، سه نفر از اعضای کانون گیلان، 5 نفر از اعضای کانون کرمانشاه، 3 نفر از اعضای کانون خراسان، 2 نفر از اعضای کانون اصفهان و 14 نفر از اعضای کانون همدان اشاره کرد در ضمن تعداد بیشتری از معلمان در انتظار دریافت حکم قضایی و یا سپری کردن دوران محکومیت میباشند

کوکب خانم؛ کتابهای درسی ایران؟

کارشناسان بارها گفته‌اند که زن ستیزی آشکاری در کتابهای درسی مدارس در ایران به چشم می‌خورد. مسئولان آموزشی، به این وضع رضایت نداده و اینک به طرح های تازه تری برای تقویت روحیه مردسالارانه در نظام آموزشی ایران می‌اندیشند



علیرضا علی‌احمدی، که به تازگی به مقام وزیر آموزش و پرورش رسید، اخیراً در مقام سرپرست وزارتخانه‌ی امروزی خود در نشستی با عنوان "زن و سلامت معنوی" اعلام کرد که کل سیستم آموزشی باید بر تفاوت میان دختران و پسران بنا شود. او گفت که «مدارس و واحدهای آموزشی دختران و پسران مقتضیات خاص خود را می‌طلبد و نوع تعامل اولیا و مربیان در مدارس دخترانه و پسرانه متفاوت است و حتی مقاطع تحصیلی دختران و پسران باید متفاوت باشد»

به گفته علیرضا علی‌احمدی این ایده در دستور کارشناسان و محققان قرار داده شده تا بدنبال راه‌های پیاده کردن آن باشند

تبعیض جنسیتی در کتابهای درسی

این نگاه که می‌خواهد روش و عقاید خود را در تفکیک جنسیتی در زمینه آموزش عمومی و سیستم آموزشی به کرسی بنشانند، در کتابهای درسی خود را بشکل تبعیض جنسیتی نشان می‌دهد. دکتر فاطمه قاسم زاده، روانشناس، که مطالعه طولانی‌ای روی کتابهای درسی ایران کرده است، می‌گوید: «چهره‌ای که از زن در خانواده نشان داده می‌شود، همیشه زنی است بیشتر وقتش در آشپزخانه است، دارد کارهای خانه را انجام میدهد و دخترش هم در کنارش دارد کمک می‌کند. پدر خانواده مردی است که بیرون کار می‌کند، در خانه هم همیشه کارهای دست بالا را انجام می‌دهد و همیشه هم پسرش در کنارش به آن کارها کمک می‌کند. یعنی تصویری که داده میشود این است که مادر و دختر در کنار هم، پدر و پسر در کنار هم‌اند، و با یک حالتی که وقتی آدم عمیق می‌شود، برتری پدر و پسر را نسبت به مادر و دختر می‌بیند»

آیا فقط بابا نان می‌دهد؟

آیا تصاویر و جملات به ظاهر ساده‌ای که از همان ابتدا به کودک می‌گوید «بابا نان داد»، با واقعیت جامعه ایران و زن ایرانی انطباق دارد؟ فهیمه

خضرحیدری روزنامه نگار در مسایل کودکان و زنان می‌گوید

سطح مشارکت زنان در ایران بسیار بالاتر از این هست که بخواهند مثل کوکب خانم کتابهای درسی نیمرو درست کنند یا ماست درست کنند. این «

واقعیت اجتماعی در کتابهای درسی ما نادیده گرفته می‌شود

و: فاطمه قاسم زاده اضافه می‌کند

«در کتابهای درسی ما حتی یک نمونه زن شاغل هم پیدا نمی‌شود»



در گذشته، تصویر زن در کتابهای درسی ایران ایده‌آل نبود، اما به مراتب بهتر از وضعیت کنونی بود. عکس بالا از کتاب فارسی دوم دبستان در سال ۱۳۳۹ برگرفته شده است. کلاس مختلط است و آموزگار یک خانم است حضور کم‌رنگ زن

فهمیه خضر حیدری توجه ما را به نکته مهم دیگری جلب می‌کند: تعداد تصاویر زن و مرد در کتابهای درسی. او به یک نمونه اشاره می‌کند: در کتاب کلاس پنجم دبستان از ۲۲ تصویر که در آن انسان حضور دارد، در ۲۰ تصویر تنها مرد را می‌توان دید و تنها دو تصویر متعلق به زن است. در یکی از تصاویرها در قالب عروسک تئاتر و در دومی پیرزنی که پسرک یتیمی او را همراهی میکند روانشناسی ضد زن حاکم بر کتابهای درسی دبستان و دبیرستان ایران تنها به تصاویر ختم نمی‌شود. فقط در نقاشی های کتاب نیست که زن یا اصلا وجود ندارد، یا در نقشی وابسته به مرد و فرودست ظاهر می‌شود. در اغلب متون قهرمان داستانها مرد هستند. مردها باهوش‌اند، شجاع‌اند، تصمیم گیرنده‌اند. زنها نیاز به حمایت دارند، احساساتی‌اند، جسارت ندارند و نباید هم داشته باشند، نمونه زن خوب، زنی است که فداکار باشد و در برابر هر آنچه او روا داشته می‌شود، صبور و مطیع باشد. زن خوب یعنی مادر خوب، خانه دار خوب تبعیض در همه عرصه‌ها

فهمیه خضر حیدری مثال های ساده ای می‌زند

کاپیتان کشتی همیشه مرد است، کارگر کارخانه، بنا، جوشکار هم همینطور. حتی نمی‌خواهم بگویم در سمت های بالا. ولی یکسری از مشاغل هم « طبقه بندی جنسیتی شده اند. هیچ وقت یک سیاستمدار زن در کتابهای درسی ما جایی، تصویری و حضوری ندارد. یک فعال زن، یک نویسنده زن در کتابهای درسی مان نمی‌بینیم. و خصوصاتی به زنان نسبت داده می‌شود که چه بسا در مردها هم وجود داشته باشد، می‌بینید که مثلا ترس به زنها «نسبت داده می‌شود

تبعیض در آموزش تنها در نوشته، تصویر یا گفتار نیست. در همه عرصه‌هاست. دکتر فاطمه قاسم زاده به نمونه ورزش اشاره می‌کند ورزش رسماً برای دخترها منع نشده. ولی به گفته خود مقامات مسئول امکانات ورزشی که برای دخترها در نظر گرفته اند بسیار اندک و محدود است. و این نیست جز یک نگرش مردانه که دختران را از امکانات ورزشی محروم می‌کنند، درحالی‌که چقدر برای سلامت فرد، فرقی نمیکند دختر یا «پسر، ورزش ضرورت دارد

دیگر ابعاد ضدیت با زن

نگاه ضدزن در کتابهای درسی ایران فقط زنها را تحقیر نکرده. در این نگاه مفاهیم بنیادی مانند صلح، دوستی، شادی، دیدن تفاوتها و احترام به آنها، احترام به حقوق دیگران و احساس ارزشمندی انسان نیز جای شایسته ای ندارند. دکتر فاطمه قاسم زاده می‌گوید: به این مفاهیم اگر هم گاهی اشاره شده باشد، این اشاره بسیار ناچیز است. در حالی‌که چقدر تاکید بر صلح در جهان امروزی ارزش دارد که ما از اول " بچه ها را با این مفاهیم آشنا کنیم و این روحیه صلح طلبی را در آنها ایجاد کنیم تا در آینده بتوانیم زندگی بهتری هم برای خودمان و هم برای سایر " افراد داشته باشیم

گسترش جدایی جنسیتی

محتوای آموزش در ایران مردسالار است. ولی تفکری که در همه جا به تفکیک جنسیتی می‌اندیشد، به این محتوا راضی نیست. جدایی زن و مرد در اتوبوس و مترو، مسئولان را به فکر جدایی آنها در دانشگاه، بیمارستان، سینما، و حتی راه پله ها و آسانسور هم کشیده. تفکیک جنسیتی در این نگاه باید شامل حال سیستم آموزش هم بشود

سخنان سرپرست آموزش و پرورش در این باره به نظر خیلی ها شاید فقط یک حرف است و نمی‌شود آنرا جدی گرفت، اما طرح های دیگری هم که حالا دارد بی‌سروردا اجرا می‌شود، مثل سهمیه بندی جنسیتی در دانشگاه ها نیز در ابتدا به نظر فقط حرف می‌آمد. فهمیه خضر حیدری توجه می‌دهد: که این ایده حداقل در مواردی از طرف مسئولان بطور جدی پیگیری می‌شود. او می‌گوید

«آقایان در یکی دو سال اخیر بشدت به این فکر افتاده اند که در کتابهای درسی به لحاظ محتوایی باید یک تغییر اساسی انجام شود»

استدلال مسئولان آموزشی این است که «حوزه کارکرد و آموزش دختر و پسر در جامعه یکی نیست.» «اینکه آیا اولی محصول دومی است یا خیر، موضوع مورد علاقه این مسئولان نیست. برای آنها معیارهای دیگری تعیین کننده است. مثلاً برای علیرضا علی‌احمدی سرپرست دیروزین و وزیر!» «امروزین آموزش و پرورش این استدلال کافی است که «دختر در نه سالگی تکلیف می‌شود و پسر در ۱۵ سالگی دکتر فاطمه قاسم زاده روانشناس و پژوهشگر کتابهای درسی می‌گوید که مطالب درسی دبستان و دبیرستانهای ایران همین امروز هم در برخی زمینه‌ها عقب مانده است و به نیازهای روز امروز آنها توجهی ندارد، چه برسد به آنکه تفکیک جنسیتی هم در محتوای آنها دخالت داده شود. در صورت چنین تفکیکی کیفیت آموزش عمومی باز هم پایین تر می‌آید و این دیگر محدود به دختران نمی‌شود بلکه شامل حال پسرها هم خواهد شد. او تأکید می‌کند واقعیت این هست که از نظر محتوای آموزش و پرورش تفاوتی بین دختران و وجود ندارد. خصوصاً در دوره متوسطه که اصلاً یک آموزش «عمومی هست، یعنی شامل آموزشهایی است که برای هر فردی، چه دختر، چه پسر ضرورت دارد

تفاوت توجیه‌گر تبعیض نیست

پژوهشگران منکر تفاوتها میان افراد نیستند. ولی تفاوتها نایبستی تبعیضی را باعث شوند. هر فرد خود بایستی تصمیم گیرد که علاقتش چیست، یعنی خود بایستی تفاوت‌گذاری کند، نه اینکه موضوع یک تفاوت‌گذاری مقرر شده قرار گیرد. وظیفه‌ی جامعه این است که امکان بروز و پرورش علاقت مختلف را فراهم کند

آموزش یک حق اساسی انسانی است و نمی‌توان دختر یا پسر، هیچکدام را از فراگیری یک رشته آموزشهای طبیعی محروم کرد. یکی از مهمترین مواد پیمان نامه‌های بین المللی در زمینه حقوق کودکان و نوجوانان، حق آموزش است. چه اجباری بودن، چه رایگان بودن این آموزش و چه کیفیت: و هدف آن برای پسر و دختر یکسان است و هیچ تفاوتی میان ایندو قائل نشده. چرا؟ دکتر فاطمه قاسم زاده پاسخ می‌دهد: چون وقتی نگاه یک نگاه تفکیک جنسیتی به آموزش و پرورش باشد، طبیعتاً یک بخشی از مطالبی که پسرها باید یاد بگیرند به آنها گفته نمی‌شود، و «همینطور هم بخشی از موادی که دخترها باید بیاموزند. و این مواد درسی مشترک است. بنابراین یکی از پیامدهای این تفکیک پایین آمدن کیفیت آموزش برای هر دو است. این کیفیت دیگر پسر و دختر نمی‌شناسد

پیامدهای منفی تفکیک و تبعیض جنسی

پیامد دیگر جدا شدن این دو جنس از یکدیگر در پرورش آنهاست. کودکان و نوجوانان امروز، مادران و پدران آینده هستند و وظیفه مشترک تربیت فرزندان برعهده دارند. جدا کردن این دو نه تنها کمکی به زندگی آینده آنها و نسلی که باید پرورش دهند نمی‌کند، بلکه همبازی و فرهنگ مشترک در تربیت فرزندان را از بین می‌برد

دکتر فاطمه قاسم زاده به تاثیر زیانبار دیگری اشاره می‌کند:

اگر قرار باشد که ما با توجه به تغییراتی که در نظام آموزشی می‌دهیم، این تعادل را بر هم زنیم و دختران را از خیلی از مشاغل بعلت نوع تحصیل «شان محروم کنیم، همینطور پسران را، اثرات منفی اجتماعی را نیز جدا از اثرات فردی ببار خواهد آورد

- 
- تاریخ 24.02.2008
  - مریم انصاری نویسنده
- 

بی داد را

! داد

گفتار کوتاه از : حسن حسام

در شب یا دمان کشتار زندانیان دهه شصت در استکهلم

این گفتار کوتاه و شعر خوانی را به یاد ماندگار رفیق عبدالله لیچانی تقدیم می‌کنم. عبدالله لیچانی، هوادار فدائیان اقلیت و معلم دانشگاه گیلان بود

و در سال 59 در جریان حمله عمال حکومت اسلامی ایران به دانشگاه گیلان به رهبری هادی غفاری، جانی. معروف به چماقدار که امروزه داعیه اصلاح طلبی دارد! ؛ باز داشت شد و در تابستان خونین سال شصت و هفت، دلیرانه به نظام شکنجه نه گفت و همچون بسیاری از یاران پرصلابت خود به قتل رسید

! یاران گرامی

متأسفانه زندانیان. زندان. پسر رضا خان میر پنج در باره زندان ها و جنایات بی شمار ساواک ، کار چندانی نکرده اند . زیرا از فردای آزادی ایشان ، مساله انقلاب در دستور بود و به درستی می بایست انرژی ها در آن مسیر صرف می شد . پس از جلوس. ضد انقلاب در حکومت هم ، با وجود قدرت دوگانه ، و مقاومت مردم برای حفظ و تعمیق دستاورد های انقلابی که شکست خورده بود ؛ فرصتی نماند تا جهنم زندان های شاهانه به تفصیل ثبت ! شود تا امروزه ثابتی . جلا با وقاهت تمام داستان بافی نکند و به انکار شقاوت های آدم خواران حکومت اعلیحضرت بنشیند

پس از آن دوره کوتاه هم که روشن است ! دوباره زندان ها پر شد و جوخه های اعدام در سراسر ایران بر قرار گردید و اکثر زندانیان. سیاسی دوره شاه که در کنار مردم خود در صحنه مبارزه ماندند ، توسط نو آمده گان. شریعت پناه یا به قتل رسیدند ، یادواره به زندان افتادند و به شکنجه گاه ها برده شدند

و به قتل رسیدند ، و یا در تبعید به کار. مبارزه با رژیم درگیر شدند که در جنایت و بیداد و قتل و سرکوب و شکنجه و کشتار ، روی جنایت کاران سلف ! خود را سفید کرده است

زندانیان رسته از بند حکومت اسلامی به ویژه زنان قهرمان. ما اما موفق گردیده اند یاد نامه های شان را از زندان های آیت اله ها در هزاران صفحه کتاب و مقاله و صد ها ساعت گفتگو ، ثبت و ضبط و منتشر کنند . تا نه تنها بی انتها بودن سببیت شریعت مداران سرمایه دار را بر ملا سازند ؛ که عرصه بی انتهای مقاومت را هم در برابر بی داد دژ خیمان حکومت سرمایه داری. مذهبی نمایش دهند

در هیچ دوره ای از تاریخ ایران سراغ نداریم که رابطه زندانی و زندان بان ،

رابطه شکنجه گران و شکنجه شدگان ، ظرفیت بالای آمران و عاملان در اعمال شکنجه و نفرت بی کران آنان ؛ نفرتی که از باور های ایدئولوژیک دینی و پیوند ارگانیک آن با منافع اقتصادی و حکومتی و قدرت مداری درمقا بله با دگر اندیشان جوشیده است ، این چنین مکتوب و مستند در اختیار ما و آیندگان و تاریخ قرار گرفته باشد . با همت این عزیزان است که سیمای فاشیستی. نظام جمهوری اسلامی ایران به روشنی تمام در اسنادی کتبی و شفاهی ترسیم شده است

در این آثار ، جغرافیای زندان ، موقعیت شکنجه گر و شرایط اعمال شکنجه و کشتار ، دلایل مذهبی و سیاسی و اجتماعی و روانی آن ، سببیت حاکمان و عمال و جلاخان حکومتی ، سطح شکنجه ، اشکال آن ، شرایط حیرت آور آن ، گستردگی آن و ابتکارات فوق تصویری چون خلق « تابوت حاج داوود » ، گزین اشکال و ابزار متنوع برای اعدام ؛ از حذف فیزیکی تا متلاشی کردن روح و روان مخالفان و منتقدان و حتی دگر اندیشان غیر سیاسی و ده ها و صد ها زاویه دیگری به صورت اسنادی روشن و غیر قابل انکار منعکس شده است

نویسندگان و روایان جان بدر برده ، در فضایی چنین سیاه و اعمال قساوتی چنین بی مرز و انتها ؛ توانسته اند شکست نا بپذیری و مقاومت های شگرف و رشک آوری که بیانگر حماسه شکوه و عظمت انسان آرمان خواه و عاشق است را ثبت کنند ، در عین حال این عزیزان کوشیده اند ضعف ها و شکست های تلخ و خرد کننده را راهم در صف قربانیان جهل و جنایت ، بازتاب دهند

و پدیده توابع و توابع سازی را (که بیش از ضعف. به زانو در آمدگان ،

بیانگری رمعی ، درنده خونی و خشونت بی مهار رژیم سرمایه داری مذهبی

. و جلاخان آن است) ترسیم کنند

هر چند جهان هنوز از جنایاتی که در بسیاری از شهرها و شهرستان های سراسر ایران گذشته ، بی خبر است اما در همین سطح از اطلاعاتی که بر ملا شده ، کافی است تا ثابت شود از همان فردای به قدرت رسیدن روح اله خمینی ، جنایاتی هولناک و سازمان یافته و آگاهانه ی دولتی در سراسر ایران

! رخ داده است که در جریان آن هزاران انسان از پیر و جوان در کام مرگ و جنون فرو شده اند

در این میان گرایشاتی هستند که تنها سنگ خودشان را بر سینه میزنند و تاریخ شکنجه و کشتار در حکومت اسلامی در دید آنان از نقطه ای آغاز می شود که خود آنان هدف قرار گرفته بوده اند ! از نگاه اینان رژیم اسلامی. مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه گویا قبل از آن ؛ رژیم ضد امپریالیست ، و سپاه پاسداران اش حامی انقلاب بوده و خود آنان خط امامی ! و یا قبل از آن که نیروی مسلط در حکومت ، اپوزیسیون قانونی و طرفداران جفت و تاق ! سبزه های حضرت عباسی را قلع و قمع کند ، ایران لایق غرق در نور امام خمینی بوده است و آزادی و عدالت اسلامی بر قرار

! یاران عزیزم

همان طور که همه واقفید، البته که از همان فردای پیروزی قیام، عدل اسلامی بر قرار بوده و روایت ساده آن چنین است: روح اله خمینی، آن سید اسیر کش جلاذ پس از آن که خرس از پل گذشت و چون ضد انقلابی هار بر کرده انقلاب نشست، فتوای قتل دگر اندیشان را داد و از همان فردای حاکمیت سپاه و خونبارش؛ کشتار عوامل رژیم سابق بدون محاکمه آغاز گردید و ما چپ ها نا بخردانه در برابر این تجاوز آشکار - اگر با کشتار گران هم صدا نشده باشیم، - سکوت تایید آمیز کردیم تا نوبت ما و دیگر دگر اندیشان رسید کمونیست کشی و بهائی کشی راه افتاد! و برای نیمی از جامعه یعنی زنان، حکم یا روسری یا توسری صادر شد

همین حضرات مجاهدین انقلاب اسلامی که امروزه اصلاح طلب شده اند و همپالگی های جفت و تاق ایشان، دسته های سرکوب راه انداختند و بنام حکومت عدل علی، طرفداران حکومت کارگری را در همه جاسرکوب کردند، سپاه پاسداران را تشکیل دادند و همدست کسانی همچون سروش و مخملباف و گنجی سازگارا و دیگر مرتجعین. امروز مدعی!، انقلاب فرهنگی راه انداختند و به دستور آقا، قلم ها را شکستند. در کانون نویسندگان را بستند، ترکمن صحرا را به خاک و خون کشا نیدند و در کردستان حمام خون راه انداختند. باری؛ تازه آمدگان؛ تمام دهه شصت را از خون مردمان. آزادی

خواه و عدالت جوی سراسر ایران و به ویژه جوانان آنان رنگین کردند و اکنون به همت زندانیان رسته از بند این نظام، همگان می دانند که در تابستان شصت، موج کشتار چنان با لا گرفت که به گمان در نمی آمد! آنان جلوی چشمان حیرت زده مردم، جوانان ایشان را در خیا بان ها بدون محاکمه به رگبار بستند، زندان های شاهی را آباد و زندان های تازه احداث کردند، شکنجه را تعزیر نام نهادند، زخمی ها را تمام کش کردند و سر انجام در تابستان شصت و هفت با کشتار هزاران اسیر زندانی، زندان ها را خلوت کردند

اکنون هم، چنان که همه شاهدیم در همچنان بر همان پاشنه می چرخد و کارگران، زنان، جوانان، ملیت های ساکن ایران، روشن فکران، روزنامه نگاران، نویسندگان و دیگر اندیشان ... به خاک و خون کشیده می شوند

من نمی خواهم این جا وقایع سال پنجاه و هفت به بعد را مرور کنم. می خواهم بگویم رژیم جمهوری اسلامی ایران در تمامیتش از همان فردای انقلاب؛ از همان روزی که بر کرده انقلابی متناقض سوار شد، دگر اندیشان را با

ترور کرد مثل محمدی مدیر کتاب فروشی و روبروی دانشگاه؛ یا علنا آنان را به زندان انداخت، شکنجه کرد و به اشکال مختلف به قتل رسانید. از سنگسار تا آویزان کردن بوسیله جرثقیل در ملای عام، از حلق آویز کردن تا تیر باران جگر کوشه های مردمان در زندان ها، چیزی کم نیابود و سرکوب جنبش مدنی و آزادی خواهی و عدالت جویی حد و مرزی شناخت

خانم ها و آقایان گرامی

آیا وجود هزاران صفحه گزارش از زندان های سراسر ایران و صد ها ساعت از شهادت جان بدر بردگان از کشتارگاه های رژیم اسلامی ایران

و حضور مادران داغدار عدالت جویی که با تأسف یکی یکی زیر نقاب مرگ خاموش می شوند، وجود همسرانی که غبار پیبری بر گیسوان و ریشهایشان نشسته است، وجود فرزندان قتلعام شدگان که با تاریخ وقوع جنایت فاصله دارند

، خواهران و برادران و سایر وابسته گان و شاهدان جنایات بی شمار رژیم سرمایه داری اسلامی؛ کافی نیست تا دادگاهی هر چند نمادین برای ثبت این جنایات و محکومیت رژیم شکنجه و کشتار تشکیل شود؟ امری که بسیاری از ما ها در این سی ساله برای تحقق آن تلاش کرده ایم. اما متأسفانه موفق نشده ایم. حالا که امروزه به همت بسیاری از یاران مان این ضرورت مادیت پیدا کرده و دارد به صورت نمادین هم که شده به پیش می رود، شایسته است با اتهام زنی های بدون دلیل محکوم شود؟

باید از منتقدینی که بی دلیل و مدرک علیه این اقدام مسئولانه تبلیغ میکنند؛ پرسید جرم این نهادچيست جز پیش برد این هدف شریف؟ چرا باید در تخطئه تلاش عده ای داغدار و شکنجه شده برای موفقیت دادگاهی علیه حکومت بی داد، نا خواسته همسو با عمل رژیم کشتارگری شد که حیاتش سراسر از نسل کشی و جنایت است؟

امروزه با درد بسیار عده ای بی خرد از خانواده چپ ها زیر عنوان خطر جنگ و مقابله با تحریم های امپریالیستی - که به جای خود از اهمیت بنیادینی بر خوردار است -، با غوغا سا لاری غیر مسئولانه برگزار می کنند «ایران تریبونال» را بدون دلیل، محملی برای حمله نظامی امپریالیستی به ایران می دانند! ادعایی که مرغ پخته هم خنده اش می گیرد! آن ها اقدامی راتخطئه می کنند که خانواده های قربانیان همین رژیم آدم خوار آن رابا همت بلند و پشکارو خون دل برآه انداخته و هزینه هایش را از امکانات ناچیز خود تا مین کرده اند

حیرت این جاست! با این که گردانندگان ایران تریبونال نحوه شکل گیری، ترکیب نیرو، بیلان کار و ارقام هزینه و محل تامین آن را ریز به ریز اعلام کرده اند، باز هم این جما عت بی مسئولیت از رو نمی روند و با پریدن از این شاخه به آن شاخه، شبانه روز به اتهام زنی و پرت و پلا گویی مشغولند! در حالی که اگر صادق هستند و ریگی به کفش ندارند و نگران «سلامت» این نهاد، روند کار آن، و گردانندگانش هستند؛ پس از مشاهده این همه سند در اثبات زلالی ایران تریبونال؛ اگر همکاری نمی کنند، سمپاشی هم نکنند. در چنین مواردی اخلاق کمونیستی ایجاب می کند



که منتقدین و اتهام زندگان به خطای خود اعتراف، و از خودشان انتقاد کنند و یا لا اقل دم فرو بندند. اما از کسانی که خود خواهی ایشان قوی تر از! باور های شریفشان است، داشتن چنین انتظاری سادگی است

با این همه باکی نیست. این طبیعت رودخانه است که موانع را کناری بزند، راه بگشاید و مسیرش را هموار کند، تا به راه خود ادامه دهد. بیداد، داد می طلبد و چنین باد

22 / 09 / 2012

حسن حسام

دو مقاله در مورد سکولاریسم

۱

سکولاریزم

"سالها است که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی با تبلیغات وسیعی که می کنند، تلاش دارند تا سکولاریزم را "دین ستیزی" تعریف کنند. فکر جدایی "دین از دولت" آنها را وحشت زده کرده و همه رسانه ها و وسایل تبلیغاتی خود را بکار گرفته اند، تا با دروغ پراکنی و تحریف، سکولاریزم را دشمن دین و مذهب معرفی کنند. آنچه در زیر می آید، ترجمه ای است که من از یک ویدئو (۱) در یوتیوب کرده ام. در این ویدئو یک جوان انگلیسی با توانایی و هنرمندی بسیار، سکولاریزم را تعریف کرده و از مبارزاتی که "انجمن سکولارهای انگلستان" بر علیه قدرت کلیسا در جامعه انجام می دهد، صحبت می کند. متأسفانه اسم واقعی او را نمی دانم، اما به کسانی که انگلیسی بلدند، پیشنهاد می کنم که حتماً به "کانال یوتیوب" او رفته و بقیه ویدئو های او را هم تماشا کنند."

کلمه سکولار معنای متفاوتی دارد. اما وقتی که من خودم را سکولار می نامم، به دو مورد مشخص اشاره می کنم. اول جدایی دین از دولت، که مذهبی ها را آزاد می گذارد تا تکالیف دینی خود را انجام بدهند، بشرط آنکه به آزادی غیر مذهبی ها تجاوز نکنند. سکولاریزم همچنین آزادی بی دینها را هم تأمین می کند، تا بتوانند بدون دین زندگی کنند، بدون اینکه آموزش ها، قوانین و یا مراسم دینی از طریق دولت، قانون، تعلیم و تربیت، بهداشت و یا مسائل شغلی به آنها تحمیل بشود. بدین وسیله سکولاریزم آزادی مذهبی و آزادی از مذهب را تضمین میکند. دوم مساله عمده و اساسی برابری در مقابل قانون است، که به دنبال آن همه مزیت ها و مجازات ها برای مذهبی بودن یا نبودن را از بین می برد، تا ضمانتی باشد بر اینکه هیچ دین و اعتقادی، مذهبی و یا غیر مذهبی، از نقد شدن در امان نباشد. برابری در مقابل قانون تضمین می کند که هیچ دینی نتواند مسائلی را که در حوزه آن دین مقدس شمرده می شود، به دیگران تحمیل کند. متقابلاً در سایه چنین قانونی، کافر بودن و یا توهین کردن به مقدسات قابل مجازات نیستند.

اگر سکولاریزم را درست درک کنیم، متوجه می شویم که سکولاریزم یک محیط مساوی و عادلانه ایجاد می کند که به نفع همه ما است. به همین دلیل است که خداپرستان و بی خدایان، مذهبی ها و غیر مذهبی ها از آن دفاع می کنند. تاهمین چندی پیش در انگلستان خیلی از میتینگ های دولتی با خواندن دعای مذهبی آغاز میشد، اما در فوریه امسال وقتی که تقاضاهای ما برای کنار گذاشتن این کار نادیده گرفته شد، "انجمن ملی سکولار ها" یک نبرد حقوقی را آغاز کرد و برنده شد، که در آن، دادگاه عالی انگلستان اینکار را غیر قانونی اعلام کرد. فوراً عده ای از مفسران و بخشی از رسانه های انگلستان اینکار را حمله ای از سوی سکولار های ستیزه جو و محارب به دین و مذهب تفسیر کردند. اما واقعاً ضرر اینکار چه بود؟ آیا ما توهین و یا نقدی بر دین کردیم؟ آیا از نماینده گان تقاضا شد که از دین خود دست بکشند؟ یا اینکه از آنها خواسته شد که دیگر دعا نکنند؟ تنها چیزی که مقرر شد این بود که دعا کردن جائی در گردهم آبی های رسمی دولت ندارد. همانطور که "استیون اونس" مدیر کمپین "انجمن سکولارهای ملی" بدرستی اشاره می کند، حذف "دعا کردن" یک محیط بی طرف ایجاد می کند، و یک سد بزرگی را که در مقابل تقسیم مساوی دموکراسی، برای همه افراد و تمام قسمت های جامعه وجود دارد را، برمی دارد. در هیچ کدام از میتینگ های حرفه ای که من شرکت کرده ام، کسی دعا نخوانده است و هرگز هیچیک از همکاران مذهبی من اعتراضی به آن نداشته اند. حتی قبل از اینکه دادگاه، دعا خواندن قبل از شروع میتینگ را غیر قانونی اعلام کند، خیلی از میتینگ های دولت، بسته به اینکه چه کسی آن را رهبری می کرده است، با دعا خواندن شروع نمی شده است. اینکه عده ای بطور عرفی و از روی عادت، میتینگ های خود را با دعا خواندن شروع کرده اند، به آنها این حق را نمی دهد که کماکان اینکار اشتباه را ادامه بدهند. اینکه شما سابقه تاریخی انجام یک کاری را از قدیم دارید، به شما این اجازه را نمی دهد که امروز هم به آن کار ادامه بدهید. برای نمونه در گذشته ای نه چندان دور، رسم بر این بود که فقط مردها حق رای دادن داشتند، و به زنان اجازه نمی دادند که در رای گیری ها شرکت کنند. کسانی که فکر می

کنند، دعا خواندن ارزش وقت صرف کردن دارد، می توانند در ساعت های غیراداری و ساعات شخصی خود دعا بخوانند. هر چه که می گذرد، اعتقاد به مسائل ماورای طبیعی، ضعیف تر شده و عده کمتری به قدرت های فوق طبیعی باورمند می شوند، و در آینده ای نه چندان دور، دیگر کسی به موهومات اعتقادی نخواهد داشت. بنابراین اینکه بگوییم این رسوم، مراسمی است که به ما ارث رسیده است، و به این بهانه خواهان حفظ آنها باشیم، کار اشتباهی است. از سوی دیگر، با اینکه عده افرادی که به خدا و مذهب اعتقاد ندارند رو به افزایش است، آنان اصراری ندارند که در میتینگ های اداری، قراردادها، پول کشور، و یا سرود ملی، مساله بی خدایی خود را تبلیغ و ترویج کنند. به همان نسبت هم خیلی از کسانی که به مذهب و خدا اعتقاد دارند، متوجه شده اند که وارد کردن توحید و اعتقادات مذهبی خود در مسائل عمومی، کار اشتباهی است. البته هنوز هستند کسانی که اصرار دارند دین خود را در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت دهند. "مایکل لنگریچ"، اسقف شهر "اکستر" ادعا می کند؛ اگر قبل از میتینگ های دولتی دعا خوانده شود، تصمیمات جلسه به صورت گسترده تری اخلاقی خواهد بود. در حالی که برگزار کردن مراسم مذهبی در میتینگ های دولتی، غیر مذهبی ها را از شرکت در آن محروم میکند. اینکار یک زمینه حذفی غیر لازمی را ایجاد می کند، که از ابتدا سبب کنار گذاشتن عده زیادی خواهد شد. بعلاوه برای گرفتن تصمیمات اخلاقی به مراسم مذهبی احتیاجی نیست. اسقف یکی از شهرهای انگلستان دعای همیشگی خود را با جملاتی که در پی می آید، جایگزین کرده است؛ "باشد که حکمت آن را داشته باشیم که وظایف خود را به خوبی انجام بدهیم، آنقدر انسانیت داشته باشیم، که به همه گوش فرا دهیم، شهامت آن را داشته باشیم تا کاری را که درست است انجام بدهیم و سخاوت آن را داشته باشیم که با یکدیگر با احترام برخورد کنیم." با اینکه این جملات بسیار اخلاقی و انسانی است، اما خبرگزاری های مسیحی این خبر را شوکه کننده اعلام کردند. اسقف لنگریچ می گوید که؛ "من متأسفم که اقلیت کوچکی، سعی بر این دارند که اکثریت را، از کاری که دوست دارند، منع کنند." باید توجه داشت که در اکثریت بودن به شما این اجازه را نمی دهد که ضربه ای را که عمل شما به دیگران و به جامعه می زند، نادیده بگیرید. بعلاوه، مسیحیت در انگلستان به شدت رو به کاهش است. تحقیقات بعمل آمده توسط شرکت "ایپسو ایماری" نشان می دهد که تنها کمی بیش از نصف مردم خود را مسیحی معرفی می کنند. اما آنچه که در این تحقیقات اهمیت بیشتری دارد این است که از بین عده ای هم که خود را مسیحی معرفی می کنند، بیش از یک سوم آنها سودی در دعا کردن نمی بینند. و همان تعداد هم می گویند که هرگز به میل شخصی دعا نمی کنند. در واقع وقتی که از آنها سوال شد که چرا خود را مسیحی معرفی می کنند، کمتر از یک دهم آنها گفتند که باورمند به آموزه های مسیحی هستند، و عده ای به مراتب بیشتر می گویند که خود را مسیحی می دانند تنها به این دلیل که مسیحی بار آمده اند، و یا بخاطر اینکه غسل تعمید دیده اند و یا چون در خانواده های مسیحی بزرگ شده اند. وقتی که به جای اینکه فقط حدس و گمان بزنیم که چه تعدادی مسیحی هستند و چه تعدادی نیستند، تحقیق کنیم، پژوهش ها به ما نشان می دهد که فرضیات اسقف لینگریچ که اکثریت مردم انگلستان مسیحی کاتولیک هستند، و یا اینکه دسته ای که مسیحی هستند، همچون او به دعا کردن و قدرت آن باور دارند، درست نیست. آندرو کاپسور از "انجمن انسانی انگلستان" توجه ما را به این نکته جلب می کند که چرا بعضی از مذهبی ها و بخشی از رسانه ها، بطرز بی سابقه ای اخبار مربوط به مسیحی ها دستکاری کرده و وارونه نشان میدهند. در واقع گروه های مذهبی با معرفی کردن خود به عنوان قربانی و روایت نادرست از ظلم و زوری که به آنها می شود، فقط به دنبال لابی گری و بدست آوردن قدرت بیشتر هستند.

"آندرو ویلیامز"، از سازمان "مسیحی های علاقه مند و نگران" می گوید که "سکولارها تمامیت خواه و تلخند"، و از هواداران خود می خواهد که "برای عیسی مسیح هم که شده، صدای خود را بلند کنند، و خود را در معرض دید همه قرار بدهند، تا بقیه را مجبور کنند که دعا خواندن را در دستور کار میتینگ های مجلس نگه دارند"، در واقع آندرو ویلیامز در وبسایت "مسیحی های علاقه مند و نگران" مقاصد خود از اینهمه مظلوم نمایی و حمله به سکولارها را فاش میکند، وقتی که می گوید؛ "ما تلاش می کنیم، تا دستورات انجیل را در تمام زوایای اجتماع خود تزیین کنیم."

عملکرد مذهبی های رادیکال، درست مثل یک بچه خود محور و خود خواهی است، که همه اسباب بازی ها را برای خود می خواهد. هنگامی که یکی از اسباب بازی ها را از او می گیری، تا بقیه بچه ها هم بتوانند از آن استفاده کنند، و همه چیز به صورت منصفانه تقسیم شود، او شروع به جیغ و فریاد می کند. رفتار بعضی از مذهبی ها غیر قابل تحمل است. وقتی که به دین آنها، در مقابل بقیه ادیان و اعتقادات، آوانس و یا حتی ارجحیت ندهی، شروع به جیغ و فریاد می کنند. در حالی که سکولارها تلاش می کنند تا مساوات و انصاف برای همه گروه ها و ادیان برقرار بشود، این افراد تلاش می کنند، فقط برای گروه و دین خود قدرت به دست بیاورند.

امسال، دوید کامرون، نخست وزیر انگلستان، قول داد که ازدواج در بین همجنس گرایان را قانونی کند. پیتر برایان که رهبر "کلیسای کاتولیک رومن" در اسکاتلند است، این تصمیم را محکوم کرد و آن را مضحک و شرم آور خواند. در حالی که خیلی ها همین کلمات را در باره "او رایان" و افکار او استفاده می کنند. در انگلستان و آمریکا هر روز عده بیشتری به قانونی شدن ازدواج در موران همجنس گرایان روی خوش نشان می دهند و با آن موافقت دارند، و هر روز به تعداد کشور های اروپایی که در آن ازدواج همجنس گرایان به رسمیت شناخته می شود، اضافه میشود. در حال حاضر همجنس گرایان در ایسلند، نروژ، دانمارک، بلژیک، هلند، پرتغال، سوئد، و اسپانیا حق ازدواج دارند و ۷۱٪ مردم انگلستان و ۵۳٪ مردم آمریکا نیز با حق ازدواج آنان موافقت می کنند. با این حال سکولاریزم از حق "او برایان" برای اظهار نظر حمایت می کند، مهم نیست که چقدر حرفهای او غلط، بی ربط، توهین آمیز و یا غیر عقلانی باشند. اما "وینسنت نیکلز" و "پیتر اسمیت" دو اسقف اعظم کلیسای کاتولیک روم، پارا از ابراز عقیده فراتر گذاشته و نامه ای تهیه کردند، و به ۲۵۰۰ کلیسا فرستادند و از متولیان آن کلیساها درخواست کردند که از آنچه که آنها "تعریف واقعی از ازدواج بین یک زن و مرد" تعریف می کنند، دفاع کرده و اجازه ندهند که معنی ازدواج که "تعهد مادام العمر بین یک مرد و یک زن" است از بین برود. آنها چندین دلیل برای تعریفی که از ازدواج می دهند ارائه کردند. آنها می گویند "ازدواج بین یک زن و یک مرد، یک رابطه طبیعی است." اما تا همین چندی پیش خیلی ها ازدواج مرد و زنی از نژاد های مختلف را طبیعی نمی دانستند. همانگونه که امروز کلیسا ازدواج بین دو همجنس را طبیعی نمی داند، بسیاری در قدیم ازدواج بین دو نفر از نژاد های مختلف را طبیعی نمی دانستند. آنان می گویند؛ "ثبات یک ازدواج بهترین وسیله برای رشد و دوام آن است." اگر امروز پذیرفته ایم که ازدواج در بین نژاد های مختلف ضربه ای به ثبات و دوام آن نمی زند، باید همان را هم برای

ازدواج در بین همجنسان بپذیریم. آنان می گویند؛ "اعتبار ازدواج، از خوشنودی دو طرف از این وصلت به دست می آید." اگر دو نفر از دو نژاد مختلف مایل به زندگی با یکدیگر هستند، و ما این حق را برای آنها قائل هستیم، باید این حق را برای دو نفر همجنس هم قائل باشیم. آنان می گویند "دو نفر از جنس مخالف یکدیگر را تکمیل می کنند." بسیاری از زنان همجنس گرا فکر میکنند که مکمل یکدیگرند، همانگونه که مردان همجنس گرا چنین احساسی دارند. مسلماً آنچه که در یک ازدواج مهم است، رابطه و نزدیکی ای است که آن دونفر با هم دارند. شما نمیتوانید به این بهانه که بنظر شما ازدواج باید فقط در بین دو غیر همجنس باشد، حق برابر همجنس گراها در ازدواج با یکدیگر را از آنان بگیرید. آخرین بهانه آنها این است که "ازدواج برای بوجود آوردن و تربیت فرزند است." این حرف دیگر از پایه پوچ و غلط است. کلیسا کوچکترین مشکلی با ازدواج افرادی با نژاد های مختلف که نمی توانند بچه دار بشوند و یا مایل نیستند که بچه دار بشوند، ندارد، پس چرا همان استاندارد ها را در مورد همجنس گراها ندارد؟ بعلاوه اگر کلیسا می گوید که ازدواج برای تربیت و بزرگ کردن بچه است، پس باید از ازدواج همجنسگرا ها استقبال کند، چون بسیاری از آنها مایل به پذیرفتن فرزند خوانده و بزرگ کردن کودکان هستند. پس ما به راحتی می توانیم این بهانه های بیخودی را که این دو اسقف اعظم می آورند، کنار بگذاریم. واقعیت این است که تمام بهانه هایی که آنان برای مقابله با حق همجنس گراها برای ازدواج با هم ارائه می کنند، تنها برای این است که با گردن کلفتی دولت را وادار کنند که نظرات آنها را در قوانین عرفی در نظر بگیرد، و این غیر قابل قبول است.

در یک حرکت فوق العاده عجیب دیگر که خبرگزاری های گاردین و بی بی سی یک ماه بعد گزارش کردند، معلوم شد که "سازمان آموزش مدارس کاتولیک" نامه ای به بیش از ۴۰۰ تا از دبیرستانهای کاتولیک "انگلستان" و "ویل" که بودجه آنها از طرف دولت تامین می شود، فرستاده اند. در این نامه از آنان درخواست شده است که پتیشنی بر علیه ازدواج همجنس گراها امضا کنند. یکی از خانواده ها از عکس العمل مردم، در حالی که یکی از معلم ها آن نامه را برای آنها می خواند گزارشی ارائه داد. او ضمن اینکه انزجار خود از این نامه را اعلام کرد، از بقیه خانواده ها در خواست کرد که در اعتراض به مخالفت کلیسا با ازدواج هم جنس گراها، همگی گل سینه های احترام به همجنس گراها را به سینه ی خود بزنند. سوء استفاده از کودکان، برای لابی کردن و پیشبرد مقاصد مذهبی خود، برای جلوگیری از حق ازدواج همجنس گرایان، یک کار به شدت غیر اخلاقی است. این نشان دهنده آن است که بعضی از مذهبی ها تا چه حد حاضرند از لحاظ اخلاقی سقوط کنند، تا جلوی آزادی کسانی را که باورهای مذهبی ندارند، بگیرند. سکولارها هرگز بدنبال دخالت در مسائل داخلی مذهبی ها نیستند. واقعیت این است که اگر عده ای مذهبی مایل نیستند که همجنس گراها در کلیساهای آنها به عقد هم در آیند، آزادند که مخالفت خود با آن را بیان کرده، و اجازه بدهند که بقیه افراد آن کلیسا هم تصمیم بگیرند که آیا با این حرف موافقت و یا مخالف. جالب اینجا است که عده ای از اسقف ها بر علیه آنچه که "موضع رسمی کلیسای انگلستان بر علیه ازدواج همجنس گراها" خوانده میشود، صحبت کرده اند. "آلن ویلسون"، اسقف کلیسای قصر باکینگهام می گوید؛ "شواهد زیادی وجود دارد که نظر مردم در اینباره با موضع رسمی کلیسا یکی نیست. دریای مردم و نظر آنها در حال تغییر است، و موضع رسمی کلیسا بازتاب دهنده عقیده همه ما نیست." همین نظر به وسیله "تیم آلیس" اسقف "گرانوم" نیز تکرار شده است. یعنی برخلاف آنچه که کلیسا آن را "موضع رسمی بر علیه ازدواج همجنس گراها" می نامد، عده زیادی از کاتولیک ها و حتی اسقف ها با این موضع موافق نیستند.

سکولار های مذهبی و غیر مذهبی در کمپین های مختلفی شانه به شانه هم فعالیت می کنند. آنان تلاش می کنند که سرویسهای مختلف در یک فضای عادلانه و بدون از ترویج مذهبی، تبعیض مذهبی، و داوروی یا فتوای مذهبی بین همه تقسیم شود. آنها تلاش می کنند تا اجازه ندهند که کلیسای انگلستان به عنوان دین دولتی قدرت بگیرد. این همانقدر که برای حفظ خودمختاری کلیسا لازم است برای حفظ خودمختاری دولت هم لازم است، تا کلیسا و دولت نتوانند در کارهای یکدیگر دخالت کنند. همانگونه که "گیلاس فرجر" کشیش یکی از کلیساهای انگلستان بدستی اشاره می کند؛ جامعه انگلستان از اقشار گوناگونی تشکیل شده است، و نمیتوان یک دین را بعنوان دین رسمی بر دیگر ادیان برتری داد. دولت سکولار اجازه نمی دهد که یک دین به تنهایی قدرت را در انحصار خود بگیرد.

سکولارها می خواهند که ۲۶ اسقف غیر انتخابی از مجلس اعیان انگلستان حذف بشوند. آنها بصورت غیر منصفانه ای، میزان حضور کلیسای کاتولیک در این قوه قانون گذاری را افزایش می دهند. موافقان حضور این اسقفها در مجلس اعیان انگلستان، استدلال می کنند که حضور آنها سبب بالا رفتن اخلاقیات در قوانینی که به وسیله مجلس اعیان به تصویب می رسد، می شود. در حالی که نه تنها هیچ آمار ی چنین ادعایی را تائید نمی کند، بلکه برعکس، چون اکثر این اسقف ها از بینش کافی و امروزی در مورد خیلی از مسائل کلیدی برخوردار نیستند، حضور آنها سبب پیچیده شدن مسائل می شود. بعلاوه عدم حضور زنان در بین این ۲۶ اسقف و تبعیضی که برای جلوگیری از اسقف شدن زنان در انگلستان وجود دارد، سبب ایجاد نابرابری جنسیتی در مجلس اعیان نیز می شود.

یک کمپین سکولار دیگر بر علیه تبعیضی که در بیمارستان های کاتولیک وجود دارد، مبارزه می کند. با وجود اینکه این بیمارستانها با بودجه دولتی ایجاد و اداره می شوند، اما آنان از پذیرفتن افرادی که مذهبی نیستند خودداری می کنند. همانطور که "انجمن ملی سکولارها" اشاره می کند؛ ادیان بزرگ، بینهایت ثروتمند هستند. دارایی کلیسای انگلستان بیش از میلیاردها پوند است. اگر کلیسا مایل است که بیمارستان داشته باشد، می تواند از دارایی های خود اقدام به ساختن و راه اندازی آن بکند. کلیساها از دادن مالیات معاف هستند، که این خود نمونه دیگری از برتری دادن نا عادلانه است، که باید جلوی آن گرفته شود. تحقیقات نشان می دهد که بهترین بیمارستانها از نظر درمانی، تنها مبلغ ناچیزی خرج ایجاد محلی برای نیایش میکنند. برطبق این تحقیقات، اگر بقیه بیمارستانها هم مخارج ایجاد "عبادتگاه" های خود را به مبلغی که بهترین بیمارستانها هزینه می کنند، تقلیل دهند، مابه التفاوت آن برای استخدام ۱۰۰۰ نرس خانگی کفایت می کند.

برخی از نگرانی‌هایی که سکولارها دارند در باره تعلم و تربیت است. آنها موافقتند که تدریس ادیان مختلف به کودکان کاری مثبت و ضروری است، و عقیده دارند که باید به کودکان آموزش داد که چرا افراد مختلف باورهای متفاوتی دارند، و چرا بعضی‌ها مذهبی هستند و بعضی‌ها نیستند. اما چیزی که برای سکولارها قابل قبول نیست، این است که از سیستم آموزش ملی یک کشور سوء استفاده شده، بین ادیان تبعیض قائل شد و تنها اصول یک دین را به کودکان آموزش داد. تقریباً یک سوم مدارس دولتی انگلستان "مدارس مذهبی" هستند، که از امتیازات غیر عادلانه‌ای سود می‌برند. این مدارس می‌توانند در انتخاب کارمندان خود تبعیض قائل شده و به کسانی که دینی متفاوت از دین آن مدرسه دارند، کار ندهند. آنها همچنین می‌توانند از ثبت نام کودکانی که پدر و مادر آنها هم کیش آنها نیستند، و یا به اندازه کافی مذهبی نیستند، خودداری کنند، و آنها را مجبور کنند که برای تعلیم و تربیت فرزند خود به مدرسی که در فاصله خیلی دورتری از منزل آنها قرار دارند، بروند، چون که مدارس مذهبی نزدیک آنها، حاضر نیستند که کودک آنها را بپذیرند. در تحقیقی که به وسیله "شرکت گیونس و سیلوا" و با هزینه سازمان آموزش و پرورش انجام شده نشان می‌دهد که کارایی بالایی که مدارس مذهبی دارند، که اغلب بهانه‌ای برای ادامه حیات این مدارس هم هست، بخاطر این است که آنان می‌توانند از بین دانش‌آموزان کسانی را که دوست دارند انتخاب کنند. به زبان دیگر، نمرات بالایی که دانش‌آموزان این مدارس نسبت به بقیه مدارس می‌آورند، به دلیل این است که دست چین شده‌اند، نه اینکه مدرسه مذهبی مدل بهتری است. آنها این اجازه را دارند که در باره کودک و خانواده او تحقیق کنند و کسانی را بپذیرند که امکان پیشرفت بهتری دارند.

خیلی از مدارس مذهبی، بجای کتب علمی که در مدرسه دیگر تدریس میشود، از کتب مخصوص خود استفاده میکنند، که از طرف دولت مورد بازرسی قرار نمی‌گیرد. در نتیجه این این مدارس فقط ادعا می‌کنند که علوم تدریس کرده‌اند، اما در واقع به بچه‌ها آموزش داده‌اند که علوم را رد کنند. معلمین علوم این مدارس از بیخ و بن چیزی از علم نمی‌دانند و حتی قادر نیستند که به سوالات معمولی در باره علوم جواب بدهند. در نتیجه دانش‌آموزان این مدارس در دروس علوم می‌لنگند، تنها به این خاطر که عده‌ای انسانهای بالغ از اینکه فقط خودشان مذهبی باشند راضی نیستند و اصرار دارند که اصول اعتقادی خود را به تعلیم و تربیت کودکان هم منتقل کنند. چیزی که به آن توجه نمی‌شود، این است که واقعا چه چیزی برای کودک خوب است. اگر همه صحبت‌های داغ درباره حق والدین در مورد تربیت فرزندان را کنار بگذاریم، باید ببینیم که کودک برای آگاهی یافتن از حقایق و انتخاب راهی که درست می‌داند، چقدر آزادی عمل دارد. کودکان، اموال والدین شان نیستند. والدین فقط بطور موقت، وظیفه نگهداری از آنها را به عهده دارند. همانطور که والدین حق ندارند بدلائل باورهای مذهبی به جسم کودک خود آسیبی وارد کنند، حق هم ندارند که او را شست و شوی مغزی بدهند و مغز او را از چیزهایی پر کنند که جلوی پیشرفت او را می‌گیرد. همانگونه که والدین حق ندارند انتظار داشته باشند که فرزندان آنها، همان دین آنها را بپذیرفته و دنبال کنند، و یا حق ندارند که از آنها انتظار داشته باشند که برای آنها نوه بدنیا بیاورند، و یا اینکه به آنها دیکته کنند که در آینده باید چه شغلی انتخاب کنند، اجازه هم ندارند که دین و اعتقادات مذهبی خود را به فرزندان شان تحمیل کنند. همه ما مختاریم که عقاید خودمان را در باره دنیایی که ما را احاطه میکند، داشته باشیم. ما باید با آموزش صحیح به فرزندان خود ابزار لازم برای فکر کردن و تصمیم‌گیری در باره محیط اطراف خود بدهیم. ما حق نداریم که ارزش کودکان را برحسب میزان قابل استفاده بودن آنها در دنباله روی از دین و اعتقادات خود بسنجیم، مثل "بکی فیشر" و مدارس مذهبی که تنها تلاششان تربیت "باورمندهای جدید به دین آنها است." ما باید به آنها اجازه بدهیم که خودشان در باره دینی که می‌خواهند داشته باشند تصمیم بگیرند، و این ممکن نیست مگر با یک تربیت و آموزش صحیح، نه یک تربیت تبعیض آمیز که در آن تنها آموزه‌های یک دین تدریس می‌شود.

بطور کلی هیچگونه توجیهی برای "مدارس مذهبی‌ای که به خرج دولت" اداره می‌شوند، وجود ندارد. تنها کاری که این مدارس می‌کنند این است که به کودکان آموزش دهند که یک مدل دین و مذهب را دنباله روی کنند. والدینی که اصرار دارند، فرزندان خود را با یک نوع خاص از آموزش‌های دینی بار بیاورند، می‌توانند اینکار را بدون مدرسی که با بودجه دولتی اداره میشود، انجام بدهند. همه "مدارس مذهبی" باید به مدارس دولتی‌ای که در آن به هیچ مذهب خاصی برتری داده نمی‌شود، تغییر پیدا کنند. انگلستان یک کشور کاتولیک نیست، حتی یک کشور مذهبی هم نیست، بلکه کشوری است با مردمی از ادیان مختلف، باورهای متفاوت و همچنین بی‌دینها. جالب اینجا است که حتی در یک گروه مذهبی هم، بین اعضا آن، درباره مسائل اساسی، نظرات مختلفی وجود دارد. وقتی که ما مرزهای سکولار ایجاد کنیم که در آن هیچ دینی نتواند ارزشهای خود را بر دیگران تحمیل کند، اینکار بیش از آنکه حمایت از بی‌دینها باشد، حمایت از دینداران هم هست. البته خط‌کشی و ایجاد مرز، کسانی را که مایل هستند که دین خود را به دیگران تحمیل کنند ناراحت میکند. کسانی که به امتیاز داشتن عادت کرده‌اند، بهیچ وجه حاضر نیستند که از امتیازات خود دست بکشند. .... وقتی که "بکی فیشر" در واتیکان گفت؛ "سکولاریزم پرخاشگر بطور پنهانی در حال قدرت گرفتن است، و نشانه‌هایی از رژیم‌های تمامیت‌خواه را از خود نشان می‌دهد و خواهان انکار هویت مذهبی انسانها است." بطرز بیشرمانه‌ای اطلاعات غلط می‌داد. سکولاریزم هویت مذهبی هیچ‌کسی را انکار نمی‌کند و برعکس از آزادی مذهبی دفاع می‌کند، اما نه از آزادی تحمیل دین خود به دیگران. چیزی که سکولاریزم می‌گوید این است که "هویت مذهبی داشتن، توجیه‌کننده معافیت از پرداخت مالیات برای مذهبی‌ها و کسانی که متمول هستند، تدریس مذهب در مدارس دولتی، داخل کردن مسائل مذهبی در قوانین عمومی، وارد کردن افراد غیر انتخابی در مجلس قانون‌گذاری، دعا خواندن در نشست‌های دولتی، به بهانه‌های مذهبی به افراد شغلی را ندادن و تبعیض قائل شدن برای استفاده از خدمات عمومی نیست. مخالفت با این تبعیض‌ها نه تمامیت‌خواهی است و نه حمله‌ای به دین، بلکه به رسمیت شناختن آزادی همه مردم برای زندگی کردن بدون نابرابری‌های تفرقه‌اندازانه است. اصول سکولاریزم سبب گسترش عدالت، و ملاحظات همگانی می‌شود، و به همه ما کمک می‌کند تا در محدوده‌های معقولی، آنگونه که دوست داریم، در کنار یکدیگر زندگی کنیم.

<http://www.youtube.com/watch?v=dA3YF73SNuY> .۱

Resources/recommended:

<http://www.secularism.org.uk> --- <http://www.humanism.org.uk>

Underling's video intro to his excellent list of resources on belief and science issues: <http://www.youtu.be/VX45gTu5UpQ>

Research mentioned:

- Ipsos MORI on declining UK Christianity:

[http://c3414097.r97.cf0.rackcdn.com/IpsosMORI\\_RDFRS-UK\\_Survey\\_Topline\\_14-02-2...](http://c3414097.r97.cf0.rackcdn.com/IpsosMORI_RDFRS-UK_Survey_Topline_14-02-2...)

- Majority of UK and US now express support for same-sex marriage:

<http://www.gallup.com/poll/147662/First-Time-Majority-Americans-Favor-Legal-G...>

<http://yougov.co.uk/news/2012/06/13/three-five-people-faith-britain-support-s...>

- Costing the Heavens (National Secular Society study of hospital chaplaincy costs):

<http://www.secularism.org.uk/uploads/nss-chaplaincy-report-2011.pdf>

- Faith primary schools: better schools or better pupils? Gibbons, S. & Silva, O:

<http://cee.lse.ac.uk/ceedps//ceedp72.pdf>

Archbishops' anti-same-sex marriage letter sent to 2500 churches, 385 schools:

Letter read aloud by Vincent Nichols at <http://vimeo.com/38151274> Catholic Education Service send letter and petition to schools:

<http://www.guardian.co.uk/world/2012/apr/25/catholic-church-schools-gay-marriage>

<http://www.bbc.co.uk/news/education-17883093>

Andrew Copson (British Humanist Association) on secular issues:

<http://www.youtu.be/eDqTSfEWMk> (item begins at 30 second mark)

<http://www.youtu.be/x-Wreyq33c0>

Bernard Lynch (Catholic priest) speaks in support secularism:

<http://www.youtu.be/eBW1bcu6OLo>

Faith schools documentary:

<http://www.youtu.be/pzJv-5yWx2g>

- If the above link doesn't work in your country, try:

<http://www.youtu.be/ulX8nZjeCXE>

Becky Fischer: "Children are so usable in Christianity":

<http://www.youtu.be/Kx1yN2yMw14>

Proselytizers playing the victim:

The truth behind the 'crosses banned from workplace' myth:

<http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2008/jan/17/acrosstobear>

[http://www.huffingtonpost.co.uk/terry-sanderson/without-a-pack-of-lies-to\\_b\\_1...](http://www.huffingtonpost.co.uk/terry-sanderson/without-a-pack-of-lies-to_b_1...)

'In God We Teach' (teacher plays victim after preaching in the classroom):

<http://www.youtu.be/pmRajX5fuSE>

### از شورای ملی برای انتخابات آزاد تا کنگره ملیت های ایران فدرال!

#### آدر ماجدی

یک روز سبزند و اصلاح طلب حکومتی، یک روز سکولار دموکرات؛ یک روز از مردم می خواهند که ساختار شکنی نکنند، روز دیگر خواهان انحلال رژیم اسلامی می شوند؛ یک روز در استکهلم، واشنگتن و بروکسل مشغول توطئه آترناتیو سازی از نوع لیبی - سوریه برای ایران می شوند، روز دیگر یک بخش شان "شورای ملی برای انتخابات آزاد" تشکیل می دهد و بخش دیگر "کنگره ملیت های ایران فدرال"؛ یک روز همه با هم از ناسیونالیست عظمت طلب تا ناسیونالیست قوم پرست سبز و سکولار در کنفرانس های پنتاگونی دور هم می نشینند، روز دیگر سر تجزیه طلبی گلوی یکدیگر را می درند؛ اینها اپوزیسیون راست ارتجاعی رژیم اسلامی را می سازند. ملغمه ای هستند از جنبش ناسیونالیسم پرو غرب که خواهان احیای رژیم سابق، حال با تاج یا بی تاج هستند و وامانده های جنبش ملی - اسلامی که دیگر امیدشان را تا اطلاع ثانوی از رژیم اسلامی از دست داده اند و به این در و آن در می زنند تا با کمترین تغییر، در قدرت سهیم شوند. به این ملغمه، نیروهای باند سیاهی ناسیونالیست قومپرست که رویای تکرار سناریوی سیاه کردستان عراق را در سر می پروراندند را نیز باید اضافه کرد. با تمام تفاوت های ظاهری همه شان در یک هدف شریکند: تلاش می کنند با کمک ناتو بقدرت برسند و بر کرده کارگر و زحمتکش به نان و نوایی برسند. اینها را باید شناخت و افشاء کرد.

#### انتخابات آزاد در ایران چه صیغه ای است؟

طی سه سال اخیر یک تم در میان این نیروهای ارتجاع مشترک بوده است: "انتخابات آزاد". صدای این عبارت زیبا است؛ دهان پر کن است؛ شیک و مدرن است؛ توم آفرین است. دقیقاً بهمین خاطر اینها این دو کلمه را بر سر در منشورشان می نویسند تا موجب خلط بحث شوند. تا آنجا که به شورای جدیدالتاسیس "ملی برای انتخابات آزاد" مربوط می شود، این کلمات قرار است ماهیت این شورا و رهبر آنرا بپوشانند. رضا پهلوی که او را شاهزاده ولیعهد هم می نامند، رهبر آنست. همین کفایت تا تمام فریب انتخابات آزاد را نقش بر آب کند. ایشان تنها دلیلی که رهبر شده اینست که پدر و پدر بزرگش چندین دهه دمار از مردم ایران درآوردند؛ گرفتند و اسیر و شکنجه و اعدام کردند. یک ثروت افسانه ای هم از بخور بخور و از استثمار وحشیانه کارگران به جیب زدند و وقتی مردم علیه نظام شان بپا خاستند، جمعی با تمام پول و ثروت به غرب گریختند و هنوز دارند پس از سی و چند سال شاهانه زندگی می کنند. سایر نیروهای این شورا نیز دست کمی از "شاهزاده" از تاج و تخت افتاده ما ندارند. هفت سینی از همکاران هر دو رژیم در این شورا جمع است.

اما انتخابات آزاد با وجود رژیم اسلامی دیگر چه صیغه ای است؟ از زمان خیزش توده ای مردم در تابستان ۸۸ عده ای شعار انتخابات آزاد را بدست گرفتند. آنموقع تمام این جریانات مرتجع، سبز و از اصلاح طلبان حکومتی بودند؛ از موسوی، کروبی، خاتمی و شرکاء دفاع می کردند. بعد که موسوی پایبندی و تعهد خود را به خمینی و رژیم اسلامی برای صدمین بار اعلام کرد و مردم در خیابان ها شعار دادند که "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" اینها کمی عقب نشستند؛ اما شعار انتخابات آزاد را نه تنها کنار نگذاشتند، بلکه با هیاهوی بیشتر بر این طبل می کوبند. انتخابات آزاد تا زمانی که رژیم اسلامی بر اریکه قدرت لم داده است یک شعار پوچ و واهی است. پیش از این هم جریان "سکولارهای سبز" همین شعار را طرح کرده بود و با همین جواب روبرو شد.

اما شورای جدید التاسیس بنظر می رسد که رویای دیگری را در سر می پروراند. اینها پس از آترناتیو سازی پنتاگونی برای لیبی و سوریه فیلیشان یاد هندوستان کرده است. اینها چشم به آمریکا، اسرائیل و ناتو دوخته اند تا با قدرت آنها بسر کار بیایند و دارند با شعار انتخابات آزاد این نیت شنیع خود را بزک می کنند. قرار است جامعه ایران توسط این نیروها یعنی تروریسم دولتی به ویرانی کشیده شود، مردم قتل عام شوند و آنگاه "شاهزاده" ترشی انداخته شده را بر قدرت بنشانند و اینها با شعار انتخابات آزاد بخود رنگ دموکراتیک بپاشند. برپایی این شورا با رهبری رضا پهلوی و با همکاری نیروهای سبز در این مقطع اتفاقی نیست. بساط آترناتیو فروشی به ناتو گرم است. همانگونه که ناسیونالیست های قومی در همین بزنگاه بفکر وحدت و ائتلاف و تشکیل "کنگره ملیت های ایران فدرال" افتاده اند. همه اینها از یک منبع آلوده آب می خورند. انتخابات آزاد یک دکان است. اینها برای قدرت چشم به ناتو دوخته اند و با شعار انتخابات آزاد دارند برای مردم ناز و کرشمه می آیند.

#### سکولار دموکرات ها کیانند؟

بخش وسیعی از اپوزیسیون راست خود را سکولار دموکرات می نامند. این نام نیز آهنگ خوبی دارد؛ شیک و مدرن و دهان پر کن است. اما آیا این دو صفت ماهیت این جریانات را بیان می کند؟ پاسخ منفی است. این یک عبارت مد روز است. نه تنها در جامعه ایران که مردم از نظام مذهبی و مذهب منتظر شده اند، بلکه در منطقه نیز با این عبارات بازی می شود. برای همه جریانات و عناصر راستی که می کوشند در قدرت سهیم شوند، کاملاً روشن است که مردم ایران به چیزی کمتر از یک نظام سکولار رضایت نخواهند داد. بیش از سی سال حاکمیت یک نظام مذهبی کثیف و جنایتکار اکثریت مردم، بویژه نسل جوان را به موقعیت ضد مذهبی و لامذهبی سوق داده است. جریاناتی که تمام طول حیاتشان یا دست در دست این

رژیم داشته اند و در جنایت آن شریکند، مانند گنجی، سازگارا، سروش و امثالهم، یا کسانی که همواره با مذهب مامشات کرده اند، چون به مذهب برای عقب نگاه داشتن جامعه و سرکوب کردن آن نیازمندند، مانند هواداران رژیم سابق، اکنون به این واقعیت واقف شده اند که بدون هواداری از سکولاریسم قادر نخواهند بود یک ثانیه نیز خود را درون باصطلاح اپوزیسیون قرار دهند. لذا دفاع آنها از سکولاریسم نه از روی مهر، بلکه از روی اجبار است. بعضی هایشان هر بار پس از ذکر این نام، ده بار دهان خود را آب می کشند.

اما کار بدینجا ختم نمی شود. اینها با پیوستن به سکولاریسم، می کوشند آنرا از محتوا تهی کنند و عملاً بر پروسه زوال مذهب در جامعه ترمز بزنند. اینها برای نجات مذهب سکولاریست شده اند. سکولاریسم بمعنای جدایی کامل دولت، نهادهای دولتی و قانونگذار از مذهب؛ جدایی هویت فردی و شهروندی از مذهب؛ جدایی سیستم آموزش و پرورش از مذهب و برخورد به نهاد مذهب مثل هر شرکت انتفاعی است که حساب و کتاب هایش را باید کنترل کرد و به آن مالیات بست. اینها وارد این مقولات نمی شوند و سکولاریسم را بعنوان یک کلمه عام مورد استفاده قرار می دهند. بطور مثال باید گفت که در اروپا فقط فرانسه و سوئد نظام های رسماً سکولار هستند که تازه این دو نظام نیز کاملاً به سکولاریسم وفادار نمانده اند. انگلستان، نروژ و دانمارک و آلمان نظام های سکولار نیستند. بعلاوه سکولاریسم تنها یکی از توصیفات نظام سیاسی آتی است. سکولاریسم قادر نیست نه آزادی، نه رفاه و نه برابری یعنی خواسته های پایه ای مردم را تامین و تضمین کند. سکولاریسم یک شرط لازم و بسیار ناکافی برای یک نظام سیاسی آزاد آتی است.

دموکرات چه مقوله ای است؟ دموکرات از سکولار حتی عام تر و آشفتنه تر است. هر کس این کلمه را بدخواه خود تعریف و تعبیر می کند. نزد اینها و هواداران دموکراسی، ترکیه دموکرات است، اکنون مصر و تونس هم دموکراتند. آیا مردم ایران خواهان چنین نظام هایی هستند؟ پاسخ یک نه قاطع است. نیت و هدف آنها از لفظ دموکرات روشن است. در بهترین حالت ایجاد یک نظامی است که در آن پارلمان وجود خواهد داشت و هر چند سال یکبار انتخاباتی برگزار می شود و تعدادی از همین طبقه و جنبش بقدرت می رسند و کشور را اداره خواهند کرد. هم اکنون در مصر و تونس همین اتفاق افتاده است، ترکیه هم مدتها است که چنین اداره می شود. با تمام مد روزی این کلمه، چنین نظامی هیچ سختی با خواسته های واقعی و پایه ای مردم ندارد. چنین نظامی قادر به تامین آزادی برای مردم نیست.

#### مردم چه می خواهند؟

مردم خواهان یک نظامی هستند که آزادی، برابری و رفاه همگان را تامین و تضمین کند. از برابری منظور صرفاً برابری حقوقی نیست؛ بلکه برابری واقعی، یعنی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. از آزادی منظور پارلمانتاریسم نیست، که هر چند سال یکبار مردم حق تصمیم گیری و دخالت در سرنوشتشان را به چند صد نفر تفویض می کنند و آنها برایشان تصمیم می گیرند. بهمین اروپا نگاه کنید که مهد دموکراسی پارلمانی است. آیا مردم اروپا از نظام حاکم رضایت دارند؟ آیا این مردم آزادند؟ خیر. اگر پیش از این در این مورد شک و تردید وجود داشت، در پنج سال اخیر که بحران اقتصادی سرمایه داری زندگی مردم را تار و مار کرده است، دیگر بخوبی عیان شده که اکثریت کارگر و زحمتکش در این جوامع خواهان تغییر این نظام هستند و می خواهند سرنوشتشان را خود بدست بگیرند؛ اما با اولین اعتراض پلیس دموکرات بجانشان می افتد. یک نمونه اعتراضات مادرید در روز گذشته کافیسست تا تمام فریب دموکراسی را زایل کند.

آزادی و برابری واقعی انسانها صرفنظر از جنسیت، نژاد، قوم، ملت، زبان، مذهب و عقیده و محل تولد فقط در یک نظام سوسیالیستی که کار مزدی در آن الغاء شده است امکانپذیر است. تا زمانی که سرمایه و سود بر جامعه حکم میرانند سخنی از آزادی و برابری در میان نخواهد بود. یک جامعه سوسیالیستی است که می تواند نیاز کلیه شهروندان را تامین و تضمین کند و رفاه برای عموم تامین نماید. سرمایه داری و سود به فقر و ارتش بیکاران نیازمند اند. زبان سرمایه یعنی اختلاف طبقات، یعنی وجود یک طبقه کوچک که تمام وسایل تولید و مبادله را در مالکیت خود دارد و ثروت اندوزی یکی از خصایل پایه ایش است و یک طبقه کارگر که هیچ چیز جز نیروی کارش برای فروش در اختیار ندارد و هر روز از نو باید نیروی کارش را برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش بفروش رساند. تنها منطق سرمایه سود است و سود بمعنای ثروتمند شدن بخشی از جامعه به قیمت خانه خرابی بخشی دیگر است.

این شعارهای دهان پرکن مد روز؛ انتخابات آزاد و سکولار دموکرات از نوع سبز یا آبی و صورتی، تلاشی است برای فریب مردم و بهتر فروختن خود به قطب تروریسم دولتی و پنتاگون. مسابقه ای میان این نیروهای ارتجاع دست راستی برای انتخاب شدن توسط غرب و آمریکا براه افتاده است. هر که بهتر بتواند ثابت کند که توانایی فریب مردم را دارد، او برای پروسه الکتروناتیو سازی انتخاب خواهد شد. اما اینها خواب و رویایی شوم بیش نیستند. ایران لیبی و سوریه نیست. مردم ایران باین آسانی فریب این نیروهای ارتجاع را نخواهند خورد. جامعه ایران بسیار قطبی است؛ جنبش های اجتماعی در ایران بسیار قوی و عمیق اند؛ کمونیسم کارگری در ایران یک نیروی اجتماعی است. مردم خواهان آزادی، برابری و رفاهند. این خواسته را فقط یک انقلاب کارگری و جامعه سوسیالیستی می تواند تامین و تضمین کند. همان آرمان و امری که حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای آن مبارزه می کند. \*

## چگونه از گام می‌شود کوه ساخت؟

یوسف اردلان

اواخر مرداد 1391 خورشیدی متنی بین دو تشکیلات سیاسی کردستان ایران (حزب کومله) (انشعابی است از جریان کومله) و حزب دمکرات کردستان ایران (بخشی دیگر از این حزب بنام حزب دمکرات کردستان فعالیت می‌کند) به امضای طرفین امضاءکننده حاوی هیچ نکته تازه‌ای نبود، این متن حاوی خواستها و شعارهایی بود، که در برنامه سالهای سال این دو جریان وجود داشته است.

شاید این دو تشکیلات که هر کدام پاره‌ای از حزب اولیه‌اشان هستند، خواسته اند که سر پوشی بر گذشته‌ای دردناک بگذارند بدون اینکه دلایل و سبب های آن رویداد هارا روشن کنند.

زمانی یکی از آن دو نفر امضاءکننده، در رهبری تشکیلاتی بود که در توهم رهبری پرلتاریا با پشت بستن به تئوری های "منصور حکمت" [1] جایگاه خود در کردستان را یافته بود، و طرف مقابل را نماینده تام و تمام بورژوازی می‌دید، و کردستان را هم، میدان به سرانجام رساندن "ضرورت تاریخی" اینبرد پرلتاریا با بورژوازی می‌پنداشت.

و دیگری در توهم حزب یگانه" اساسنامه اش منبعث از تک حزبی شوروی بود" در کردستان لحظه‌ای از تحقیر آن دگر کوتاهی نمی‌کرد و از تکرار این جمله ابانداشت که آنها بایک قابلمه "دلمه" سیر میشوند و عددی قابل شمارش نیستند و باید محوشان کرد! "اگر امروز نابودشان نکنیم فردا در کوچه" پس کوچه‌های سنندج حریفشان نمی‌شویم

مبارک است، که دیگر چنین نمی‌گویند و امید و ارباشیم که سخنان مندرج در متن امضاشده نه بر مصلحت زمان و تاکتیک که بر مبنای درک دمکراسی و ضرورت تاریخ صورت گرفته باشد. و ازین پس دلخوش داریم به جرم دگراندیشی سرمان بریاد نخواهد رفت.

و شاید بنا بر مصلحت زمان و تثبیت جایگاهشان در تداوم دیدارهای دیپلماتیک؛ باراهنمائی علیرضا نوریزاده و ابتکار برنارد هانری لوی (درفرانسه) ویا آلترناتیو سازیه با سازگاراها و شاهزاده سوپر دمکرات (در استکهلم) و... [2] این توافق صورت گرفته باشد

مقدمه فوق آنچه‌ی است که با مشاهده متن توافق‌نامه حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران "حزب کومله"! به نظر می‌رسیده بود. چند روز از بازتکثیر این متن در تارنماها و فیس بوک نگذشته بود، که ناگهان غوغائی بر پاشد، گفتار تلویزیونی ای مشمنزکننده در تلویزیون اندیشه شنیده شد، نامه جعلی یا غیر جعلی [3] مشاور و رابط دیپلماتیک آقای مهتدی... و سرانجام، اطلاعاتی و توماری از اسمهای آشنا و مدعی مروج دموکراسی عرصه تارنماها و فیس بوک را مزین کرد. پس از آن تلویزیونها و رادیوهای پر بیننده و شنونده ای مثل بی.بی.سی و رادیو فرانسه بعنوان مسئله‌ای جدی بافراهم آوردن میزگردهایی این هنگامه را تکمیل کردند و از گاه، کوهی ساخته شد. در واقع آنچه که آرزو و هدف نامه جعلی یا واقعی نوریزاده بود (یعنی مطرح شدن این دو جریان سیاسی کردستان) به واقعیت پیوست.

اما از آنجا که قرار بر این نیست که امور به مراد دل کسانیکه فیل هوا می‌کنند بگردد، متعاقب این برخوردها، فضا و عرصه‌ای برای ابراز نظرات سیاسی در مورد مسئله ملی در ایران بوجود آمد. از آنجا که نگارنده در این چندساله صحبتها و نکته‌هایی در باره مسئله ملی گفته و نگاشته است، پس از فروکش التهاب بوجود آمده، بر آن شد که نکاتی چند در رابطه با "بیانیه جمعی در مورد توافق‌نامه حزب کومله و حزب دمکرات کردستان ایران" را قلمی کند.

از همان آغاز بیانیه هراس افکنی غربی در باره کلمه بی محتوای "تجزیه" صورت گرفته است. کلمه‌ای که همواره چماقی بوده است در برابر اعتراض به ستم ملی. آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که تجزیه از چه وجه منظوری؟ اگر تجزیه در معنای سیاسی آن نپذیرفتن دولت مرکزی است، در آن صورت میبیینیم که تمام فراریان از حاکمیت جمهوری اسلامی و پناهندگان به کشورهای دیگر را باید جزئی از تجزیه طلبان بحساب آورد، در حالی که در این دوران پناهنده بودن در هر حال اگر ارزش آنچنان بالائی نباشد ارزش منفی هم نیست، در این صورت چگونه است به مردمانی باکثرتی به مراتب بیشتر از پناهندگان که هنوز اسیر در چنبره حکومت اسلامی، و خواهان (توجه کنید خواهان نه عملا) نبودن تحت حاکمیت اسلامی هستند، این چنین واویلا براه می‌افتد؟ از "تجزیه طلبی شما" این چنین بر میآید که اگر ملتی خواست دولت مستقلی جدا از دولت فعلی ایران تشکیل دهد، گویا زمین به آسمان می‌رود و زمین ترک بر می‌دارد و مردمان این کشور از هم جدا میشوند! جل‌الخالق! آن هم در دنیای امروز که گسستن روابط انسانها دیگر غیر ممکن شده است. هیچ به خود زحمت این را داده‌اید که فکر کنید در شرایط برابری حقوقی انسانها و خصلت جمع‌گرائی بشر، هیچ مرزی نمی‌تواند بازدارنده امتزاج انسانها باشد؟ از سوسیالیسم نترسید! هم‌اکنون دیری است که سرمایه‌داری مرزها را در نور دیده است. در شهر غزه، اسرائیل را می‌بینید که حتی با نصب دیوار باز هم قادر به منع ارتباط فلسطینیان با آن سوی دیوار نمی‌شود، در ایران اسلامی مورحمایت شما هم دهها کیلومتر از همین دیوارها با همین طرح و شکل و شمایل در مرزهای غربی کشور نصب کرده‌اند، ولی وای بر شما و حکومتتان که دیگر چرخ تاریخ



بر وفق مرادتان نمی‌گردد، پیوندی که میان انسانهای آزادی‌خواه و مبارز وجود دارد رودر روئی با جرثومه جهل و نادانی و مرگ حکومتی بنام جمهوری اسلامی است، نه محصور بودن در مرزهایی که نه من نه شما و نه نسلهای پیش از ما هیچ دخالتی در آن نداشته‌اند. البته از شخص محترمی مثل حداقل یکی از امضاکنندگان به‌قول رفیقشان فرخ نگهدار با افکار "خاک و خونی" در دفاع از حکومت مرکزی چنین واویلائی بعید بنظر نمی‌رسد[4].

فاصله وجدائی‌ای که وجود دارد مرزهای رسمی و جغرافیائی نیست، بلکه مرزهای غیر قابل روئیت آزادیخواهی و ارتجاع و استبداد است که هر روز پررنگتر هم می‌شود، و این نشانه‌ای از برآمدی از رویش نهال آزادی خواهی و رهائی بشر از نکبت شوینیسیم عظمت‌طلب است

توده‌های محروم و زحمتکش که اکثریت جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، نه برحکم مرزهای مورد دفاع و یا تبعیت از فلان حکومت مستبد، بلکه در صحنه کار و زندگی طاقت‌فرسای کارگاهها و کارخانه‌ها تمایل به همبودی و مبارزه مشترک پیدا می‌کنند. از بندرگاه‌ها و گرگانه‌های شرکت‌نفت، تا کشتزارهای نیشکر هفت‌تپه، از کارخانه‌های ایران‌خودرو تا کارگاه‌ها و مزارع دشت‌های گرگان و مازندران، در دوره‌های اجرایی و فضای مهوع مرغدارپها پیوند می‌بندند، درد مشترک را درک می‌کنند، و نیاز همبودیشان ناشی از نیاز مشترک به حرکت توامان برای حل مشکلات زندگی است. کارگران و زحمت‌کشان، جمعیت انبوه بیکاران، تاحقوق‌بگیران که اکثریت بسیار بالای جامعه هستند، هر روز از قدرت خرید مایحتاج زندگیشان کم می‌شود. زندگی، سرنوشت و مبارزه توده‌های محروم و ستمدیده در تقابل با حکومت دینی جهل و سرمایه حاکم، مرز نمی‌شناسد و جدائی پذیر نیست

در آنجا کارگر بلوچ شادمان خواهد شد که هم خودش و هم برادر کُردش بتوانند نزد خانواده و نزدیکانشان زندگی ای در فراخور یک انسان داشته باشند، اما ممکن است برای دوستان و هم طبقه (ببخشید هم بی‌طبقه‌ای) های پارسی گوی که در تهران و شهرهای بزرگ هستند، خوشایند نباشد، سیل بیکاران "اقوام ایران زمین" بسوی مراکز زیست و سرمایه‌گذاری کاهش یابد، چون ممکن است کلفت نوکرها و خدمتگزاران و نیروی کار ارزان را از دست بدهند

نمونه کوچکی از عکس‌العمل مردمان عادی آلوده به خودبزرگ‌بینی‌های باستانی و مرزهای کنونی مقدس، را در رفتاری که با مردمان آنسوی مرز که به اعتبار شاهنامه هم حساب کنید ایرانی ترند! می‌شود دید، مصیبت زدگان بدخشان و سمنگان و کابلستان، به‌صرف اینکه این‌سوی مرز مقدس! نیستند چگونه تحقیر می‌شوند، حتی "لینچشان" [5] می‌کنند چون از آنسوی مرز مقدس آمده‌اند! وقتی شما به اصطلاح فریختگان و درس‌خواندگان قوم، اینچنین نسبت به مرزهای مقدس حکومتتان برمی‌آشوبید، از مردمان آلوده به تفکرات شما هم بیشتر از این نمی‌شود انتظار داشت. آیا باز هم جوابی برای این مرز مقدس دارید؟

حداقل شرایط برای زندگی شایسته انسان برقراری نظامی دمکراتیک است، و بدون حل مسئله ملی در ایران صحبت کردن از دمکراسی بیشتر به شوخی شباهت خواهد داشت. اینچنین است که مبارزه برحق ملت کرد در ایران هم جزء برجسته‌ای از این مبارزه است، که در جهت سرنوختی جمهوری اسلامی عمل می‌کند

عجبا در متن امضاء شده، علی‌رغم امضای استادان و تحصیل‌کردگان صاحب‌تینتر و غیره کلمه "قوم" را به کرات نوشته‌اند این سوال پیش می‌آید: مجموعه‌ای از اقوام است؟ و کشور ایران، مجموعه‌ای از اقوام کهنه‌است که با سریشم دولت مخم پهلوی و سپس اسلامی بهم "nation-مگر" ملت چسبیده و افتخار آفرین شده‌است؟ طبق بسیاری از نوشته‌ها و ترجمه‌های همین امضاکنندگان، پدیده ملت، جدید است و مربوط به پدیدار شدن سرمایه داری و از بین رفتن مناسبات و ارتباطات و ممیزی‌های کهنه‌اجتماعی مثل طایفه و قوم و غیره است. ولی چنین بنظر می‌رسد، یا "ملت" ایرانی که منظور نظریه‌بانی‌است، "ملت" به مثابه "ناسیون" نیست و همان ممالک محروسه است! و یا شما عمدی در بکار بردن این کلمه‌دارید. از قراین امر بر "می‌آید که عمدی در کار است، گویا ملت بالاتر است و قوم در رتبه پائین تری قرار دارد، و شما پارسی‌گویان ملت هستید و مثلاً کردها "قوم

می‌گویند در شهری، مردی بر در کاروان‌سرا، باربری را صدا می‌زند که آهای پدر سوخته بیا این بار دهنی را ببر به کلبه‌ای که بالای آن کوه‌است، یک قران اجرت به‌تو خواهد داد، مرد باربر در جواب گفت: آخر مرد حسابی به‌حرف شیرینت، به بار سبکت، به راه نزدیکت یا پول زیادت به چه‌دلیلی من این بار را ببرم؟ حالا حکایت ملت کرد است با شما شوینیستهای خودبزرگ‌بین، درجه دومش می‌دانید، در فقر و ستم اقتصادی نگاهش می‌دارید، با تبلیغات مستمر فرهنگی عظمت‌طلبانه‌تان در تلاش خلع هویتش هستید، تازه دوقورت و نیم‌تان هم باقی است. از چه می‌ترسید شما که می‌گویند

ماده‌ها، که دولت در ایران زمین تشکیل دادند، از همین کردستان و آذربایجان برخاستند. در درازنای تاریخ ایران، تا پس از جنگ جهانی "نوم(1324 خورشیدی) هرگز جنبشی با مضمون جدائی طلبانه از سوی اقوام ایرانی دیده نشده‌است

بدون اغراق تاکنون جمله‌ای یوچ‌تر از این جمله در متنی جدی ندیده‌ام، اگر اهل مزاح بودم می‌گفتم خوب آنها که بلند دولت در ایران زمین درست (کنند باز هم درست خواهند کرد اشکالی دارد؟

در عجبم که ایران زمینی که به‌قول شما سده‌ها و صد‌ها نسل آن هم در درازنای تاریخ! آنرا حفظ کرده‌اند، چه جای نگرانی است که با امضای دو حزب آن هم در حال بحران و انشقاق، برای رهائی از معضل تشکیلاتیشان سندی را امضا کرده‌اند به خطر افتد؟! یا ایران زمین شما باکمال معزرت

خیلی نازک نارنجی است؟! یا آن دو حزب خیلی قوی هستند که ایران زمینتان را به لرزه درآورده است؟! راستش را بخواهید، طرفین امضاکننده، نه آن قدرت را دارند و نه ادعائی که شما به آنها می‌چسبانید درست است. در نتیجه این ایران زمین تخیلی شماست که گیر دارد!، شما هیچ ارتباط و سنخیتی با مردم ایران و توده مردمی که در کشور ایران در برابر حکومت جهل و مرگ اسلامی قرار دارند، ندارید، شما در اوامتان ساکن ایران زمینی واهی هستید که با یک امضا به‌خطر می‌افتد. شما از درازنای تاریخی سخن می‌گویند گویا غزنویان نواده کورش بوده‌اند! که در دبیری کردن زبان پارسی نقش بسزائی داشتند. و سلجوقیان از تبار خشایار شاه بوده‌اند که زبان پارسی را از آسیای صغیر تا کرانه‌های سند گسترش داده‌اند. و یا تیموریان از نواده بلافضل داریوش بزرگ بوده‌اند، که در هند زبان فارسی را زبان حکومتیشان قرار داده‌اند. و شاید دبیرانی که در دربار خلفای اسلام کتابت عربی می‌کرده‌اند و پارسی‌گوی بودند در آن زمانها با کتابت پارسی مخالفت می‌کرده‌اند از انبران بوده‌اند!؟

زبان فارسی، زبان هیچ قوم و طایفه و قبیله‌ای نبوده شاید از برکت این خصوصیت بوده که توانسته است اینچنین به زبان دبیری در عرصه‌ای پهناور به جای زبان عربی بنشیند. اما متأسفانه استبداد کریه رضاشاه گرد زور و سرکوب بر این زبان همه‌گیر نشاند. و اندیشه‌های فاشیستی خاک و خونی و تمدن بزرگی سبب عکس‌العمل بی‌مهری نسبت به این زبان شد. شوونیست‌های عظمت‌طلب ایرانی آنچنان می‌نمایانند که گویا زبان پارسی از آن آنان است! و حتی سنتها و اعیاد مانده از گذشته‌های دور ساکنین فلات ایران تا آسیای مرکزی را ملک خود می‌نمایانند! و با ایجاد این توهمات، کاری جز تولید ارزشهای کاذب ایران باستانی! و ایجاد نفاق ملی، جز جدائی مردمان و ملت‌های گوناگون ثمر دیگری به‌بار نمی‌آورند. از این منظر جدائی خواهان یا به‌قول بیانیه نویسان "تجزیه طلبها"، را در میان شوینیست‌های عظمت طلب باید جستجو کرد که با بوجود آوردن خلسه شوینیستی که مخدری مذهبی گونه است، روان‌گردان دیگری بر مخدرات تعصبات دینی می‌افزایند

مشروطه و ثمرات آن را به رخ چه کسانی می‌کشید؟ بزرگانی چون آخوندف، طالب‌اف، حیدرخان، سلطان‌زاده و غیره فرزندان زمانه خود بودند، و در تلاش ایجاد دولت -ملتی برآمدند که قانون برقرار بشود و مردمان محروم و اسیر استبداد پادشاهی شاید روی رهائی ببینند. شمارا چه قرابتی با میرزاچاهانگیر خان صور اصرافیل هست؟ پیشگامان مشروطه مرتجعی مثل شیخ فضل‌الله نوری را به دار آویختند، اما شما به پا بوسی و کاسه‌لیسی شاگرد شیخ فضل‌الله، یعنی بزرگترین مستبد و جلاد تاریخ معاصر، روح‌الله خمینی رفتید. لطفا تاریخ را مخدوش نکنید آن بزرگان باشما امضاکنندگان بیانیه... هیچ‌گونه قرابتی ندارند، آنها آزادی‌خواه بودند و شما اهم تلاشتان حفظ و تقویت استبداد موجود است. آنها از ایران باستان سخن نمی‌گفتند، هر چند تاریخ سازی یکی از پدیده‌های ملت سازی است، اما متأسفانه افکار عتیقه‌شده پارسیان هند، در نبود جنبش اقتصادی اجتماعی فکری در آن زمان به این کشور راه پیدا کرد. تک تک شما امضاکنندگان میدانید، اگر خود را به‌کوچه علی‌چپ ننزید، و با احساس خودبزرگبینی در چپ ادراکتان را نبسته باشد، می‌دانید که فقدان زمینه اقتصادی لازم برای رشد سرمایه‌داری و تحکیم بوجود آمدن دولت -ملتی که بر محور زبان پارسی و دولت موجود آن زمان، ممالک محروسه ایران (پرشیا) شکل گرفت در قالب حکومت بظاهر مدرن رضاشاهی متوقف شد و رضاخان اندک نیروئی که از انقلاب مشروطه مانده بود را در گورستان دیکتاتوری خود به خاک سپرد، زمینه اقتصادی بورژوا ملاکی راه را بر گسترش سرمایه‌داری بست، و در این روند است که شکل‌گیری دولت ملتی که در سال 1314 / 1935 رسماً بنام ایران رسمیت یافت، نتوانست به دولت ملتی واقعی (در برگیرنده کشور ایران) تبدیل شود و قسمت پارسی‌گوی آن بعنوان ملت ایران خودنمایی کرده است و بر همین مبنا است که کلمات، پارس، فارس (بجز استان فارس) پرشیا و هر آنچه نشانی از "ایر" دارد بجز ایرلند به "ایران" تبدیل کردند و به‌خوردمان دادند. پارس باستان تبدیل میشود به ایران باستان! و هزار خدعه و نیرنگ دیگر که هم‌اکنون دچار عارضه‌های آن هستیم

تاریخ دروغین باستانی را به مرده‌ها بسپارید که اکنون زمان به‌پا خاستن زندگان است. مشروعت مبارزه آزادی‌خواهی را نمی‌توان باتکیه بر گذشته گرفت، اگر مبارزه‌ای هست (که هست) توان و مشروعتش در موجودیت کنونی برای ساختن آینده نهفته است

یکی از عوارض زیانبار ایرانی‌گری تاریخ یزدگردی است، که آب تطهیر اسلامی بر سرش ریخته و بنام تاریخ هجری شمسی بخوردمان دادند. با این ترفند آگاهانه یا ناآگاهانه، جوانان را از درک تاریخ محروم کردند جوان درس‌خوانده ایرانی تاریخ و وقایع ایران را جدا از تاریخ وقایع جهان می‌بیند و از مقارنه و مقایسه و در نتیجه نتیجه‌گیری درست تاریخی درمی‌ماند، نمی‌تواند درک کند که کودتای رضاخان مقارن پایان جنگ اول جهانی است و معادلات سیاسی آن زمان را بلافاصله در پیش چشم بیاورد، و با متوجه‌بشود که "حق تعیین سرنوشت ملل" پیشنهادی لنین که در مقابل نظرات مطروحه ویلسون قرار می‌گیرد مربوط به این دوران است. در متن ویلسن دست استعمارگران بااگر و اماهائی باز گذاشته می‌شود و مبنای حقوق بشر قرار می‌گیرد. جوان دبیرستانی نمیتواند انقلاب مشروطه (1324 قمری، 1285 خورشیدی) را در پس‌لرزه شکست روسیه از ژان 1905 ببیند و قرارداد های، 1907، 1915، 1919 که شانزده سال تاریخ قبل از کودتای رضاشاه است (1299 خورشیدی) را با شرایط قبل دوران جنگ جهانی اول تصور کند و متوجه شود که اگر انقلاب اکتبر 1917 روی نمی‌داد در اجرای قرار دادهائی که از آنها اسم برده شد، جغرافیای خاور میانه اینچنین نبود، نه از کشوری بنام ایران اثری می‌بود و نه از ترکیه فعلی نشانی. خودتان قضاوت کنید آن وقت چه بر سر این درازنای تاریخ و باستانی بودن! ایرانی که 1935 میلادی رسمیت یافته است، می‌آمد؟

از همان سال 1357 جلوه‌های ادامه انقلاب در کردستان جوانه می‌زد، و نشانی از شکل‌گیری و ادامه انقلابی بود که با سرنوشتی شاه انتظارش می‌رفت، که متأسفانه به‌دست مرتجعین اسلام‌پسای در سراسر ایران متوقف شد. در نوروز 1358 شورای انقلاب مجبور شد به سنج بیاید و انحلال کمیته‌های اسلامی را امضا کند و به اداره شهر بدست شورای شهر صحنه بگذارد (بنی‌صدر هم جزو امضاکنندگان بود) هر چند این حادثه مهم مندی باعث شد که اسم شورای شهر به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران راه پیدا کند و بعد از بیست سال آنرا بصورت سروپاشکننده به‌جای شهرداری به اجرا بگذارند، اما هرگز اسمی از آن پروسه بر زبان یا قلم نه حکومتیان و نه احزاب به اصطلاح ایرانی نیامد؟ در تابستان 1358 چمران به‌قصد لشکر

کشی به مریوان رفت، مردم شهر مریوان به اعتراض شهر را تخلیه کردند و تنها یک شعار داشتند، ما جنگ نمی‌خواهیم ولی تسلیم هم نمی‌شویم! این حرکت عظیم و بدیع مدنی که در "درازای تاریخ ایران" نمونه آنرا نمیشود یافت، نادیده گرفته‌شد، البته اگر شوینیست‌های باصطلاح ایرانی، کردستان را جزو ایران به حساب بیاورند، در پشتیبانی از این حرکت تاریخی مدنی غیر خشونت‌آمیز و توده‌ای، راهپیمایی‌های عظیم از شهرهای دیگر کردستان بسوی مریوان صورت گرفت، اما متأسفانه این وقایع تاریخی در مقابل سد ارتجاع حکومت دینی، نابخردی احزابی چون توده و اکثریت! و عداوت کور شوینیسم ایرانی در پهنه ایران بازتاب نداشت، گویی که این بخش جزو این کشور نیست

در پائیز 1358 دولت جمهوری اسلامی پذیرفت که با هیئت نمایندگی خلق کرد مذاکره کند، هر چند که فقط یک جلسه و آنهم بی نتیجه تشکیل شد، اما خود این واقعه می‌تواند به معنای حقوقی پذیرش دوفاکتو موجودیت خلق کرد در ایران تلقی شود، آیا امضاکنندگان محترم از این برسمیت شناختن اطلاع داشته‌اند؟ اگر امضاکنندگان بی‌نامه‌جمعی... از پذیرش موجودیت خلق کرد ابا دارند، می‌بینید که حکومت مورد پشتیبانی‌شان خود، این امر را پذیرفته‌است، اینان کاسه داغ‌تر از آش هستند

در اواخر آذرماه 1358 در حالی که پیشمرگ (نیروی مسلح احزاب سیاسی) در شهرهای کردستان حضور داشتند، در شهر سنندج پاسدارها در تیراندازی به عده‌ای جوان غیر مسلح مرتکب قتل پنج نفر شدند، این امر سبب درخواست اخراج پاسداران از شهر سنندج شد، بیش از 15 روز اعتصاب عمومی مردم شهر سنندج و تعویض دواستاندار بالاخره این حرکت اعتراضی عظیم توده‌ای منجر به اخراج (هرچند موقت) پاسداران از شهر سنندج شد. در آن زمان نشریات حکومتی و وابستگان آنها از جمله حزب توده و اکثریت، چشم بر این حرکت بزرگ اعتراضی توده‌ای بسته بودند و اکنون باقیمانده‌های آنها دم از حرکت مدنی و غیر خشونت‌آمیز می‌زنند! (به گمان نگارنده یکی از استان‌دارهای آن زمان جزو امضاکنندگان است، فرستادن این نوع استادان که متولد کردستان بودند، خودشان دهنده ساده اندیشی و با بهتر بگویم ساده لوحی حکومت وقت از مسئله کردستان بود که). اکنون هم در گفتار چه ملی مذهبی‌ها و چه پاسدار-اطلاعاتی دیروز و اپوزیسیون امروز مثل اکبر گنجی بازتاب دارد

در بهار 1359 در حمله مجدد ارتش حکومت جمهوری اسلامی به سرکردگی بنی‌صدر به شهر سنندج، این شهر به تنهایی، یک ماه مقاومت کرد، هرگز نظیر این دفاع قهرمانانه را در "درازای تاریخ" مورد ادعای بی‌نامه... نمی‌توان یافت. در سالهای 59 و 60 ارتش اشغالگر جمهوری اسلامی اگر نگویم روستا به روستا ولی تمام شهرهای کردستان را با نبردهای خونین اشغال کرد، پس اگر نویسندگان توافق‌نامه، (در واقع دوستان اندکی نامهربان شما) به سهولت کلمه "رهائی بخش" را به عاریت گرفته و بکار برده باشند، شاید بدلیل انعکاس همین واقعیت است که ارتش جمهوری اسلامی ایران در کردستان به معنی واقع کلمه اشغالگر است، و زینده‌تر از کلمه "رهائی بخش" برای رهائی از اشغال نظامی وجود ندارد

فضاوت مشکل نیست که در این میانه "تجزیه‌طلب" را پیدا کنیم، کدامیک؟ کسانی که در تداوم انقلاب راه می‌پیموندند یا آنهایی که باکتمان تداوم انقلاب به‌دیروزگی ارتجاع و استبداد دینی رفتند؟

در این بی‌نامه از تاکتیک کهنه‌ای برای نادیده گرفتن روند مبارزه در کردستان استفاده شده، شاید تاکتیک عمومی است که در هر جایی ممکن است بکار رود، و آن هم این است که برای نادیده گرفتن موجودیت مبارزه مردم، جناح یا جناحی را برجسته می‌کنند، و هرآنچه را در توان دارند بکار می‌برند که چنین بنمایانند که فقط این جناح یا جناحی می‌باشند که نماینده یا چهره مبارزه هستند. ممکن است با تأیید باشد و یا مخالفت، مهم برجسته کردن است (و عمدتاً هم جناح یا جریانهائی را عمده می‌کنند که پنهان و آشکار سر و سر سیاسی با آنها دارند). (تاکتیکی که در نامه جعلی یا واقعی به آن اشاره شد)

در سالهای 1357-58-59 هم همواره حکومت اسلامی فقط اسم از حزب دمکرات به میان می‌آورد، گویی نه تنها هیچ جریان سیاسی دیگری وجود ندارد، بلکه و انمود کنند که سرکوب در کردستان فقط در رابطه با مخالفت با یک حزب سیاسی است و نه مقابله با یک جنبش مردمی. در حالی که حزب دمکرات نیروی سیاسی‌ای بود که وجود داشت ولی نه، تنها نیرو بود، نه قدرت‌مندترین و نه نماینده کل جنبش. یاد آوری می‌کنم که این همان تاکتیکی است که می‌خواهد افکار عمومی را منحرف کند و متأسفانه پاره‌ای اوقات هم موفق به جو سازی می‌شود و وقایع و حقایق را مخدوش و پنهان می‌کند

نگاه گذرائی به موقعیت سیاسی پاره‌ای از امضاکنندگان این بی‌نامه، کمک میکند که میزان تأثیر این بی‌نامه را در میان مردم حدس بزنیم

1- طیفی از توده‌ای‌ها و اکثریتی‌های پریروز، اصلاح طلب شده دیروز و اپوزیسیون امروز. و شاید هم امروز توده‌ای

2- اصلاح طلبان دیروز و اپوزیسیون امروز

3- تعدادی به اصطلاح منفرد ملی-مذهبی

3- باز هم منفردین به اصطلاح جبهه ملی. می‌گویم به اصطلاح چون استفاده از این نام جز سوء استفاده از نام مصدق چیز دیگری نیست، جبهه ملی دوم (1338 تا 1341) رابه‌گونه‌ای می‌شد پذیرفت، چون در زمان حیات خود مصدق بود. اما بعد از آن جای هزار اگر و اما دارد

4- حداقل بکنفر رنجبرانی قدیم، شاپور بختیار می‌شده پس پریروز، دست‌به‌دامانی رضاپهلوی دیروز و امروز به اصطلاح "جبهه ملی" شده

5- ... واز همه شاخص‌تر فرمانده (مضحک) کل قوای آن زمان ابوالحسن بنی‌صدر

این طیف در مورد کردستان و سرنوشتش نظر نمی‌دهند بلکه حکم میدهند! کسانی که رفتار سیاسیشان را قبلاً نشان داده اند.

از توده‌ای واکنشی‌ای که کاندید وکیل مجلسشان خلخالی بود، موضعشان در مورد کردستان همواره در جهت حکومت اسلامی بوده و هست. بی‌گمان در کردستان کسانی که همکار حکومت هستند با این امضاکنندگان هم عقیده هستند، و یا بطور کلی هم طبقه (باز هم ببخشید بی‌طبقه) ای‌های آنها هم در میان ملت کرداگرچه اندک ولی وجود دارند

ملی مذهبی‌ها که در زمان قدرت دولتی‌شان (حکومت بازرگان) مسئول جنگ در کردستان هستند، قدرت اداره کشوریشان را هم نشان دادند، نه من‌غریبم بازی اینکه قدرت نداشتند و خمینی نمی‌گذاشت اندکی از بار مسئولیتشان کم نمی‌کند

لازم نیست که به عملکرد فردی یا سازمانی امضاکنندگان پرداخته شود، گوشه‌ای از این مطلب از آن‌رو آورده شد که نشان داده شود، مردم کردستان و مردم سایر بخشهای ایران چرا باید گفته‌های اینان را جدی بگیرند؟

کسانی هم هستند، که منتظرند تغاری بشکند و ماستی بریزد و امضائی و اسمشان درجائی منعکس شود

و اما در مورد کسانی هم که بگفته خودشان فقط امضایشان از آن آنان است! و در پاره‌ای روابط رودر بایستی گیر کرده‌اند و یا حتی گفته شده است که متن را ندیده امضا کرده‌اند، حکایتی از عبید زاکانی را تداعی می‌کند که: متعصب مردی شیعی، از جانی می‌گذشت، نوشته‌ای دید که اسم ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر آن نوشته شده بود از شدت تعصب تقی بر نوشته انداخت، آب دهان بر نام علی افتاد، مردک گفت علی جان تقصیر خودت است که با اینها نشستهای. غرض اینکه اگر پای مطلبی را که بوی عظمت‌طلبی و خودبزرگبینی می‌دهد را امضا کرده‌اند، متأسفانه عواقبش هم باکمال رودر بایستی دامنه‌شان را می‌گیرد

در خاتمه نقل قولی از نوشته یکی از امضاکنندگان محترم (آقای سعید پیوندی) می‌آورم، بدون اینکه در توافق یا تعارض محتوای آن باشم فقط منظور نشان دادن تعارض این نوشته با موضع سیاسی نویسنده است، که می‌تواند دلیل خوبی در بی‌اعتمادی مردم به این نوع از اساتید باشد

*اقوام و اقلیت‌های ملی که توانسته باشند تاحدی هویت خود را حفظ کنند، در صورت تمایل شایسته بر خورداری از یک کشور مستقل نیستند؟ آیا ...* { مبارزه مردم کبک، اریتره، تبت، سیک، کرس، کاتولون، و دیگر اقلیت‌های ملی و قومی کمتر از یهودیان مشروع و برحق است؟ کدام منطق می‌تواند قوم و ملتی که با برخورداری از خصوصیات مشترک و آگاهی و وجدان جمعی خواهان حفظ هویت ملی و قومی خود از طریق زندگی در شرایط برابر (بایدیگران و یا حق تشکیل یک کشور مستقل باشند را جدائی‌طلب، آشوب‌گرو برهم زننده وحدت ملی بشمار آورد؟) تاکید از من است

شماره 57، ص 62) به *pouvoir* ژان پل سارتر در مورد مسئله یهودیان تاکید می‌کرد که این مسئله بدین خاطر وجود دارد که خود آنها می‌خوانند (به نقل از زبانی روشنی‌تر اراده و خواست اقلیت‌ها برای تامین خواسته‌های خودشان عامل تعیین کننده در شناسائی و حقوق آنها بشمار می‌رود اینکه چنین شناسائی بصورت همزیستی در کنار دیگران یا تاسیس یک کشور مستقل و یا حتی پیوسته به کشور مادر تامین شود، مسائلی هستند که به اوضاع و شرایط مربوط می‌گردند ... ص 63، 64

.....  
مسئله دیگر این است که باید بدون ترس دائمی از امکان جدائی این یا آن منطقه هویت همبودهای انسانی خود بر ژوئه و اقلیت‌ها را به رسمیت شناخت، - به آن احترام گذاشت. و به حق مشروع مردم این مناطق تن در داد. با همه اهمیتی که تمامیت ارضی ایران دارد، نباید این مسئله را بصورت امری مقدس و هدفی عالی و بالاتر از همه جلو مگر ساخت. تنها در کشوری می‌توان با تفاهم و صلح زیست که همه مردم خواهان زندگی در آن باشند. بزور کسی را نمی‌توان در چارچوب مرزهای کشور نگاه داشت. آنچه اساسی و مهم است روان‌شناسی و اراده امروز مردم است، این مردم می‌توانند امروز اشتباه کنند، تحت تاثیر این یا آن نیروی خارجی باشند، گول خورده باشند، اما برای دمکرات‌ها راهی جز گردن نهادن به این خواست وجود ندارد. عدم پذیرش این واقعیت نتیجه‌ای جز درگیری، کینه و نفرت و عدم اعتماد و حتی خون‌ریزی و جنگ نخواهد داشت. زبان نو و انسانی چپ در این اندیشه اساسی نهفته است که هیچ امری مقدس‌تر از انسان و آزادی او وجود ندارد و این خود او و نه هیچکس دیگر است که سر نوشت همبودی‌های انسانی را از طریق مشارکت مستقیم رقم می‌زند. " ص 82 سعید پیوندی/دمکراسی، تمامیت ارضی و مسئله اقلیت‌ها در ایران

(برگرفته از کتاب " برخی دیدگاه‌ها در باره مسئله ملی"; گردآورنده: محمد علی حسینی؛ نشر گردون/برلین/چاپ اول/1385)

احتیاج به توضیح نیست که نشان داده شود، نوشته فوق کاملاً با موضع بیانیه متفاوت است

و اما کلام آخر اینکه در این دنیای وا نفسا که همه ارزشها باژگونه شده است، و همواره در پس ظاهر هر حرفی باید اندکی تأمل کرد تا نکته پنهان را کشف کنی، اینچنین بنظر می‌رسد که تهیه‌کنندگان متن بیانیه ... از کلماتی نظیر "حق تعیین سر نوشت" فدرالیسم و غیره که به قول طرفین امضاکننده

سالهاست گفته‌اند و باز می‌گویند برآشفته نیستند، بلکه نکته تازه این است که در صدر متن مورد توافق دو حزب آمده است: "بدون سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری دموکراسی و احقاق حقوق ملت‌های ایران بویژه ملت کرد، امکان پذیر نیست". گمان می‌رود این جمله خط قرمزی است که تهیه کنندگان متن بیانیه... عبور از آن را بر نمی‌تابند. خوانندگان را به نامه آقای بابک امیر خسروی به فرخ نگه دار ارجاع می‌دهم که آقای بابک امیر خسروی چگونه در غم کربوی و موسوی عزا گرفته است و طبیعی است که کس یا کسانی به صراحت پیوندشان را با به اصطلاح جنبش سبز (البته اگر اثری از آن مانده باشد) بگسلند آنچنان بر خواهد آشفت

بعداالتحریر: نوشته فوق را به دوستی نشان دادم به دو نکته اشاره کرد بنا بر این بدون اینکه در متن تغییری بدهم چند سطر بر نوشته می‌افزایم. اول اینکه گویا این همه در مورد ناسیونالیست‌های ایرانی گفته‌ام ولی در مورد ناسیونالیست‌های کرد چیزی نگفته‌ام. دوم اینکه اشاره کرد یا پاراگرافی را که در مورد پاره‌ای از امضاکنندگان نوشته‌ام حذف کنم و یا خودم را معرفی کنم، گفتم: من نویسنده این مطلبم، گفت مگر جایگاه تو چیست که به جایگاه کسان دیگر می‌پردازی؟ استدلالش درست بود و از آنجا که نمی‌خواستم آن بخش را بردارم در این رابطه فهرست وار به چند نکته اشاره خواهم کرد

به ناسیونالیست‌های کرد هم پرداخته‌ام چون "خود بزرگبینی" تنها مخصوص ناسیونالیست‌های ایرانی نیست این خصوصیت تمام ناسیونالیست‌های دنیاست و به همین دلیل آن دو سازمان را دوستان نامهربان اینان توصیف کرده‌ام چرا؟ چون آنان را هم چون اینان کسانی می‌شناسم که با روابط پنهانی مسابقه و یا رقابتی در "چلبی شدن" دارند. به اندازه کافی مطلب روشن است (البته از نظر خودم) و نکته دیگر اینکه پاره‌ای از افکار ناسیونالیستی در میان کردها عکس‌العمل مستقیم شوینیسیم عظمت طلب ایرانی است و در واقع یکی از مشکلاتی که در مبارزه با افکار ناسیونالیستی در کردستان وجود دارد همین عظمت طلبی این نوع ایرانیان امضا کننده است. که آب تظہیر یا مجوزی برای ناسیونالیست‌های کرد بدست می‌دهد، بنا بر این برای مبارزه با افکار شوینیسیتی مبیایست شیدا به شوینیسیم عظمت طلب حاکم پرداخت. و اگر قرار باشد که راجع به مرض روانی "خاک و خون" مردم ایران سخن بگوئیم بخشی از آن هم نصیب ناسیونالیست‌های کرد خواهد شد، حزب دمکرات کردستان ایران رابطه خوبی با پان ایرانیست‌ها داشت، نمیدانم حالا هم دارند یا نه. جناب مهدی هم در پاریس در جلسه‌ای که برنارد هانری لوی ترتیب داده بود، سرود ای ایران را زمزمه میکردند امضاکنندگان متن بیانیه نگران نباشند! آنها هم مثل خودشان حرف و عملشان یکی نیست. نهم آن اندازه کرد هستند که امضاء کنندگان تصور می‌کنند و نهم آن اندازه قوی و پرنفوذ که لافش را می‌زنند. ایرانی بودنشان (تر و خشکش را نمی‌دانم) هم که شرایط و اوضاع جوی می‌داند

و اما در باهره خودم مشکل است، بتوانم ادعائی بکنم. از همان دوران جوانی هجده ساله بودم که وارد دانشگاه شدم و در بدو ورود به دانشجویان سازمان صنفی دانشگاه پیوستم، در مخالفت با ورود نیروی انتظامی به دانشگاه و شرکت در 16 آذر 1341 اولین بازداشت و زندان حکومت سلطنتی را تجربه کرده‌ام، و بعد از آن هم بارها (شش بار) بازداشت و محکومیت داشته‌ام، و بالاخره در انقلاب 1357 از زندان آزاد شدم و مجدداً همراه رفقا کومله، آنچه از دستم برآمده است کرده‌ام. در اولین شورای شهر ایران یعنی شورای شهر سنندج این افتخار را داشتم که جزو منتخبین شورای شهر باشم، در هیئت نمایندگی خلق کرد افتخار حضور داشته‌ام و مدتی نماینده کومله در خارج از کشور بوده‌ام و پس از تاسیس "حزب کمونیست ایران" از حزب کمونیستش کناره گرفتم و تاکنون هر آنچه در توانم بوده‌است، با هر آنکس دستی بر آتش مبارزه و دلی برای تپیدن برای آزادی از قید استعمار انسانها داشته‌است، دست دوستیم دراز بوده‌است، و برابرم روشن است که رهائی مردم ایران نمیتواند خارج از یادآوری دوران سیاه سلطنت و نفی جمهوری اسلامی در تمامیت آن باشد، تا بتواند دمکراسی ای بیافریند که راه را برای رسیدن به دوران محو استعمار فرد از فرد، و رشد شخصیت انسان فارغ از حاکمیت سرمایه بگشاید

پاریس اول اکتبر 2012 دهم مهر 1391

حسین مراد بیگی در نوشته‌های بنام "تاریخ زنده" در اوصاف منصور حکمت می‌گوید: او بود که جایگاه کومله را در کردستان نشان داد (نقل به [1] معنی)

آقای مهدی در سلسله مصاحبه‌هایی بیان کرده است که: "احزاب باید در بارم کردارشان به مردم توضیح بدهند، اگر کوتاهی‌ای باشد انتقاد را - [2] قبول کنند، به همین دلیل بر این باوریم که به شیوه دمکراتیک بیایند و به شیوه دمکراتیک بروند، اگر چه هزار کار انجام داده‌باشد و یا خدمت‌گذار توده‌ها بوده باشند (که کرده‌اند و بوده‌اند) در این هیچ شکی نیست، ولی پس از اینکه پیروزی بدست آمد، باید به حرف توده‌ها گوش فرادهند، و در برابر مردم مسئول باشند، شفاف باشند و جوابگو و قابل تغییر، باید این چهار شرط را دارا باشند" بر گرفته از کتاب "پنج سال با عبدالله مهدی" مصاحبه‌کننده سعید بهمنی کتاب به زبان کردی چاپ 2010 ص 223 تاکیدها از نگارنده است

نامه‌ای در تارنماها منتشر شد که گویا علیرضا نوریزاده به فروزنده گرداننده تلویزیون اندیشه نوشته که در آن به فروزنده سفارش کرده که به‌تندی [3] در مخالفت با متن امضا شده صحبت کند چون کردها آدمهای ساده، زودباور و احساساتی هستند در مخالفت با (تلویزیون اندیشه) و به پشتیبانی از آن دو حزب تحریک خواهند شد، و موضع آنها در کردستان محکم می‌شود. بلافاصله نوریزاده نوشتن این نامه را تکذیب کرد.

ماز کشور ایران و تمامیت ارضی آن، مستقل از این‌که دولت بر سر کار دمکراتیک باشد یا مستبد، دفاع خواهیم کرد. به همان گونه صدها ... [4] و صدها نسل پیش از ما چنین کردن. برگرفته از نامه بابک امیر خسروی به فرخ نگهدار. (امیدوارم که بعدها مثل نامه نوریزاده تکذیب نشود، از اینکه صدها را صده نوشته‌ام متنی که بدستم رسیده است این چنین بود) البته لحن صحبت‌های آقای بابک امیر خسروی در پانل های بی.بی.سی و رادیو فرانسه صحت این تفکر را تأیید می‌کند.

لینچ شیوه کشتار نژاد پرستان سفید پوست آمریکائی است که قربانی(سیاه پوست) را به صلیب می‌کشند و زنده زنده میسوزانند [5]

## ۲- بازار شام آترناتیو های ارتجاعی

### از شورای ملی برای انتخابات آزاد تا کنگره ملیت های ایران فدرال!

#### آتر ماجدی

یک روز سیزند و اصلاح طلب حکومتی، یک روز سکولار دموکرات؛ یک روز از مردم می‌خواهند که ساختار شکنی نکنند، روز دیگر خواهان انحلال رژیم اسلامی می‌شوند؛ یک روز در استکهلم، واشنگتن و بروکسل مشغول توطئه آترناتیو سازی از نوع لیبی - سوریه برای ایران می‌شوند، روز دیگر یک بخش شان "شورای ملی برای انتخابات آزاد" تشکیل می‌دهد و بخش دیگر "کنگره ملیت‌های ایران فدرال"؛ یک روز همه با هم از ناسیونالیست عظمت طلب تا ناسیونالیست قوم پرست سبز و سکولار در کنفرانس های پنتاگونی دور هم می‌نشینند، روز دیگر سر تجزیه طلبی گلوئی یکدیگر را می‌درند؛ اینها اپوزیسیون راست ارتجاعی رژیم اسلامی را می‌سازند. ملغمه ای هستند از جنبش ناسیونالیسم پرو غرب که خواهان احیای رژیم سابق، حال با تاج یا بی تاج هستند و وامانده های جنبش ملی - اسلامی که دیگر امیدشان را تا اطلاع ثانوی از رژیم اسلامی از دست داده اند و به این در و آن در می‌زنند تا با کمترین تغییر، در قدرت سهیم شوند. به این ملغمه، نیروهای باند سیاهی ناسیونالیست قومپرست که رویای تکرار سناریوی سیاه کردستان عراق را در سر می‌پرورانند را نیز باید اضافه کرد. با تمام تفاوت های ظاهری همه شان در یک هدف شریکند: تلاش می‌کنند با کمک ناتو بقدرت برسند و بر کرده کارگر و زحمتکش به نان و نوابی برسند. اینها را باید شناخت و افشاء کرد.

#### انتخابات آزاد در ایران چه صیغه ای است؟

طی سه سال اخیر یک تم در میان این نیروهای ارتجاع مشترک بوده است: "انتخابات آزاد". صدای این عبارت زیبا است؛ دهان پر کن است؛ شبک و مدرن است؛ توهم آفرین است. دقیقاً بهمین خاطر اینها این دو کلمه را بر سر در منشورشان می‌نویسند تا موجب خلط بحث شوند. تا آنجا که به شورای جدیدالتاسیس "ملی برای انتخابات آزاد" مربوط می‌شود، این کلمات قرار است ماهیت این شورا و رهبر آنرا بیوشانند. رضا پهلوی که او را شاهزاده و ولیعهد هم می‌نامند، رهبر آنست. همین کفایت تا تمام فریب انتخابات آزاد را نقش بر آب کند. ایشان تنها دلیلی که رهبر شده اینست که پدر و پدر بزرگش چندین دهه دمار از مردم ایران درآوردند؛ گرفتند و اسیر و شکنجه و اعدام کردند. یک ثروت افسانه ای هم از بخور بخور و از استثمار و حشیانه کارگران به جیب زند و وقتی مردم علیه نظام شان بپا خاستند، جمعی با تمام پول و ثروت به غرب گریختند و هنوز دارند پس از سی و چند سال شاهانه زندگی می‌کنند. سایر نیروهای این شورا نیز دست کمی از "شاهزاده" از تاج و تخت افتاده ما ندارند. هفت سینی از همکاران هر دو رژیم در این شورا جمع است.

اما انتخابات آزاد با وجود رژیم اسلامی دیگر چه صیغه ای است؟ از زمان خیزش توده ای مردم در تابستان ۸۸ عده ای شعار انتخابات آزاد را بدست گرفتند. آنموقع تمام این جریانات مرتجع، سبز و از اصلاح طلبان حکومتی بودند؛ از موسوی، کروبی، خاتمی و شرکاء دفاع می‌کردند. بعد که موسوی پایبندی و تعهد خود را به خمینی و رژیم اسلامی برای صدمین بار اعلام کرد و مردم در خیابان ها شعار دادند که "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" اینها کمی عقب نشستند؛ اما شعار انتخابات آزاد را نه تنها کنار نگذاشتند، بلکه با هیاهوی بیشتر بر این طبل می‌کوبند. انتخابات آزاد تا زمانی که رژیم اسلامی بر اریکه قدرت لم داده است یک شعار پوچ و واهی است. پیش از این هم جریان "سکولارهای سبز" همین شعار را طرح کرده بود و با همین جواب روبرو شد.

اما شورای جدید التاسیس بنظر می‌رسد که رویای دیگری را در سر می‌پرورانند. اینها پس از آترناتیو سازی پنتاگونی برای لیبی و سوریه فیلیشان یاد هندوستان کرده است. اینها چشم به آمریکا، اسرائیل و ناتو دوخته اند تا با قدرت آنها بسر کار بیایند و دارند با شعار انتخابات آزاد این نیت شنیع خود را بزک می‌کنند. قرار است جامعه ایران توسط این نیروها یعنی تروریسم دولتی به ویرانی کشیده شود، مردم قتل عام شوند و آنگاه "شاهزاده" ترشی انداخته شده را بر قدرت بنشانند و اینها با شعار انتخابات آزاد بخود رنگ دموکراتیک بپاشند. برپایی این شورا با رهبری رضا پهلوی و با همکاری نیروهای سبز در این مقطع اتفاقی نیست. بساط آترناتیو فروشی به ناتو گرم است. همانگونه که ناسیونالیست های قومی در همین بزنگاه بفکر وحدت

و ائتلاف و تشکیل "کنگره ملیت‌های ایران فدرال" افتاده اند. همه اینها از یک منبع آلوده آب می‌خورند. انتخابات آزاد یک دکان است. اینها برای قدرت چشم به ناتو دوخته اند و با شعار انتخابات آزاد دارند برای مردم ناز و کرشمه می‌آیند.

### سکولار دموکرات ها کیانند؟

بخش وسیعی از اپوزیسیون راست خود را سکولار دموکرات می‌نامند. این نام نیز آهنگ خوبی دارد؛ شیک و مدرن و دهان پر کن است. اما آیا این دو صفت ماهیت این جریانات را بیان می‌کند؟ پاسخ منفی است. این یک عبارت مد روز است. نه تنها در جامعه ایران که مردم از نظام مذهبی و مذهب منتفر شده اند، بلکه در منطقه نیز با این عبارات بازی می‌شود. برای همه جریانات و عناصر راستی که می‌کوشند در قدرت سهیم شوند، کاملاً روشن است که مردم ایران به چیزی کمتر از یک نظام سکولار رضایت نخواهند داد. بیش از سی سال حاکمیت یک نظام مذهبی کثیف و جنایتکار اکثریت مردم، بویژه نسل جوان را به موقعیت ضد مذهبی و لامذهبی سوق داده است. جریاناتی که تمام طول حیاتشان یا دست در دست این رژیم داشته اند و در جنایت آن شریکند، مانند گنجی، سازگار، سروش و امثالهم، یا کسانی که همواره با مذهب مامشات کرده اند، چون به مذهب برای عقب نگاه داشتن جامعه و سرکوب کردن آن نیازمندند، مانند هواداران رژیم سابق، اکنون به این واقعیت واقف شده اند که بدون هواداری از سکولاریسم قادر نخواهند بود یک ثانیه نیز خود را درون باصطلاح اپوزیسیون قرار دهند. لذا دفاع آنها از سکولاریسم نه از روی مهر، بلکه از روی اجبار است. بعضی هایشان هر بار پس از ذکر این نام، ده بار دهان خود را آب می‌کشند.

اما کار بدینجا ختم نمی‌شود. اینها با پیوستن به سکولاریسم، می‌کوشند آنرا از محتوا تهی کنند و عملاً بر پروسه زوال مذهب در جامعه ترمز بزنند. اینها برای نجات مذهب سکولاریست شده اند. سکولاریسم بمعنای جدایی کامل دولت، نهادهای دولتی و قانونگذار از مذهب؛ جدایی هویت فردی و شهروندی از مذهب؛ جدایی سیستم آموزش و پرورش از مذهب و برخورد به نهاد مذهب مثل هر شرکت انتفاعی است که حساب و کتاب هایش را باید کنترل کرد و به آن مالیات بست. اینها وارد این مقولات نمی‌شوند و سکولاریسم را بعنوان یک کلمه عام مورد استفاده قرار می‌دهند. بطور مثال باید گفت که در اروپا فقط فرانسه و سوئد نظام های رسماً سکولار هستند که تازه این دو نظام نیز کاملاً به سکولاریسم وفادار نمانده اند. انگلستان، نروژ و دانمارک و آلمان نظام های سکولار نیستند. بعلاوه سکولاریسم تنها یکی از توصیفات نظام سیاسی آتی است. سکولاریسم قادر نیست نه آزادی، نه رفاه و نه برابری یعنی خواسته‌های پایه ای مردم را تامین و تضمین کند. سکولاریسم یک شرط لازم و بسیار ناکافی برای یک نظام سیاسی آزاد آتی است.

دموکرات چه مقوله ای است؟ دموکرات از سکولار حتی عام تر و آشفته تر است. هر کس این کلمه را بدخواه خود تعریف و تعبیر می‌کند. نزد اینها و هواداران دموکراسی، ترکیه دموکرات است، اکنون مصر و تونس هم دموکراتند. آیا مردم ایران خواهان چنین نظام هایی هستند؟ پاسخ یک نه قاطع است. نیت و هدف آنها از لفظ دموکرات روشن است. در بهترین حالت ایجاد یک نظامی است که در آن پارلمان وجود خواهد داشت و هر چند سال یکبار انتخاباتی برگزار می‌شود و تعدادی از همین طبقه و جنبش قدرت می‌رسند و کشور را اداره خواهند کرد. هم اکنون در مصر و تونس همین اتفاق افتاده است، ترکیه هم مدتها است که چنین اداره می‌شود. با تمام مد روزی این کلمه، چنین نظامی هیچ سختی با خواسته‌های واقعی و پایه ای مردم ندارد. چنین نظامی قادر به تامین آزادی برای مردم نیست.

### مردم چه می‌خواهند؟

مردم خواهان یک نظامی هستند که آزادی، برابری و رفاه همگان را تامین و تضمین کند. از برابری منظور صرفاً برابری حقوقی نیست؛ بلکه برابری واقعی، یعنی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. از آزادی منظور پارلماناریسم نیست، که هر چند سال یکبار مردم حق تصمیم گیری و دخالت در سرنوشتشان را به چند صد نفر تفویض می‌کنند و آنها برایشان تصمیم می‌گیرند. بهمین اروپا نگاه کنید که مهد دموکراسی پارلمانی است. آیا مردم اروپا از نظام حاکم رضایت دارند؟ آیا این مردم آزادند؟ خیر. اگر پیش از این در این مورد شک و تردید وجود داشت، در پنج سال اخیر که بحران اقتصادی سرمایه داری زندگی مردم را تار و مار کرده است، دیگر بخوبی عیان شده که اکثریت کارگر و زحمتکش در این جوامع خواهان تغییر این نظام هستند و می‌خواهند سرنوشتشان را خود بدست بگیرند؛ اما با اولین اعتراض پلیس دموکرات بجانشان می‌افتد. یک نمونه اعتراضات مادرید در روز گذشته کفایت تا تمام فریب دموکراسی را زایل کند.

آزادی و برابری واقعی انسانها صرفنظر از جنسیت، نژاد، قوم، ملت، زبان، مذهب و عقیده و محل تولد فقط در یک نظام سوسیالیستی که کار مزدی در آن الغاء شده است امکانپذیر است. تا زمانی که سرمایه و سود بر جامعه حکم میرانند سخنی از آزادی و برابری در میان نخواهد بود. یک جامعه سوسیالیستی است که می‌تواند نیاز کلیه شهروندان را تامین و تضمین کند و رفاه برای عموم تامین نماید. سرمایه داری و سود به فقر و ارتش بیکاران نیازمند اند. زبان سرمایه یعنی اختلاف طبقات، یعنی وجود یک طبقه کوچک که تمام وسایل تولید و مبادله را در مالکیت خود دارد و ثروت اندوزی یکی از خصایل پایه ایش است و یک طبقه کارگر که هیچ چیز جز نیروی کارش برای فروش در اختیار ندارد و هر روز از نو باید نیروی کارش را برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش بفروش رساند. تنها منطق سرمایه سود است و سود بمعنای ثروتمند شدن بخشی از جامعه به قیمت خانه خرابی بخشی دیگر است.

این شعارهای دهان پرکن مد روز؛ انتخابات آزاد و سکولار دموکرات از نوع سبز یا آبی و صورتی، تلاشی است برای فریب مردم و بهتر فروختن خود به قطب تروریسم دولتی و پنتاگون. مسابقه ای میان این نیروهای ارتجاع دست راستی برای انتخاب شدن توسط غرب و آمریکا براف افتاده است.

هر که بهتر بتواند ثابت کند که توانایی فریب مردم را دارد، او برای پروسه آلترناتیو سازی انتخاب خواهد شد. اما اینها خواب و رویایی شوم بیش نیستند. ایران لیبی و سوریه نیست. مردم ایران باین آسانی فریب این نیروهای ارتجاع را نخواهند خورد. جامعه ایران بسیار قطبی است؛ جنبش های اجتماعی در ایران بسیار قوی و عمیق اند؛ کمونیسم کارگری در ایران یک نیروی اجتماعی است. مردم خواهان آزادی، برابری و رفاهند. این خواستها را فقط یک انقلاب کارگری و جامعه سوسیالیستی می تواند تامین و تضمین کند. همان آرمان و امری که حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای آن مبارزه می کند. \*

---

این متن به درخواست حزب زحمتکشان ترکیه نوشته شده و در سایت این حزب، فردا منتشر شده است.

## چرا "ارتش آزاد سوریه" پایگاه اش را از ترکیه به سوریه منتقل کرد؟

### آذر ماجدی

بیش از یک سال است که مردم سوریه علیه دولت مستبد و سرکوبگر بشار اسد بپا خاسته اند. یک خیزش عظیم برای خواستهای پایه ای آزادی، برابری و رفاه، علیه تبعیض و فقر و سرکوب در سوریه همچون کشورهای تونس، مصر و لیبی شکل گرفت. خیزش توده ای در شمال آفریقا و خاورمیانه از دو سال پیش شرایط کاملاً نوینی را در منطقه بوجود آورده است و مناسبات و تعادل سیاسی میان تروریسم دولتی بسرکردگی آمریکا (دولتهای غربی و اسرائیل) و تروریسم اسلامی با نقش کلیدی رژیم اسلامی ایران در منطقه را بسیار شکننده کرده است. خیزش های توده ای در تونس و مصر که از اقمار غرب، بویژه دولت آمریکا هستند، نگرانی بسیاری برای این قطب ایجاد کرد. تاکنون غرب موفق شده است که با مانپولاسیون سیاسی با حذف راس دولت، کلیت نظام را دست نخورده حفظ کند. اما تکرار همین سناریو در لیبی و سوریه امکانپذیر نبود. در نتیجه دخالت نظامی در دستور غرب قرار گرفت. در لیبی ناتو بطور مستقیم دخالت کرد و یک جریان فوق ارتجاعی بهمان سرکوبگری و عقب ماندگی قذافی را بر سر کار آورد. جریانی متشکل از رژیم سابقی ها، روسای عشایر و قبایل، اسلامپست ها و مامورین حقوق بگیر سازمان سیا. وضعیت مردم در نتیجه تغییر نظام ذره ای بهبود نیافته است. زندان و سرکوب و شکنجه و قوانین ضد زن اسلامی بر کشور حاکم است.

شرایط در سوریه متفاوت است از اینرو که دولت حاکم در قطب تروریسم اسلامی و در ائتلاف نزدیک با رژیم اسلامی در ایران و حزب الله قرار دارد. امکان دخالت و مانپولاسیون غرب در سوریه بسیار پیچیده تر است. از نظر غرب تنها گزینه دخالت نظامی است. اما از آنجا که چین و روسیه با دخالت مستقیم ناتو مخالفت کرده اند، این دخالت نظامی از طریق ارتش آزاد سوریه که دست ساز غرب، در همکاری کامل با دولت ترکیه، عربستان سعودی و لیگ عرب است دنبال می شود. این ارتش در استانبول در سپتامبر ۲۰۱۱ شکل گرفت و پایگاه آن نیز در ترکیه قرار داشته است. در سوریه هم اکنون یک جنگ داخلی تمام عیار جاری است که باعث کشتار وسیع مردم و ویرانی زندگی آنها و شیرازه جامعه است. ارتش سوریه از کمک های بیدریغ رژیم اسلامی برخوردار است و ارتش آزاد سوریه، نیروی سوریایی ناتو است.

شرایط بمرحله حساسی رسیده است. تغییر مکان پایگاه ارتش آزاد سوریه از ترکیه به سوریه برای این نیرو امری لازم محسوب می شود. غرب در هماهنگی کامل با موثلفینش قصد دارد این نیروی ارتجاعی گوش بفرمان را بقدرت برساند. این نیرو برای کسب مشروعیت بعنوان آلترناتیو رژیم اسد باید درون کشور باشد. نمی تواند از خارج کشور ادعای دولت سایه را داشته باشد. بویژه آنکه گزارشهایی منتشر شده است مبنی بر اینکه برخی نیروهای داخل سوریه ارتش آزاد سوریه را یک نیروی اپورتونیست ارزیابی می کنند. فرمانده این ارتش اعلام کرده است که "ما متهم شده ایم که از اهداف با ارزش اولیه مان برای انقلاب دور شده ایم و مشغول بند و بست های مشکوکی با نیروهای خارجی شده ایم. هدف ما جانشینی رژیم کنونی که دارد نفس های آخرش را می کشد، نیست... ما بخشی از آن نیرو هستیم." لذا تحول اخیر را باید در پرتو اهداف غرب و حکومت های موثلف آن در منطقه بررسی کرد. حضور در سوریه ضروری شده و از اینرو چنین تصمیمی اتخاذ شده است. اما یک نکته را باید مورد توجه قرار داد. ارتش آزاد سوریه یک نیروی تماماً ارتجاعی است و هیچ ربطی به منافع مردم سوریه ندارد. تلاش آن ایجاد سد در مقابل تحقق خواستها و آرمانهای مردم است. باید هر دو قطب، رژیم اسد و نیروی دست ساز غرب را محکوم کرد و از مبارزات مردم سوریه برای آزادی، برابر و رفاه حمایت نمود. \*

---

Serzh Arakeli

<http://antonyloewenstein.com/2012/08/27/australian-audiences-wake-to-see-and-hear-israeli-violence-against-palestinian-children/>

Regards: Serzh Arakeli



بیانیه کانون حقوق بشری ایران آزاد به مناسبت 14 مهر، 5 اکتبر روز جهانی معلم

### معلمان در بند را فراموش نکنیم

سال تحصیلی امسال در شرایطی در ایران آغاز شد که تعداد زیادی از آموزگاران در زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند. برای رساندن صدای رنج و محرومیت معلمان ایرانی به ویژه معلمان دربند، کمپینی یک هفته ای به دعوت جمعی از کوشندگان مدنی برگزار می گردد.

حکومت ایران می رود که پس از کسب مقام نخست به عنوان بزرگترین زندان روزنامه نگاران در جهان، اکنون به بزرگترین زندان آموزگاران در دنیا تبدیل شود. بر اساس اطلاعیه کمپین حمایت از معلمان دربند، هم اکنون 3 معلم به اعدام محکوم شده اند، که یکی از این احکام قطعی شده و دو مورد دیگر در مرحله فرجام خواهی است. 16 معلم به زندان هایی از شش ماه تا 10 سال محکوم شده اند که دوران زندان خود را می گذرانند، و 20 نفر دیگر با پرونده هایی مفتوح در بازداشت به سر می برند. این آمار تنها به بازداشت های معلمان از خرداد 1388 تاکنون اشاره می کند و صدها حکم انفصال از خدمت، اخراج، تبعید و محرومیت های اداری پس از تجمعات صنفی سال 1385 و 1386 را شامل نمی گردد. علاوه بر این تعداد زیادی از معلمان به دلایلی واهی به نهادهای امنیتی و اطلاعاتی فراخوانده شده و مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. با این وجود این فهرست هنوز هم کامل نیست زیرا افرادی به دلیل مشکلاتی که حکومت برای آنها فراهم می کند، حاضر به ارائه اطلاعات لازم نیستند.

"گناه این معلمان چیست؟ آیا اینکه آنها می خواهند تشکل صنفی خود را مستقل از حکومت تشکیل دهند و در خصوص زندگی و مشکلات خود بحث کنند، گناه عظیمی است؟ آیا اعتراض به کمبود دستمزد، جرمی نابخشودنی است؟ آیا فریاد عدالتخواهی و دموکراسی خواهی باید تاوانش چوبه دار باشد؟ آیا باید شاگردان کوچک فرزند کمانگر که متعاقب یک دادرسی غیر عادلانه به چوبه دار سپرده شد، هنوز چشم به راه آموزگار دلسوز و جوان خویش باشند." (خانم دکتر شیرین عبادی)

تمام این معلمان به جرم های امنیتی بازداشت و مورد محاکمه قرار گرفته اند. حال آن که همه خوب می دانند که اتهام امنیتی تنها پوششی برای سرکوب خواسته های صنفی معلمان است. دولت جمهوری اسلامی از فعالیت کانون های صنفی معلمان در سراسر کشور ممانعت به عمل می آورد. این رفتار گذشته از آن که نقض آشکار حقوق بشر و تعهدات بین المللی دولت هاست، آشکارا با اصول 26 و 27 قانون اساسی خود جمهوری اسلامی نیز مغایرت دارد که بر اساس آن تشکیل و پیوستن به انجمن های صنفی از حقوق اولیه شهروندان است. این کمپین هفته ی منتهی به روز جهانی معلم، یعنی 29 سپتامبر تا 5 اکتبر برابر با 8 تا 14 مهر، را به عنوان هفته تلاش برای رساندن " صدای رنج های معلمان ایرانی به ویژه معلمان دربند " اعلام و از تمامی کوشندگان مدنی درخواست کرده است تا صدای رسای رنج های معلمان ایرانی به ویژه "معلمان در بند" باشند و برای نشان دادن حقوق تضییع شده معلمان به هر شیوه ای که امکان پذیر است، تلاش کنند.

کانون حقوق بشری ایران آزاد ضمن اعلام حمایت از این کمپین و خواسته های آن مبنی بر

- لغو بی قید و شرط کلیه احکام ناعادلانه صادر شده بر علیه معلمان
- آزادی تمام معلمان دربند و منع تعقیب تمامی معلمانی که برای احقاق حقوق صنفی و قانونی خود مورد آزار و تعقیب قرار گرفته اند
- به رسمیت شناخته شدن حق تشکل صنفی مستقل برای معلمان

ما به سهم خود می کوشیم توجه مردم، نهادهای اجتماعی، آموزشی و حقوق بشری محلی و بین المللی و سازمان های غیردولتی و دولتی را به این مهم جلب کرده و در این هفته صدای معلمان ایرانی به ویژه معلمان دربند باشیم.

کانون حقوق بشری ایران آزاد

29 سپتامبر 2012



Iran-Freedom - Gemeinschaft für Menschenrechte, Freiheit und Demokratie – Deutschland e.V.

Iran-Freedom - Society to Support Human Rights, Freedom and Democracy - Germany

ایران آزاد - کانون دفاع از حقوق بشر، آزادی و دموکراسی – آلمان

[www.iran-freedom.eu](http://www.iran-freedom.eu)

[info@iran-freedom.eu](mailto:info@iran-freedom.eu) Facebook Iran-Freedom YouTube:

[IranFreedomGer](http://IranFreedomGer)

**Spendenkonto: Postbank Frankfurt, Konto: 769148605, BLZ: 50010060**

با فرستادن پیامک **IRAN-FREEDOM** به شماره **81190** در آلمان، **5** یورو به دفاع از حقوق بشر کمک کنید.

**Adresse: Postfach 29 01 10, 44746 Bochum, BRD**

با درود به تمامی دوستان،  
لطفا در پخش این گزارش ما را یاری نماید  
اکبر کریمیان

گزارش تصویری صدای موج سبز در اعتراض به سفر احمدی نژاد به سازمان ملل متحد،

**احمدی نژاد نه رئیس جمهور منتخب مردم ایران است و نه لیاقت سخنرانی در مجمع سازمان ملل را دارد**

[permlink/2012/9/27/3157280/https://balatarin.com](http://permlink/2012/9/27/3157280/https://balatarin.com)

[type=1&474311.291285592767.set/?set=a.10151170555032768/http://www.facebook.com/media](http://type=1&474311.291285592767.set/?set=a.10151170555032768/http://www.facebook.com/media)

امروز ۲۵ سپتامبر دفتر نخست وزیری انگلستان شاهد حضور دهها تن از ایرانیانی بود که جهت اعتراض نسبت به حضور محمود احمدی نژاد در مجمع عمومی سالانه سازمان ملل به عنوان نماینده مردم ایران و همچنین پیشنهاد به تمامی کشورهای جهان جهت بستن تمامی دفاتر سیاسی جمهوری اسلامی در سراسر جهان جمع شده بودند.

در این تجمع که به دعوت صدای موج سبز انجام شده بود تظاهرات کنندگان با در دست داشتن پلاکاردها و عکسهای زندانیان سیاسی و کشته شدگان راه آزادی شعارهایی به زبان فارسی و انگلیسی سر دادند، ترجمه بخشی از شعارها در زیر آمده است.

خامنه ای شرم بر تو احمدی نژاد شرم بر تو

۱ ۲ ۳ ۴ دیکتاتور ایران باید بروند

۵ ۶ ۷ ۸ احمدی نژاد برو به جهنم  
ما خواهان آزادی و دموکراسی هستیم

در این تظاهرات که از ساعت ۳ بعدازظهر شروع شده بود، اکبر کریمیان هماهنگ کننده صدای موج سبز، ضمن ایراد سخنانی حضور محمود احمدی نژاد در سازمان ملل به عنوان نماینده مردم ایران را محکوم کرد.

وی همچنین فرمودند احمدی نژاد نه تنها منتخب مردم نیست بلکه او لیاقت شرکت و سخنرانی در هیچ گونه مجمعی را به عنوان نماینده مردم ایران را ندارد. وی در گوشه دیگری از سخنان خود خواستار بسته شدن تمامی دفاتر سیاسی جمهوری اسلامی در سراسر جهان شد. وی تاکید کرد که، نه این دفاتر و سفیران آن نماینده مردم ایران نیستند و حتی قادر به دفاع و حفاظت از منافع ملت ایران نیستند.

این مراسم با سرود ای ایران در ساعت ۵ بعد از ظهر پایان یافت.

یادآوری می شود شصت و هفتمین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک با حضور سران ۱۹۳ کشور در ۲۵ سپتامبر آغاز به کار کرد.

[www.greenwavevoice.com](http://www.greenwavevoice.com)

[info@greenwavevoice.com](mailto:info@greenwavevoice.com)

صدای موج سبز Green Wave Voice --facebook:

**Babak Pakzad**

شکاف طبقاتی در حال بدل شدن به مهمترین و فعال ترین شکاف در جامعه ایران است. و در حالی که رسانه های خارجی فرایند جذب روشنفکران و روزنامه نگاران و فعالان سیاسی سبز را کامل می کنند، توده گرسنه به پرچم های سرخی که در خیابان های جهان رژه می روند چشم دوخته. جهان در حال پوست انداختن و درآفکندن طرح نویی است. چرندیات سلطنت طلبان، افاضات رسانه های خارجی و لوس آنجلسی، احیای ارتجاعی ترین افکار در قالب فرقه های عرفانی یا بهتر بگویم عرفان فرقه ای، فحاشی نولیبرال های فاشیست و عوامل فکری اشان، هیچکدام هموزن این پوست انداختن نیستند و در برابر آن محو خواهند شد. رژه ما آغاز شده است.

معمولا فروپاشی با سرعتی غیر منتظره رخ می دهد... درست جلوی چشمانی که دارد از حدقه درمی آید...

پول مثل صابون کف آلوده ای شده که وقتی پنجه هایت را می فشاری تا آن را محکم در مشتت نگه داری، دیگر از دستت لیز نمی خورد بلکه از دستت می جهد! این روزها رابطه من و پول حکایت پنجه هایی است که مشت می شوند تا پول را نگه دارند و پولی است که از میان انگشتان می گریزد و پرواز می کند.



مرگ بر کدام رژیم . . . !

By Aner Shalev

Israel and Iran: An eternal alliance

«اسرائیل- ایران: پیوندی جاودان»

عنوان مقاله ای است که روز یکشنبه در روزنامه لیبرال اسرائیلی «هآرتس» در مخالفت با ماجراجویی نظامی احتمالی این کشور علیه ایران منتشر شده است.

عنوان مقاله ظاهراً به پیوندهای تاریخی دو قوم ایران و یهود و وجود مناسبات حسنه میان ارض باستانی اسرائیل و امپراطوری هخامنشی در ایران، و سپس مناسباتی نزدیک و دوستانه در طول تاریخ تا آغاز دوران جمهوری اسلامی در ایران، اشاره دارد اما در متن مقاله به رفتارهای حاکمیت کنونی هر دو کشور در حال حاضر و نیاز شدید هر دو حاکمیت به وجود «دشمن» اشاره شده است.

متن مقاله تأکیدی بر این دیدگاه است که رهبران هر دو کشور در دوره کنونی افرادی هستند که برای سلب مسئولیت از خود در انجام وظایف خویش در قبال ملت، به وجود یک دشمن بیرونی به سختی محتاج هستند.

به باور نویسنده، حتی اگر اختلاف کنونی اسرائیل و ایران در زمینه فعالیت هسته ای مشکوک ایران وجود نمی داشت، سران دو کشور می بایست بر سر مسئله ای دیگر با یکدیگر درگیر می شدند تا بقای حکومت خود را، هر یک در کشورش، تضمین کند.

مقاله هآرتس به قلم آنر شالو تأکید دارد که «ایران به شدت نیازمند اسرائیل است و در صورت نبود موجودیت اسرائیل، سران ایران می بایست چنین کشوری را خلق می کردند؛ چرا که بودن اسرائیل مانند هوا برای تنفس ایران، یک ضرورت است و ادامه بقای رژیم ایران تنها به خاطر وجود «اسرائیل امکان پذیر بوده و از این بابت، جمهوری اسلامی ایران باید قردان اسرائیل باشد».

مقاله در ادامه می گوید: «لفاظی هایضد اسرائیلی سران ایران به حکومت ظالمانه آیت الله های ایران امکان می دهد که افکار عمومی ایران را از معضلات حقیقی آن کشور منحرف کند؛ از معضلات اقتصادی مانند گرانی های غیر قابل تحمل گرفته تا سرکوبگری های سیاسی و کشتار «تظاهرکنندگان و نبود آزادی و سنگسار کردن زنان».

آنر شالو تأکید دارد که «نفرت همواره نیرویی برای اتحاد ملت بوده است؛ هیچ چیزی به قدرت وجود یک دشمن بیرونی برای ساکت کردن تنش های داخلی نیست؛ چه بسا که نیچه روزگاری نوشته بود که "انتخاب اینکه چه کسی را برای دشمنبرگزینیم حتی حایز اهمیت تر از گزینش دوست است؛" «لذا بر اساس این نوشته نیچه، ایران در انتخاب دشمن خود بسیار موفق بوده است».

نویسنده می افزاید: «اسرائیل در این امر به ایران کمک می کند؛ اسرائیل ایران را تهدید می کند؛ هشدارها به یک حمله قریب الوقوع (از سوی اسرائیل علیه سایت های هسته ای ایران) هیزم بیار معرکه ی حکومت مفلوج آیت الله ها می شود و در حالی که رژیم تهران به آستانه فروپاشی رسیده است، سران اسرائیل در آخرین لحظه نردبان تازه نجات را به دست حاکمان ایران می دهند؛ (تهدیدهایسران اسرائیل) اصلاح طلبان و مخالفان حکومت ایران و همه ایرانی هایی را که سه سال پیش در چنین روزهایی به خیابانها ریختند و به اعتراض دست زدند و خواهان آزادی و انتخابات «عدالانه بودند، از بیم حمله اسرائیل، در کنار حکومت ملاهای تهران متحد می کند».

در ادامه مقاله هآرتس آمده است: «(بنیامین نتانیاهو (نخست وزیر اسرائیل) و (اهود) باراک (وزیر دفاع این کشور) در راستای منافع خامنه ای و احمدی نژاد کار می کنند؛ آنها نقاب مهاجم بر چهره زده اند که اتفاقاً یاری رسان برای تلاش های ایران در راستای مشروعیت زدایی از موجودیت اسرائیل است؛ (با تهدیدهایی که نتانیاهو و باراک علیه ایران بیان می کنند)، حال برای سران ایران بس آسان تر است که اسرائیل را "غده سرطانی" در خاورمیانه توصیف کنند و حتی آنهایی را که مردد بوده اند، قانع تر می کنند. حتی اگر تهدیدهای اسرائیل میان تهی بوده است، این امر پیشاپیش «برای رژیم ایران مفید واقع شده و ثابت کرده است دشمنی که ایران برای خود انتخاب کرده، تا چه حد در خدمت این انتخاب کننده است».

نویسنده اسرائیلی مقاله هآرتس تأکید دارد که «ملتایران شایسته داشتن رهبرانی بهتر از حاکمان کنونی است و به این خواسته نیز خواهد رسید و تلاطم های سیاسی جاری در منطقه به تهران نیز خواهد رسید و آن زمان، اتمی شدن ایران به همان اندازه برای اسرائیل حساسیت برانگیز خواهد بود «که هسته ای شدن هند را اسرائیل (دست کم) گرفت».

آنر شالو می افزاید: «اما اسرائیل نیز به سختی به ایران نیازمند است و اگر حاکمیت کنونی ایران وجود نمی داشت، اسرائیل می بایست که چنین دشمنی را برای خود خلق می کرد و لذا اسرائیل هم باید قردان وجود جمهوری اسلامی ایران باشد زیرا نفرت کور و ارعاب همیشه ابزار کارسازی در بقای حکومت ها بوده است و بویژه دولت های دست راستی اسرائیلی را یاری داده است و نواختن پرطنین نتانیاهو بر طبل لفاظی ها علیه ایران، افکار عمومی اسرائیلی را از معضلات کشور منحرف می کند؛ از مشکلات اقتصادی و گرانی های شدید گرفته تا خدمات دولتی و عمومی که در «آستانه اضمحلال است و تا سرمایه گذاری های کلان دولتی در آبادی نشین های یهودی و ترجیح دادن مذهبیون افراطی بر سایر اقشار کشور».

نویسنده در ادامه یادآور شده است که: «ایران یاریرسان اسرائیل است؛ اسرائیل را تهدید می کند و این تهدیدها روغنی است بر چرخ های ارا به آتش افروزی دولت علیل نتانیا هو؛ او نعره های تهران را با آغوش گشاده در برمی گیرد تو گویی غنیمتی خداداد به او رسیده است؛ ابر های تیره جنگ افروزی که نتانیا هو- باراک باردار کرده اند از اوایل زمستان گذشته تا حال و به طور بی وقفه، فضای زندگی ما را تا این روز های پایانی تابستان «آلوده کرده و موفق شده است که اعتراض های اجتماعی گسترده ای را که تهدیدی جدی برای دولت نتانیا هو بود، خفه کند

به باور نویسند هجوان اسرائیلی، «درخواست های مردم اسرائیل برای بهره مند بودن از مسکن مناسب، عدالت اجتماعی، خدمات عمومی کارا و برخورد از یارانه در برابر تهدید های "آخر زمانی" که لابد پس از اصابت موشک های ایران به خاک اسرائیل ایجاد خواهد شد، باید رنگ ببازد؛ دیالوگ شهروندی و مادرانه ای که از مختصات جامعه اسرائیلی است یک باره جای خود را به دیالوگ امنیتی و زورمدارانه و مردانه سپرده است، و مانند ایران، نزد ما نیز ملاها باید سمت و سوی رخدادها را تعیین کنند چه بسا که در همین روز های گذشته ژنرال نخیره یعکوو عامی درور مشاور امنیت ملی کشور نزد ربای عوادیایوسف ملای بزرگ یهودیان سفارادی مراکشی الاصل فرستاده شد تا خطرات ایران را به گوش این پیرمرد «زمزمه کند؛ تنها باقی مانده است که دولت ما هم یک مرجع تقلید پیدا کند که لابد جنگ را توجیه شرعی نماید

آقای آنر شالو می نویسد: «اسرائیل (مانند ایران) شایستگی آن را دارد که از حاکمانی بهتر برخوردار شود و چنین نیز خواهد شد؛ مسئله تنها زمان است؛ اما تا وقتش برسد، فعلاً سران شکست خورده اسرائیل و ایران هر دو در حال طراحی صحنه آرایبی برای شمشیربازی خود هستند؛ اما نگاهی از نزدیک تر به این صحنه به شدت هولناک، چیز دیگری نشان می دهد و آن اینکه آنها نه در حال شمشیرکشی به روی یکدیگر، که در حال رقص «تانگویی دست در دست هم هستند؛ این راز پیوند جاودانه میان حکومت هایی است که پایان آنها فرا رسیده و به خدمت طرف مقابل، نیاز دارند

By Aner Shalev

Israel and Iran: An eternal alliance

Its rabid anti-Israeli rhetoric allows the ayatollahs' cruel regime to distract the masses from their real problems.

Iran needs Israel. Iran needs Israel desperately. If Israel did not exist, Iran would have to invent it. Israel is the spice of life to the Iranian regime, which should be indebted to it. It is because of Israel that it has survived for so long.

Its rabid anti-Israeli rhetoric allows the ayatollahs' cruel regime to distract the masses from their real problems, from economic distress and an increasingly intolerable cost of living, from political oppression and the killing of demonstrators, from the absence of freedom and the stoning of women.

Hatred has always been a unifying force, one that strengthens regimes. There is nothing like a demonic external enemy to silence internal tensions. Choosing an enemy is far more important than choosing a friend, Nietzsche wrote. Iran has succeeded at this beyond all expectation.

Israel is helping Iran. It is threatening it. The threats of an imminent attack, which are becoming increasingly blatant, are grease to the creaking wheels of the ayatollahs' regime, a last-minute lifesaver held out by the Israeli leadership. The enlightened and democratic forces in Iran, the students, academics and members of the middle class who three years ago filled Tehran's streets clamoring for freedom and fair elections, posing a threat to the regime, would rally around it in the event of an Israeli attack.

Prime Minister Benjamin Netanyahu and Defense Minister Ehud Barak serve the interests of Iran's supreme leader, Ayatollah Ali Khamenei, and President Mahmoud Ahmadinejad. By playing the role of aggressor they aid in the demonization of Israel within Iran. Now it is easier to describe Israel as a cancerous growth in the Middle East. Even the skeptics will be convinced. Even if Israel's war threats are never realized they have already helped the Iranian regime, whose wise choice of enemy is serving it faithfully.

The Iranian people deserve a different leadership, and they will get it. The Arab Spring will burst the boundaries of the Arab world, it will come to Tehran, and when that happens Iran's nuclear program will be of no more interest to us than that of India. Israel needs Iran. Israel needs Iran desperately. If Iran did not exist, Israel would have to invent it. Iran is the spice of life to the current Israeli leadership, which should be indebted to it. It is because of Iran that it is still in power.

Hatred and scaremongering have always been effective control mechanisms, especially for right-wing governments. His rabid anti-Iran rhetoric enables Netanyahu to harp on the Holocaust and to distract the masses from their real problems, from economic distress and an increasingly intolerable cost of living, from collapsing public services and massive spending on settlers and Haredim.

Iran is helping Israel. It is threatening it. These threats are grease to the creaking wheels of the Netanyahu government, which pounces on them as on hidden treasure. The clouds of war created by Barak and Netanyahu, which have polluted our atmosphere since early last winter, have succeeded in stifling the widespread social protest that had posed a clear threat to the government.

The demands for affordable housing, social justice and properly funded and functioning public services, have melted away in the face of the coming apocalypse of missiles and the bomb. The rare flowering here of civic and feminine discourse have once again yielded to belligerent and masculine discourse. And as in Iran the clergy hold the reins: Shas party spiritual leader Rabbi Ovadia Yosef was recently briefed by national security adviser Yaakov Amidror. It remains only to find a religious ruling to justify war.

Israel deserves a different leadership, and it will get it. It's only a matter of time. In the meantime the failed leaders of Israel and Iran engage in a complex choreography that from a distance appears to be a terrifying sword fight, but which upon closer inspection turns out to be the Dance of the Seven Veils. It is an eternal alliance between obsolescent regimes who owe each other their survival.



**madaran solh.dortmund**

6:20 PM (23 hours ago)

to bcc: me

ما مادران پارک لاله ایران به عنوان کارزاری که هدف اصلی خود را دادخواهی تعریف کرده است، سلسله گفت و گوهایی را در مورد دادخواهی با افرادی با دیدگاه های گوناگون که سال هاست در اعتراض به نقض حقوق بشر فعالیت می کنند، آغاز کرده ایم و هم چنان ادامه دارد

هم اکنون هفت گفت و گو آماده و در سایت مادران پارک لاله ایران منتشر شده است که لینک های آن را در زیر تقدیم می داریم

اگر پیشنهادی یا انتقادی برای بهبود این پروژه دادخواهانه دارید، خوشحال می شویم که با آدرس زیر با ما تماس بگیرید.

[lalemothers@gmail.com](mailto:lalemothers@gmail.com)

سایت مادران پارک لاله

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله ۱ - مصاحبه با آقای دکتر پیام اخوان

<http://www.mpliran.com/2012.html.1/08/>

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 2 - مصاحبه با خاتم منیره برادران  
[html.2/08/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.2/08/)

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 3 - مصاحبه با آقای مهدی اصلانی  
[html.3/09/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.3/09/)

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 4 - مصاحبه با آقای تقی رحمانی  
[html.4/09/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.4/09/)

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 5 - مصاحبه با آقای دکتر عبدالکریم لاهیجی  
[html.5/09/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.5/09/)

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 6 - مصاحبه با آقای جعفر بهکیش  
[html.6/09/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.6/09/)

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 7 - مصاحبه با آقای رضا علیجانی  
[html.7/09/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/html.7/09/)

---

Bahram Choubine

! . . . نامه ابراهیم یزدی خطاب به خاتمی: پیامد تداوم وضع حاضر، فراتر از مساله حیات نظام جمهوری اسلامی است

زمانی، پیش از انقلاب، شاه با یک بینش کامل و به درستی صحبت از ائتلاف دو ارتجاع سرخ و سیاه میکرد. ان زمان این حرف یا برای خیلی ها قابل درک و فهم نبود، و یا از روی تعصب و ضدیت کورکورانه هیچگونه حرفی را از او قبول نمیکردند. این ائتلاف دو ارتجاع سرخ و سیاه از همان روزهای اول انقلاب تمام هم و غم خود را برای کوبیدن نیروهای میانه رو و لیبرال مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و... گذاشت و هنوز هم ادامه دارد. نامه بسیار جالب و خواندنی ابراهیم یزدی به خاتمی به خوبی این ماجرا را توضیح میدهد

میزان: دبیرکل نهضت آزادی ایران در نامه‌ای خطاب به رییس جمهوری سابق ایران، نوشت: «پیامد تداوم وضع حاضر و عدم چاره اندیشی به موقع، به مراتب فراتر از مساله حیات نظام جمهوری اسلامی است. تمامیت ارضی کشور، حفظ وحدت ملی و تداوم اعتبار باورهای اصیل و مترقی اسلامی، در گرو خروج با تدبیر از بحران‌های پیش روست

دکتر ابراهیم یزدی در این نامه که تاریخ آن به مردادماه ۱۳۹۱ باز می‌گردد، خطاب به سید محمدخاتمی نوشته است: «در شرایط کنونی نیز نویسنده این سطور باور دارد که تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز در چارچوب قانون و شیوه‌های اصلاحی، برای تغییر در ساختار حقیقی و نه ساختار «حقوقی»، کم هزینه‌ترین و تنها راه نیل به دموکراسی در ایران است»

متن این نامه که برای اولین بار توسط «میزان خبر» منتشر می‌شود، به شرح زیر است

بسمه تعالی

جناب آقای سید محمد خاتمی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق

سخن گفتن با مردی که هیچ مصلحتی موجب نشد تا در وادی عمل و در کشاکش دهر، باور عمیق خویش را به حکمت «ادب مرد به ز دولت اوست»، پنهان دارد و از سر آگاهی و تعهد، استوار و متوکل، حضور پر هزینه در پرتو رفتار معطوف به اخلاق و نه معطوف به قدرت را در عرصه پرهیاهوی سیاست برگزید، هم موجب خوش وقتی است و هم مایه نگرانی. تا چه بر زبان آید با کسی که قدر کلمات را می‌شناسد و در روزگار! قدر قدرتی ناسپاسان و بی‌ادبان، پندار و گفتار و کردار خویش را به آرای اعتدال، مروت و انصاف، هویتی از مهر و دوستی می‌بخشد

مصاحبه شما را با خبرنگار «تاریخ ایرانی» خواندم. از ابراز لطف و محبتی که فرموده بودید سپاسگزارم و امیدوارم در این شرایط ویژه بحرانی بتوانید به تناسب موقعیت و جایگاه خود در جنبش اصلاح طلبی موفق به برداشتن گام‌های موثر و مفید توفیق وافی به دست آورید. در این مصاحبه جانب انصاف را رعایت کرده بودید و به حق، از جفایی که بر زنده یاد مهندس بازرگان رفت، سخن گفتید. اما در این مصاحبه، نکاتی به چشم می‌خورد که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. برای فهم بهتر و واقع بینانه‌تر از آنچه اکنون با آن روبرو هستیم، بازخوانی و آسیب‌شناسی آن رویدادها ضروری است. اگر چه بحث جامع پیرامون تمامی موارد مطروحه، در مجال و حوصله این نامه نمی‌گنجد، اما لاجرم به چند نکته می‌پردازم

نکته اول- خبر نگار از شما می‌پرسد: «... و چرا آن قدر عجله در کار بود که پیش از بازگشتن به ایران، این حکم به نام شما صادر شد؟» اما شما به این سؤال خبرنگار پاسخ نداده بودید. مردم حق دارند پرسند موضوع چه بوده است که تغییر مدیریت کیهان را با آن همه عجله انجام دادند. تغییری که بیشتر به یک کودتا شبیه بود تا به یک جابجایی ساده در مدیریت. حتی صبر نکردند تا شما از سفر برگردید. شما حتماً می‌دانید که من به هیچ وجه، نه داوطلب و نه مایل بودم که به کیهان بروم. آقای خمینی دو یا سه بار مسئله را با من مطرح کردند. من دلایل امتناع خود را بیان کردم. از جمله گفتم که یکی از وظایف هر روزنامه‌ای، اطلاع رسانی به مردم است. سران کشور، رئیس جمهور با نخست وزیر اختلاف دارند و بگو مگو می‌کنند. کار روزنامه انعکاس دادن بی‌طرفانه نظرات مسئولین است. روزنامه یک رسانه مکتوب و متفاوت با صدا و سیما است. آنچه از صدا و سیما پخش می‌شود، موج هواست. هنگامی که روزنامه به هر حال حرف‌های طرف‌های درگیر را منعکس می‌سازد، به جای واکنش به رفتارهای نه چندان اخلاقی طرف‌های درگیر در یک منازعه ملی، همه کاسه کوزه‌ها را بر سر روزنامه و روزنامه نگاران می‌شکنند. آقای خمینی ضمن تأیید این نظرات، تأکید کردند که بپذیرم و نخواهند گذاشت که دعوای بر سر ما خراب شود. با این مقدمات و با این تأکیدات و تفاهات بود که به کیهان رفتم. اکنون نمی‌خواهم درباره آنچه بر سر این موسسه آورده شده بود و آنچه ما در راستای مرمت آن‌ها انجام دادیم، سخنی بگویم. در جای دیگری (جلد ششم خاطرات) به تفصیل درباره آن نوشته‌ام. اما در اینجا می‌خواهم توجه شما را به نکته‌ای که در مصاحبه خود به عنوان اختلاف دیدگاه‌ها اشاره کرده‌اید، جلب نمایم. به راستی این اختلاف دیدگاه‌ها چه بود؟ در پاسخ به این پرسش و از منظر خود باید عرض کنم که بعد از پیروزی انقلاب، برخی از رهبران و صاحبان قدرت، حرف و حدیث‌ها و دیدگاه‌های جدیدی را مطرح می‌کردند که هرگز قبل از انقلاب مطرح نبود و طرح آن‌ها هم دور از انتظار بود. اما من از یک طرف، خود را به آرمان‌های انقلاب معتقد و به منافع و مصالح ملی متعهد می‌دانستم و از طرف دیگر توجه داشتم که با حکم آقای خمینی به کیهان رفته‌ام و لاجرم باید حتی الامکان به دیدگاه‌ها و نظرات ایشان هم توجه داشته باشم. من در ۸/۲/۵۹ به کیهان رفتم و در آبان ماه، بدون آنکه استعفا داده باشم شما منصوب شدید. آقای حسن صانعی، از اعضای دفتر امام، در روز دوشنبه ۲۲ آبان ماه به من زنگ زد و گفت امام می‌گویند شما استعفا بدهید. جواب دادم حضور ایشان می‌رسم. اما روز بعد خبر انتصاب غیر مترقبه جنابعالی از رادیو تلویزیون منتشر شد. روز پنجشنبه با آقای خمینی دیدار داشتم. از ایشان پرسیدم چه مطلبی موجب شده است که شما بر خلاف تأکیدات خود در هنگام انتصاب من، بدون اینکه مرا بخواهید و در مورد ایرادات احتمالی از اینجانب توضیحی بخواهید، این چنین عمل کردید؟ اما ایشان هیچ نکته‌ای که در خور توجه باشد عنوان نکردند. ایشان یک بار یک شماره از روزنامه کیهان را که در تمام صفحات آن حاشیه نویسی شده بود به من ارائه دادند. نویسنده‌ای در این حاشیه‌ها کیهان را ارگان نهضت آزادی ایران قلمداد کرده بود و هر چه توانسته بود به صاحب این قلم و نهضت آزادی حمله‌های جدی کرده بود. نویسنده این حاشیه‌ها، مدعی شده بود که مقیم لندن است و از روی عشق و علاقه به انقلاب دست به این کار زده است. اما نویسنده بعدها همراه با رهبران حزب توده ایران دستگیر، محاکمه و محکوم شد. این شماره روزنامه را آقای کیانوری، در دیدار خود با حاج احمد آقا در اختیار ایشان گذاشته بود. در دیدار روز پنجشنبه، آقای خمینی اظهار داشتند که کیهان عکس آقای رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق را در صفحه اول چاپ کرده است. بسیار متعجب و متأثر شدم. ضمن تکذیب این مسئله، از ایشان خواستم به گزارش دهنده دستور بدهند آن شماره روزنامه را برایشان بیآورند تا من هم ببینم. من هر روز ساعت ۱۱ صبح در سر دبیری حاضر می‌شدم و تمام روزنامه را می‌دیدم و تنها پس از امضای من برای چاپ می‌رفت. در هیئت تحریریه



کیهان کسانی بودند که یا سابقه عضویت در حزب توده را داشتند یا به سازمان مجاهدین وابسته بودند. متأسفانه کسانی هم که به جریان راست وابسته بودند با دادن وام به آنها از طریق سازمان اقتصاد اسلامی از آنها حمایت می‌کردند. اما این، همه واقعیت نیست. یعنی تغییر کودتامانند مدیریت کیهان را با آن سرعت و عجله توجیه نمی‌کند. در چند ماهی که مسئول کیهان بودم بیش از پنجاه سرمقاله تحلیلی پیرامون مسائل کلان کشور نوشته‌ام. بارها در دیدارهای خود با رهبر فقید انقلاب از ایشان در باره این تحلیل‌ها می‌پرسیدم. ایشان آن‌ها را می‌خواندند و تایید می‌کردند و هرگز ایرادی به این تحلیل‌ها مطرح نکردند. پس این تغییر شتاب زده چرا؟ کدام یک از این تحلیل‌ها موجب این رفتار نادرست شده بود؟ طبق اطلاعات رسیده و تایید شده، آنچه به دوران مدیریتی اینجانب بر روزنامه کیهان خاتمه داد، سلسله سرمقالاتی بود که در تاریخ‌های ۲۰، ۲۱ و ۲۲ آبان ماه طی سه یادداشت روز تحت عنوان: «پاسداری از قانون اساسی» در شماره‌های ۱۱۱۳۹ - ۱۱۱۴۰ - ۱۱۱۴۱ - منتشر کردم و مسائل بنیادین و مشکلات و درگیری‌های سیاسی در جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار داده بودم.

آنچه در این یادداشت‌ها مورد بررسی قرار گرفته بود عبارت بودند: از طرح و ارزیابی مسائل و مشکلات و درگیری‌های سیاسی در میان سران روحانی و غیرروحانی حاکمیت جمهوری اسلامی. این مقالات به نظریه دیکتاتوری صلحا که شهید دکتر بهشتی آن را مطرح کرده بود، پرداخته و آن را مخالف آرمان‌های انقلاب و قانون اساسی ایران و واجد پیامدهای عیدیه برای ثبات واقعی و اعتبار و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران می‌دانست و نشر و بسط این دیدگاه را در تعارض با آموزه‌های اسلامی، نوعی انحراف انقلاب از آرمان‌های تاریخی ملت شریف و ستمدیده ایران قلمداد می‌کرد. در این مقالات، تحلیل شده بود که آزادی، افزون بر یک ضرورت و خواست جدی تاریخی، مبتنی بر فطرت و سرشت الهی انسان نیز بوده و هدف جمهوری اسلامی و وعده‌های رهبر انقلاب در دوران مبارزه نیز بر اساس تامین آزادی‌های قانونی و حقوق بنیادین ملت بوده است و اصولاً پذیرش رهبری آیت الله خمینی از سوی عموم ملت ایران بر اساس طرح همین شعارها و وعده‌ها بوده و برنامه سیاسی که ایشان در پاریس آن را تصویب و به جهان اعلام کردند، نیز مبتنی بر همین مسائل بوده است. نویسنده در آن مقالات به تفصیل شرح داده بود که بدون آزادی و رعایت حقوق شهروندی ملت ایران، جمهوری اسلامی نه جمهوری و نه از اسلام در آن نشانی خواهد بود و صرف نهادن پسوند «اسلامی» در انتهای نام هر سازمان یا طرح، به ماهیت آن چیزی اضافه نمی‌کند. در آن مقالات، به صراحت شرح داده بودم که چرا حزب جمهوری اسلامی قابل مقایسه با حزب کمونیست شوروی نیست و به چه دلایلی نمی‌تواند چنان جایگاهی را در عرصه مناسبات سیاسی ایران به دست آورد و همچنین، توضیح داده بودم که در غیاب یک سازمان واحد و فراگیر سیاسی، نظریه دیکتاتوری صلحا - صرف نظر از ایرادات نظری و عدم انطباق با آرمان‌های تاریخی ملت ایران و باورهای اسلامی و ملی رهبران انقلاب - حتی به آنچه حکومت بلشویکی در روسیه رسید، نیز نخواهد انجامید و در نهایت، حکومت تک نفره و استبداد فردی جایگزین خواهد شد. بدیهی است که این یادداشت‌ها نه به مذاق سیاسی «تشنگان قدرت» خوش آمد و نه برای «شیفتگان خدمت» قابل تحمل بود. به همین جهت برای اینکه آن بحث ادامه پیدا نکند، لازم دیدند که مدیریت را با آن سرعت تغییر دهند. برای روشن شدن زوایای تاریک این رویداد، رونوشتی از این سه مقاله تحلیلی را به پیوست، تقدیم می‌دارم. از نوشتن این تحلیل‌ها بیش از ۳۰ سال می‌گذرد اما متأسفانه داستان همچنان ادامه دارد.

اما باز هم این تمام ماجرا نیست و علت تامه حذف اینجانب از مدیریت روزنامه کیهان و سایر دوستانمان در نهضت آزادی ایران از عرصه حکومت، افزون بر چنین اختلافات دیدگاه، به روش‌ها و کنش‌هایی مربوط می‌شود که دولت موقت در ۹ ماه حکومت خود بدان مبادرت می‌ورزید و با مشی غالب حکومتگران و سیاست پیشگان در آن روزگار هماهنگ نبود. «ایجاد روابط حسنه در عرصه بین المللی و تلاش برای کاهش خصومت‌های علنی دولت‌های غربی و حکومت‌های فرصت طلب منطقه برای ضربه زدن به تمامیت ارضی ایران و حکومت تازه تاسیس آن، طرح تغییرات تدریجی و گام به گام، تحقق حاکمیت قانون و اعتراض به موازی کاری‌ها و آنچه بعدها به نحو سازمان یافته، نهادهای موازی دولت نام گرفت، بازگشت به نظم و توجه به کرامت انسانی و رعایت حقوق و حاکمیت ملت و به ویژه توجه به رعایت حقوق اساسی اقلیت‌های سیاسی و عقیدتی، مخالفان و مته‌مان و حتی وابستگان به نظام سابق، هشدارهای متعدد پیرامون پیامدهای هرگونه کیش شخصیت، مخالفت با نظریه حکومتی / فقهی ولایت فقیه و اعتراض به بزرگ سازی دولت و از بین بردن بخش خصوصی ملی، مخالفت با گروگان گیری دیپلمات‌های امریکایی و اعتراض به ادامه نامعلوم جنگ پس از فتح خرمشهر» که بعدها مشخص شد رهبر فقید انقلاب نیز در آن مقطع همین نظر را داشته است، از جمله دلایلی بود که در آن روزگار و سالیان بعد، موجب خوردن برچسب لیبرال و سازشکار و ضد خط امام به نهضت آزادی ایران شد.

در یک کلام، مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران به این دلیل ضدانقلابی برشمرده شدند که فریاد می‌کردند انقلاب به لحاظ سلبی که سقوط شاه بود تمام شده است و تداوم انقلاب در بعد ماهوی و ایجابی، منوط به پیشبرد اهداف و آرمان‌های انقلاب است و از آنجا که آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی، حاکمیت قانون و ملت و پیشرفت مادی و معنوی ایران را آرمان‌های اصلی انقلاب می‌دانستیم، باور داشتیم و هنوز هم باور داریم که نیل به این اهداف، تنها به نحو تدریجی و در گرو حرکت در پرتو برنامه ریزی، عقل و اعتدال امکان پذیر است. تخریب در لحظه‌ای صورت می‌گیرد اما سازندگی، رشد و توسعه پایدار و متوازن، به زمان و نظم نیاز دارد. و این نگرشی مبتنی بر آموزه‌های قرآنی بود. در آیات کریمه قرآن مجید هر کجا سخن از تخریب و تدمیر رفته است، رویدادی ناگهانی است. اما آنجا که بحث آفرینندگی و سازندگی است، برغم قدرت قاهره الهی، و اراده: «کن، فیکونی» رویدادها تدریجی، مرحله به مرحله، یا گام به گام است.

در قبال اعتراضاتی که نهضت آزادی ایران و دبیرکل فقید آن به اعدام‌های فاقد مبانی شرعی، قانونی و اخلاقی دادگاه‌های شرع و انقلاب و اقدامات خودسرانه کمیته‌های انقلاب و اخراج تعداد زیادی از کارمندان دولتی و سرکوب منتقدان سیاسی و حمله به تجمعات گروه‌های سیاسی انجام می‌داد، انگ انقلابی نبودن و خروج از خط امام به ما زدند و دوستان سابق ما نیز در برابر این حملات، تنها سکوت کردند و حتی در سالیان بعد نیز، صرفاً به ذکر این جمله اکتفا کردند که نهضت آزادی ایران و مهندس بازرگان مراعات شرایط انقلاب را نکرده با سلیقه و مشی امام فاصله گرفته بودند و

اختلافاتی وجود داشت. اما کسی نمی‌گوید که این شرایط و اقتضائات چه‌ها بودند، آیا اعتراض به نفی آزادی‌های قانونی، نقض قانون اساسی و افزایش رفتارهای خودسرانه خلاف شرایط انقلاب بود یا خلاف منافع کسانی که آرزوی بالا رفتن از نردبان قدرت و طرح حکومت گروهی و صنفی را در سر داشتند؟ آیا این اختلافات، برخوردهای غیراسلامی و اخلاقی و رفتارهای معطوف به قدرت را توجیه می‌کند؟ اگر بهانه یا سبب این رفتارها با ما قابل توجیه باشد با شادروان شهید دکتر چمران چرا؟ در اسفند ۵۹ او به تهران آمد و چند روزی منزل ما بود. از نامهربانی‌ها و فشارها بر خودش سخت ناراحت بود. به او گفتم که چرا نمی‌رود به آقای خمینی گزارش دهد. او با توجه به ارتباط مخالفین با مراکز قدرت، حاضر نشد برود و به جبهه برگشت. من رفتم خدمت رهبر فقید انقلاب و هر آنچه را که دکتر چمران به من گفته بود بازگو و اضافه کردم که آقا ما در مجلس گرفتار کشمکش‌های سیاسی شده‌ایم. اما دکتر چمران به عنوان نماینده شما در شورایی عالی دفاع و با دستور شما به جبهه رفته است و تمامی علم و تجربه انقلابی خود را در مقابله با متجاوزان عراقی بکار گرفته است، از جان او چه می‌خواهند؟ چرا دائماً علیه او کارشکنی می‌کنند و او را قاتل تل زعفر و نبعه و عامل مוסاد تبلیغ می‌کنند. آقای خمینی گفتند به دکتر چمران پیغام بدهم بیاید ایشان را ببیند. گفتم نمی‌آید. گفته است در جبهه می‌ماند یا کشته می‌شود یا متجاوزین را شکست می‌دهد و از همان جا به لبنان می‌رود. آقای خمینی حاج احمد آقا را خواستند و گفتند به دکتر مصطفی بگو بیاید تهران. دکتر چمران در فروردین ۶۰ آمد تهران و با آقای خمینی دیدار کرد و به جبهه برگشت. در اوائل اردیبهشت مجدداً برای دیدن آقای خمینی آمد اما موفق به دیدار ایشان نشد و به مسئولین دفتر گفت به جبهه بر می‌رود و اگر زنده ماند بر می‌گردد. و این آخرین دیدار ما بود. آیا می‌توان همه این‌ها به پای اختلاف نگرش‌ها گذاشت؟

متأسفانه زیاد نیستند کسانی که مانند جنابعالی شهامت و تقوای طرح و نقد گذشته را داشته باشند و از سر صدق و صفا نگاهی دوباره بر آنچه گذشته است، داشته باشند. از این رو لازم است تا ضمن ارزیابی کلی اختلافات گذشته، موارد اختلافی نیز به ملت شریف و ستمدیده ایران یادآوری شود تا هم موجبات برخورداری از یک تجربه تاریخی پدید آید و هم اعتماد میان ملت و رهبران سیاسی جامعه فزونی یابد.

شعارها و مطالباتی که موجب پیدایش و پیروزی جنبش مردمی دمکراسی خواهی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سبب پیدایش و فراگیری جنبش سبز در اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ شد، در ارزیابی و داوری منصفانه نسبت به وقایع و اختلافات گذشته کفایت می‌کند. آیا بسیاری از دانشجویان سابق خط امام امروز به دلیل ترویج همان آرمان‌هایی که روزگاری نهضت آزادی به خاطر داعیه داری از آنان طرد شد و خط آمریکایی و سازشکار لقب گرفت، در بند و حصر و تنگنا به سر نمی‌برند؟ طرح اصلاحات تدریجی، اولویت توسعه سیاسی، اعتمادسازی در عرصه بین‌المللی، دفاع از جامعه مدنی و لوازم آن، تحقق حقوق شهروندی و حاکمیت مردم و آزادی عقیده و بیان و احزاب سیاسی از جمله این خواسته‌ها در جنبش اصلاح طلبی بود که با خواسته‌ها، باور و عملکرد دولت موقت و انتقادات و نظرات اصلاحی نهضت آزادی ایران در یک کل، قرار گرفته و قابل ارزیابی است. از این منظر، دولت موقت، نهضت آزادی ایران و در راس آن‌ها، زنده یاد مهندس بازرگان پیشرو و پیشگام نهضت اصلاح طلبی و اعتراض به انحرافات انقلاب محسوب می‌شوند و به همین جهت، اگر چه زمانی در ابتدای پیروزی انقلاب، شاید عبارت کلی «اختلاف سلیقه» قابل استماع بود اما لااقل اینک دیگر برای باورمندان به دمکراسی و حقوق بشر و به ویژه اصلاح طلبان، به کارگیری این عناوین کاربردی ندارد.

نکته دوم - شما در کیهان مستقر شدید. اما به زودی همان شبکه نامرئی که حضور و وجود روشنفکران دینی، از جمله بودن ما را در کیهان، تحمل نمی‌کرد و به طور دائم همه جا، در روزنامه‌ها و در محافل علنی و غیر علنی به خصوص در دفتر امام، علیه این جریان سمپاشی و توطئه می‌کرد، علیه شما هم وارد عمل شد. بر در و دیوار علیه شما شعار مرگ خواهی نوشتند. به قول خود شما در همین مصاحبه، بعضی‌ها که به رغم نظر منفی شما نسبت به آن‌ها توسط مراکز خاصی به کیهان تحمیل شده بودند «محور نوعی کودتا» شدند. آنچه در کیهان گذشت نمونه‌ای است از آنچه در سطح کلان در جمهوری اسلامی گذشته و هنوز هم ادامه دارد. اما مسائل و مشکلات در همین حد و سطح بوده و نیستند. از اینجا به نکته دیگر و اساسی تری می‌پردازم.

نکته سوم - جنابعالی فردی فرهیخته و آگاه به تاریخ ایران و جهان هستید و به خوبی استحضار دارید که کشورهای سلطه‌گر حامی حکومت‌های استبدادی، در برابر ملت‌هایی که علیه استبداد و استعمار قیام کرده‌اند، هرگز بی‌تفاوت و بی‌کار ننشسته‌اند و به لطایف الحیل سعی در انحراف آرمان‌ها و مطالبات و اعاده وضع سابق داشته‌اند.

اسناد تاریخی فراوان حکایت از آن دارند که آمریکا و انگلیس و اسرائیل برای جلوگیری از موفقیت این انقلاب هر کاری که می‌توانستند انجام دادند، اما نتیجه‌ای نداد. بسیار ساده انگاری است بپنداریم که این دولت‌ها که لااقل به مدت ۲۵ سال از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، زمام امور را در ایران به دست داشتند و فعال ما پشاه بودند به یک باره با پیروزی انقلاب منفعّل شدند و دست از سر ملت و انقلاب ایران برداشتند و ما را به حال خود واگذاشتند. خیر! چنین نیست. من با تحلیل هر رویدادی بر اساس «نظری توطئه» موافق نیستم. در بسیاری از موارد ما فرافکنی می‌کنیم اشتباهات و کاستی‌ها و انحرافات خود را نمی‌بینیم و مسئولیت خود را در ناکامی‌ها به عوامل خارجی نسبت می‌دهیم. اما در عین حال، بی‌توجهی به مسائل پیچیده سیاسی در مناسبات بین‌المللی جهان معاصر را هم، نوعی ساده اندیشی می‌دانم.

بررسی انقلاب‌های مردمی در کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد که قدرت‌های خارجی زیربسط و ذینفع در مقابله با انقلابات مردمی سه طرح راهبردی یا سه سناریو را به اجرا می‌گذارند که عبارتند از: ۱- ناآرامی، آشوب و شورش‌های داخلی، ۲- حمله نظامی از بیرون و ۳- نفوذ خزنده در سطوح مختلف حاکمیت جدید.

در یادداشت دیگری این سه سناریو را باز می‌کنم و نشان می‌دهم که چگونه این برنامه‌ها در جمهوری اسلامی پیاده شدند که بحران‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مدیریت و اجتماعی به نقطه بسیار حساس کنونی خود رسیده است.

کارنامه عملکرد کیهان امروز که جناب‌عالی به درستی آن را بی‌تناسب با کیهان پس از انقلاب دانسته‌اید نیز در همین راستا قرار دارد و از شگفتی‌ها اینکه امروزه برخی از مدعیان انقلابی ایران در رده‌های درون حاکمیت، همان حرف‌هایی را می‌زنند که پرویز ثابتی، مقام امنیتی و مغز متفکر ساواک که معلوم نیست در این ۳۳ سال کجا بوده، همان حرف‌ها را می‌زند و هر دو جریان دارند سعی می‌کنند که شخصیت‌های موثر در مدیریت و پیروزی انقلاب را عاملان دولت آمریکا قلمداد کنند و شکل‌گیری و پیروزی انقلاب را موهون خواست و حمایت غربی‌ها می‌دانند. از این منظر، باید به ارزیابی دوباره نشست که چه شده است که تمامی افراد و جریاناتی که در انقلاب ۱۳۵۷ حضور داشته و نقش آفرینند، امروزه از هرگونه امکان اثرگذاری در برون رفت از بن بست کنونی و بحران‌های عظیم داخلی و بین‌المللی این مملکت ناتوانند. یا مردند و یا کشته شدند و یا ترور شخصیت و به انزوا کشیده شدند. پناه می‌برم به خدا و از خداوند عاقبت به خیری برای این ملت و مملکت آرزو می‌کنم.

برادر عزیز حضرت حجه الاسلام والمسلمین خاتمی

این نامه در سالروز پیروزی جنبش مشروطیت برای جناب‌عالی نوشته و ارسال می‌شود. دریغ و درد که پس از یک صد و شش سال مبارزه ملت ایران برای دستیابی به حاکمیت قانون، هنوز هم این خواسته حتی در سطحی حداقلی نیز به دست نیامده و هنوز هم استبداد و حاکمیت فردی، مهم‌ترین بلیه جان ایرانیان محسوب می‌شود. اگر که هنوز هم امکانی داشتیم تا مطلبی در هر رسانه و از جمله در کیهان منتشر کنیم، با وجود برخی انتقادات اساسی، باز هم «در پاسداری از قانون اساسی» می‌نوشتیم و پیامدهایی که تن ندادن به اجرای بی‌کم و کاست (بدون تنازل) اصول این قانون می‌تواند به بار آورد را خاطر نشان می‌ساختیم. حکومت بدون پایبندی به قانون اساسی به استبداد منجر می‌شود. به عنوان فردی معتقد به اسلام رحمانی و سازگار با دموکراسی و حقوق بشر باور دارم که استبداد، مهم‌ترین مسأله در ایران است که هم منافع ملی و هم تعالی اخلاق را در این سرزمین به مخاطره افکنده است. بی‌توجهی و ناباوری به حاکمیت قانون و محدود و مقید دانستن حاکمان به رعایت حقوق ملت و اصول قانون اساسی، مانع اساسی در گذار به سوی دموکراسی و مانع بروز رفتار اخلاقی و گسترش باورهای سالم و مترقی دینی در جامعه است. ما آموده‌ایم که در سایه استبداد دین رشد نمی‌کند، خرافات شیوع می‌یابد. استبداد به تعبیر روحانی آزادی خواه و نظریه‌پرداز جنبش مشروطه خواهی ملت ایران - زنده یاد آیت الله نایینی - مترادف با شرک و مانع عبودیت واقعی انسان تلقی می‌شود.

نحوه برون رفت از بحران کنونی و شیوه گذار از جامعه‌ای استبدادزده، در ماهیت و وضعیت جدید در ایران موثر است و لاقلاً تجربه تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه به ما می‌آموزد که صرف تغییر حکومت‌های استبدادی به ایجاد دموکراسی در هیچ کشوری نیانجامیده است. در شرایط کنونی نیز نویسنده این سطور باور دارد که تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز در چارچوب قانون و شیوه‌های اصلاحی، برای تغییر در ساختار حقیقی و نه ساختار حقوقی، کم هزینه‌ترین و تنها راه نیل به دموکراسی در ایران است. مشکل تاریخی ما، حداقل از مشروطه به این سو، تنها با تغییر در ساختار حقوقی قانون اساسی بر طرف نمی‌شود. در دوران حکومت رضا شاه، تغییری در ساختار حقوقی داده نشد، اما حکومت هر کاری را می‌خواست بدون توجه به قانون انجام می‌داد. تنها در یک دوره، حکومت پهلوی نتوانست هر کاری می‌خواست انجام دهد و آن دوره دوازده ساله، از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ بود. در این دوره حضور نیروهای موثر مردمی به شاه اجازه نمی‌داد، هر کاری را مستقلاً یا به دستور خارجی عمل کند. نهضت آزادی ایران با پیوند زدن نظریه فقهی و ولایت فقیه به جمهوری اسلامی موافق نیست. در پیش نویس قانون اساسی تدوین شده توسط دولت موقت چنین اصلی وجود نداشت و رهبر فقید انقلاب نیز با امضای پیش نویس یاد شده در آن مقطع، به صراحت بر این نظر مهر تایید نهادند که جمهوری اسلامی می‌تواند بدون ولایت فقیه نیز استوار شود. اما بر این باورم که تا زمانی که جنبش اصلاح طلبی نتواند ساختار حقیقی قدرت را تغییر بدهد، تغییر در ساختار حقوقی مشکل تاریخی ما را حل نمی‌کند. در جمهوری اسلامی پاکستان، اصلی به نام ولایت فقیه وجود ندارد، اما نظامیان پاکستان از بدو تاسیس این جمهوری قانون اساسی را نادیده گرفته و کودتا کرده‌اند. در جمهوری ترکیه، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، نظامیان بارها کودتا کرده‌اند و بازی را بر هم زده‌اند. بی‌تردید ساختار حقوقی قانون اساسی ایران نیاز به واکاوی و اصلاح دارد اما یک اشتباه راهبردی است اگر تصور شود در شرایط کنونی، تنها با تغییر در ساختار حقوقی مشکلات حل می‌شوند. بنابراین به نظر ما، اصلاحات در ایران فقط روش و شیوه نیست، راهبرد نهضت آزادی خواهی ملت ایران محسوب می‌شود. جریانات برانداز و ساختار شکن در راستای تقویت فرآیند دموکراسی در ایران عمل نکرده و به نظر می‌رسد که اصولاً دغدغه‌ای برای تحقق حقوق و حاکمیت ملت ندارند. دو طیف مخالفان اصلاحات که یکی در خارج، نظام جمهوری اسلامی ایران را غیرقابل اصلاح و دیگری در داخل، آن را بی‌نیاز از اصلاحات معرفی می‌کند، اگر چه به ظاهر مخالف هم هستند اما مانند دو لبه یک قیچی در راستای یک هدف قرار دارند و امروزه، هر دو حرف‌های مشابهی می‌زنند و دشمنان و اهداف یکسانی را آماج گرفته‌اند. یکی به قانون اساسی جمهوری اسلامی اعتقادی و التزامی ندارد که بخواهد در آن چارچوب حرکت کند و دیگری هم اگر چه به ظاهر خود را معتقد می‌داند اما در عمل، التزامی به اصول آن نشان نمی‌دهد و با تاسی به قاعده «نومن بیعض و نکفر بیعض»، این میثاق ملی را بر اساس منافع فردی و گروهی، تفسیر به رای می‌کند و قانون اساسی شده است شیر بی‌یال و اشکم. از این رو رسالت و وظیفه‌ای که بر عهده ما قرار دارد، بسیار سنگین است. امثال ما در شکل‌گیری حکومتی نقش داشته‌ایم که امروز با تهدیدات جدی از بیرون و انحرافات شدید در درون روبروست. آزادی در ایران فراتر از یک خواست بوده و به مثابه ضرورتی تاریخی مطرح است. پیشرفت این مملکت و تحقق حقوق و حاکمیت ملت منوط به درجات نیل به آزادی و رسیدن به این سرمنزل، نیازمند رعایت هوشمندی، پایداری و حصول به وحدت است.

برادر اندیشمند، متعهد و فرهیخته‌ام

من صاحب فتوا نیستم که بخواهم تکلیفی بر کسی روا دارم اما تجربه بیش از شصت سال فعالیت و حضور در عرصه سیاست، حکم می‌کند که باور داشته و بر ترویج این باور بکوشم که دلسوزان و علاقمندان به ایران و اسلام، در شرایط کنونی مجاز به تعلل، سکوت، انفعال و خدای ناکرده یاس و ناامیدی نیستند. پاسخ‌گویی مسوولانه به بحران‌های عدیده‌ای که امروزه وطن و ملت ما با آن‌ها در عرصه داخلی و بین‌المللی روبرو هستند، بر عهده هر ایرانی و از جمله ما که در تاسیس و مدیریت این نظام نقش داشته‌ایم قرار دارد. پیامد تداوم وضع حاضر و عدم چاره‌اندیشی به موقع، به مراتب فراتر از مساله حیات نظام جمهوری اسلامی است. تمامیت ارضی کشور، حفظ وحدت ملی و تداوم اعتبار باورهای اصیل و مترقی اسلامی، در گرو خروج با تدبیر از بحران‌های پیش‌روست. از این رو مجدانه از شما می‌خواهم که از هیچ تلاشی در این مورد کوتاهی نکنید و در این مسیر، همانگونه که خود در هفته‌های اخیر ابراز داشته‌اید، همراه با نمایندگان تمامی گرایش‌های دمکراسی خواه و بر اساس خرد و عزم جمعی تمامی دوستداران دمکراسی و آزادی ملت ایران گام بردارید.

بار دیگر از لطف و محبتتان تشکر می‌کنم و امیدوارم در پرتو مسوولیت‌پذیری جنابعالی که پایبندی خود را در شرایط دشوار نیز به اثبات رسانیده‌اید و توجه به جایگاهی که در افکار عمومی ایران و جهان برخوردارید، بتوانید نقش آفرینی کرده و به نیازهای این جامعه و تکالیف ملی و اسلامی خود پاسخ‌گو باشید.

با تقدیم احترام

دکتر ابراهیم یزدی - تهران ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

Marjan Ansari

در رادس تش می‌کنند اس ته فاده خردش از که آدمی می‌گوید ند... نیست ای ته جربه و درسی اند گاری می‌خواندیم هوجه تریخ از خودمان دوباره می‌خواهیم رادی گران شده ته جربه که کار باز و داریم الم ته لها ضرب این از که لی مالی و... نمی‌کنند مار سوراخ .... که نیم ته جربه

خوبی ته نتیجه و شده ته جربه که که کاری دوباره آن به ته عمقی و نگاه می‌دوباره شاید که که ردم اند تخاب هم زی ر داس تان این . که نیم ته جربه را است نه شده

می‌دهیم پس که فاره اش ته باه اند تخابات به و نمی‌خورند ما ند پای این که جای به به بنید سد پس و بخواند یدر داس تان این حالا به مجبور که نه گریه قرار جای می‌خواهیم اگر به باشد می‌توانیم چه پس .... باشد یم داس تان این مانند که نه پست قرار ... .... داس تان حالا !!! بشویم در ست نا و ناب جانند تخاب این

.... بود در دورو این دردی گزروس تایی روس تاین از غیر که بودگ نه بدزیر نه بودی کی بودی کی

و می‌بزدید دراهل مرده که فن .... ختم و دفن مراسم از پس که است به وده شوری مرده دور چندان نه روزگاری در روس تایی در او کار به اعراض به و شده خسته اند تها در مردم .... می‌گذشته تف روش به رای دوباره را که فن و کرده دفن را همرده سد پس ... می‌کنند اس تخدام دید گز شوری مرده او جای به و کرده به بیرون ده از که لارا او .... انسانی و مذهبی اع تقادات ته مام به ته وهین

می‌بزدید دراک فنها ته نهانه او .... وداوا از گناه کارت به بسپار و نداشت ته ق بلی شور مرده از کمی دست نه یز به عدی مرد شوی که رددند فرین و فحش خودشان به به و دند آمده خشم به و خسته اورف تار این از که مردم ... نمی‌کردند فن هار همرده به لکه غیر شویوه این از به سته پشت از دید گز را او دست ی کی این اما می‌سپارد خاک به را همرده اولی شور مرده اون باز که دید گز مرده به که می‌شود قرار و ... می‌کنند اولی شور مرده مانده اند تخاب به مجبور و می‌کنند شور هم با مردم .... انسانی .... و می‌ماند خاک زیر مرده حد اقل .... نشوند دزدی به مجبور دید گز که نه پوشانند که فنی

حق که که رد که اری می‌باید سستی ... سازند خواه آزادی به به رددن خواه جای به به تر به را ما بدت رو به دبین اند تخاب این حالا که نیم اند تخاب خواهیم بدت رو به دبین اگر به ودن خواهیم به رنده هیچ گاه ... به رسد خوب یک و بددو به به ددو از ما اند تخاب ... باشد یم داشت ته به یشتر زندگی به رای اند تخاب حق که که نیم ت لاش .... هست هم دید گزی راه که که نیم ف کر خواهیم و ناب و دی به به سقوط پله یک یعنی ... که شور به رای سازش هوگ ونه ... که شورمان رفاه و اسد تقلال و آزادی به رای به خصوص !!! .... به ماند یم خانه در چادری بی از به ناچاری روی از نه و بخواهیم راه ته به تر و به تر ه یشه که که نیم ت لاش .... است به راه رتس این می‌ترسیم؟؟؟ چرا؟ نمی‌خواهیم چرا ولی !!! خواهیم ته نها اگر به باشد یم داشت ته را .... و آزادی و رفاه می‌توانیم است ترسی .. است خوش بختی راه سدت نهات رس این چون شکست به با درات رس .... خواهیم به یشتر که اند اندا داخ ته ما دل چه پست؟ شما نظر .....!!!! ندارد چاره مرگ ته نها ... نیست به بچاره چه یز هیچ .... که رد حل می‌شود مشورت و خرد به ا که

---

---

از کارزار ایران تریبونال برای برگزاری مرحله دوم دادگاه حمایت کنید

<http://vimeo.com/50437983>

---

---

دانشگاهی از سوی دانشگاههای امریکایی تبدیل سوابق کاری به مدارک معتبر - [www.afarand.net](http://www.afarand.net) - (آفرند) [afarand](http://www.afarand.net)

با درود ، مطلب برای رسانه شما - گزارش تجمع حامیان مادران پارک لاله دورتموند در حمایت از معلمان دربند



گزارش تجمع حامیان مادران پارک لاله دورتموند در حمایت از معلمان دربند

حامیان مادران پارک لاله دورتموند به مناسبت روز جهانی معلم و در حمایت از معلمان زندانی و در اعتراض به احکام اعدام برای فعالان کانون صنفی معلمان ایران و نقض فاحش حقوق بشر در

ایران، روز شنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲ تجمع داشتند

برنامه به یاد معلم کرد آزادی خواه، فرزاد کمانگر که ۱۹ اردیبهشت ماه سال ۸۹ بدون اطلاع وکیل و خانواده اعدام شد، آغاز گردید و با خبرسانی در مورد احکام جاری اعدام در مورد معلمان زندانی از جمله، عبد الرضا قنبری-هاشم شعبانی نژاد و هادی راشدی ادامه یافت

حامیان مادران پارک لاله دورتموند با پخش لیست اسامی معلمان که از طرف کمپین "حمایت از معلمان در بند" تهیه شده بود، خواستار آزادی همه معلمان زندانی، لغو احکام جاری اعدام و لغو احکام تازه زندان

برای معلمان شدند.

در این لیست، اسامی معلمانی از جمله، محمد داوری-رسول بداغی-عبدالله مومنی-محمود باقری-محمد علی آگوشی معلم بازنشسته-شاهو حسینی-عبدالواحد معروف زاده-مولود خوانچه زرد-علی بشارتی-مظفر شریفی-رزگار شریفی-علی اکبر باغانی-محمود بهشتی لنگرودی-نبی الله باستان-مختار اسدی-هاشم خواستار-امیر یقین لو و تعدادی دیگر ذکر شده است

در ادامه، حامیان با اطلاع رسانی راجع به حرکت مادران پارک لاله ایران و خواسته های داد خواهانه آنان، آزادی زندانیان سیاسی-عقیدتی، لغو مجازات اعدام و محاکمه آمران و عاملان جنایات صورت گرفته در ۳۳ سال گذشته طی حاکمیت جمهوری اسلامی در دادگاه های علنی و مردمی، ضمن درخواست آزادی ژیل کرم زاده مکنونی و سید محمد ابراهیمی که در زندان بسر می برند، با اعتراض به احکام زندان برای مادران پارک لاله و حامیان آنان، حکیمه شکری - ندا مستقیمی - منصوره بهکیش و مهدی رمضانی، خواهان لغو فوری این احکام شدند . تجمع حامیان مادران پارک لاله دورتموند با جمع آوری تعدادی امضاء علیه مجازات اعدام در ایران برنامه خاتمه یافت

گرامی باد یاد و خاطره معلم مبارز وفداکار فرزاد کمانگر

گرامی باد روز جهانی معلم

حامیان مادران پارک لاله دورتموند

گزارش تصویری تجمع ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲

<http://www.facebook.com/media/set/?set=a.474463915919623.114345.100000680559971&type=1>

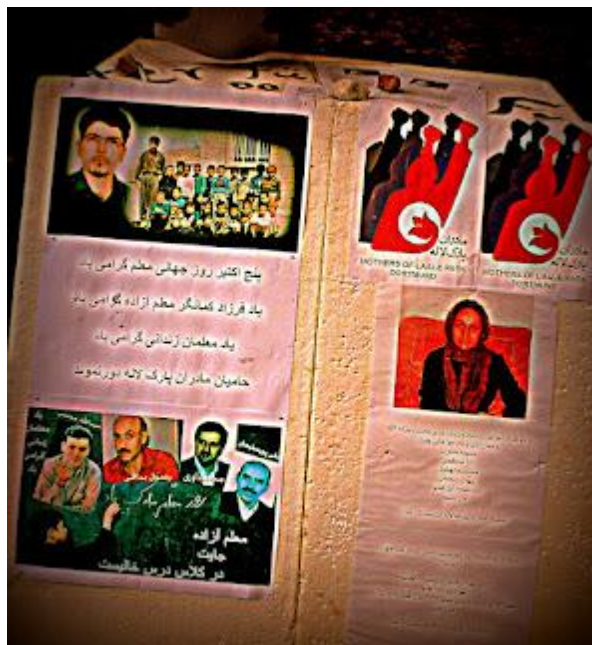
گزارش رادیو ندا از گردهمایی حامیان مادران پارک لاله دورتموند در حمایت از معلمان دربند

<http://radioneda.wordpress.com/2012/09/29/rn-491/>

لینک گزارش در سایت حامیان مادران پارک لاله دورتموند

[http://madaransolhdortmund.blogspot.de/2012/10/blog-post\\_1.html](http://madaransolhdortmund.blogspot.de/2012/10/blog-post_1.html)





من از آمریکا متنفرم  
 تنفر روانم را آلوده است  
 چنان که آمریکا ویتنام را آلوده است  
 من از آمریکا متنفرم  
 چرا که روانم را آلوده است  
 به هنگامی که کودکان ناقص الخلقه  
 در ژاپن ، ویتنام، عراق، کامبوج و ویتنام را می بینم  
 که هنوز هم متولد می شوند  
 نارنجی . . . آی . . . که عامل نارنجی ات نامیده اند  
 از تو متنفرم  
 آری . . . از تو  
 چرا که تو عاملی  
 جنایات بیشماری را عاملی  
 چنان که مین  
 چنان که بمب اتم



همچنان که جنگ  
همچنان که آمریکا  
چندر قاز سرمایه ای و همچنان که آز و  
این اختاپوس زمانه  
آری از همه تان  
!!! متنفرم  
جنایات همچنان تداوم دارند  
و ما دیگر خسته ایم  
ما دیگر  
گویا که فرسوده ایم  
نه دیگر اعتراضی در توان است  
از خشم  
نه اشکی از حسرتی فرو مرده بر چشم  
.....  
بخشی از شعر بلند

<http://www.youtube.com/watch?v=GJxb7CY13uc>

Regards: Serzh Arakeli

---

**Didier Idjadi**  
radiozamaneh

مقاله تازه درباره جمعیت ایران و بحران ساختاری آن در برابرتان است. این مقاله از آنجا که بزرگ و دارای آمارگوناگون است در دوبخش میاید. در سایت زمانه بخش اول انتشار یافت و هفته دیگر بخش دوم منتشر میشود. از تمام کسانی که نکاتی در این باره دارند از پیش تشکر میکنم.

سپاسگزارم. جلال ایجادی

جمعیت شناسی ایران؛ مدیریت و بحران

[19944/24/society/humanrights/2012/09/http://www.radiozamaneh.com](http://www.radiozamaneh.com/19944/24/society/humanrights/2012/09/)

چند نوشته اخیر برای اطلاع

تالاب انزلی را از مرگ نجات دهید

[science/2012/08/24/18739/http://www.radiozamaneh.com](http://www.radiozamaneh.com/science/2012/08/24/18739/)

نامه کارگر زندانی افشین اسانلو از زندان گوهردشت میباشد. افشین برادر منصور اسانلو میباشد؛ وی فعال کارگری و یکی از اعضای سندیکای شرکت واحد تهران میباشد.

ما از شما دعوت میکنیم که با ارسال نامه حمایتی از سازمان جهانی کار که رژیم جمهوری اسلامی را به عنوان یکی از اعضایش پذیرفته است بخواهید که جهت آزادی افشین رژیم اسلامی را تحت فشار قرار دهد. نمونه نامه حمایتی در زیر ضمیمه میباشد. اگر عضو اتحادیه، انجمن و یا سازمانی هستید از آنها نیز بخواهید از افشین حمایت کنند.

متن نامه افشین اسانلو:

من افشین اسانلو از فعالین جنبش کارگری ایران و راننده اتوبوس حمل و نقل بین شهری هستم و هم اکنون در زندان گوهردشت کرج (رجایی شهر) بسر میبرم. در پاییز ۱۳۸۹ هنگام استراحت در خوابگاه مخصوص رانندگان مستقر در ترمینال مسافری توسط افراد مسلح که همگی لباس شخصی بودند ربوده و به بند وزارت اطلاعات یا همان بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدم. به مدت پنج ماه در سوله‌های انفرادی ۲۰۹ در زندان اطلاعات شهر سندانج تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفتم. شکنجه‌های نظیر زدن کابل به کف پا، وادار کردن به دویدن با همان پاهای زخمی و کابل خورده، بازجویی‌های طولانی مدت به مدت هفده - هجده ساعته، فحشهای رکیک و ضرب و شتم این جانب به صورت دسته جمعی که باعث شکسته شدن چند تا از دنده‌ها و همینطور دندانهایم شد، در طی این پنج ماه خانواده ام هیچگونه خبری از من نداشته و پیگیری‌هایشان هم به جایی نرسید به من حتی اجازه تلفن زدن به مادر سالخورده و رنجکشیده که غم زندانی شدن پسر دیگرش آقای منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد تهران را هم بر دوش میکشید را هم ندادند.

من متاهل و دارای دو فرزند پسر میباشم و همان آغاز تشکیل خانواده به مدت ۲ سال در قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا سپاه مشغول به کار شدم و به بعنوان راننده ماشین الات سنگین در شهرستانهای محروم و جنگزده در جنوب کشور در پروژه‌های مهم از قبیل ساخت خط خاکی کرخه و اسکله سنگی بندر ماهشهر، کانال کشی آب از سد کرخه تا حمیده اهواز کار کردم. عشق به وطن باعث میشد که دوری از خانواده را تحمل کنم و به هیچ بگنیم. بعد از دو سال با تمام راننده گانی که استخدامیشان قراردادی و موقت بود تسویه حساب کردند و همه ما بیکار شدیم. در سال ۱۳۷۶ به استخدام شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در آمدم، در شلوغترین خطوط اتوبوسرانی به صورت ۱۲ ساعت در روز و یا در خطوط شبانه روزی با تمایل و درخواست خودم مشغول خدمت رسانی به مردم کشورم شدم. در مدت ۴ سال که در شرکت واحد بودم همواره به همراه کارگران و رانندگان صدیق و با سابقه در کنار کار روزانه به جهت بهبود شرایط کار و کارآمد تر شدن سیستم مدیریتی و جلوگیری از فساد خیلی از مدیران و مسولین بخشها و مناطق مختلف به شرکت و حتی خود نمایندگان شورای اسلامی کار و پیگیری معوقه‌های عیدی و پاداش و بن های کارگری، لباس کار و یا قرارگرفتن شرکت جزو مشاغل سخت و زیان آور و از بین بردن قراردادهای موقت، که در بعضی از موارد به ۴ الی ۵ سال هم میرسید تلاش میکردم.

با اینکه در خیلی موارد موفق هم نمیشدیم ولی خاری بودیم در چشم زیاده خواهان، آنها تلاش میکردند به هر نحوی که شده ما را از میدان بدر کنند. ما دائما از سوی مدیریت و مامورانشان تحت فشار و تهدید به اخراج بودیم.

متأسفانه در سال ۱۳۸۰ به هنگام جابجایی مسافر در یکی از خطوط شرکت واحد با فردی تصادف کردم که موجب فوت وی شد. در این رابطه از مدیریت شرکت طلب مسادعت و باری جهت تودیع دیه فرد متوفی را کردم که مدیریت و مددکاری وقت آن زمان با تیبانی با شرکت بیمه و خانواده متوفی به عمد باعث شدند که مبلغ دیه ۱۵ میلیون تومانی در آن زمان به هجده میلیون در سال بعد تبدیل شود که در صورت پرداخت نشدن مبلغ ۳ میلیون تومان مابالتفاوت من به زندان میافتادم و قانونا بیمه هم از پرداخت این مبلغ معاف بود.

مراجعه به اداره کار و طرح شکایت هم راه به جایی نبرد تا اینکه مدیریت شرکت واحد پرداخت این مبلغ را منوط به استعفای من کردند. و من هم که این مقدار پول را نداشتم مجبور به استعفا شدن که این امر باعث به هدر رفتن چهار سال سابقه کاریم شد و من میبایست پس از ۴ سال کار سخت و طاقت فرسا از صفر شروع میکردم. آنها به این وسیله لطمه بزرگی به من و خانواده ام وارد آوردند و تا مدتها همسرم که در آنزمان باردار هم بود به بیماری عصبی مبتلا شد. از آن زمان به بعد تا لحظه دستگیری در بخش حمل و نقل برون شهری مشغول به کار شدم خصوصی بودن مالکیت این ناوگان عظیم و دیر بودن پیش از پیش رانندگان از سهم و نداشتن اتحادیه قوی و مستقل مانند بسیاری از رانندگان زحمتکش و باشرف به سختی چرخه

زندگی را میچرخانم و با مشکلات بیشماری روبرو بودند و خالبا با گفتگو و همفکری با دیگر رانندگان در پی بهتر شدن شرایط کار و زندگیمان بودیم. در زندگی همواره در چهارچوب قانون و احترام به آن زندگی کرده ام. قانع بوده و به کارم افتخار میکردم سعی کردم همواره به دیگران احترام بگذارم و به وطن و مردم عشق بورزم و تمام عمر در حال کار و خدمت به جامعه ام باشم و فرزندانم را خوب و مفید تربیت کنم.

بعد از حدود یکسال بلاتکلیفی در بندهای ۲۰۹ و ۳۵۰ در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی به اتهام اقدام علیه امنیت محاکمه شدم در پروسه دادرسی از داشتن وکیل محروم بودم و دادگاهی این جانب ظرف چند دقیقه انجانب انجام گرفت و بعد از يك هفته حکم ۵ سال حبس تعزیری به من ابلاغ شد من به حکم صادره اعتراض نمودم اما هیچگاه به من و خانواده ام در خصوص بررسی پرونده ام در دادگاه تجدید نظر و کم و کیف آن اطلاعی داده نشد. من به اتهام واهی و بی پایه و اساسی به ۵ سال زندان محکوم شدم که دقیقا ۲ سال آن را گذرانده ام مگر من چه اقدامی علیه امنیت کشور انجام داده ام؟ اینجانب نه فعالیت سیاسی میکردم و نه وابسته به گروه حزب و سازمانی بوده ام و تمامی فعالیت اینجانب نیز قانونی و صنفی بوده است. تنها گناه من پیگیری خواسته های به حقی است که کارگران شرکت واحد به آن واقف شده و آن را مطالبه میکنند که با دستگیری و زندانی آنها این خواسته ها از بین نمیرود. ضرورتی ممانند به وجود آمدن يك نهاد صنفی مستقل کارگری جهت احقاق حقوق حقه و قانونی طبق موازین وزارت کار در جهت تامین امنیت شغلی، بهبود دستمزدها متناسب با میزان تورم جلوگیری از پرداخت سلیقه ای حقوق و مزایا، عقد قراردادهای دائم بین کارگر و کارفرما، پایین آوردن دولت در کمک و تسهیل پرداخت بیمه تامین اجتماعی، نظارت در تعاونیهای حمل و نقل که دیگر کاملا خصوصی شده و انحصاری بهره برداری میشود و تنها نام تعاونی را يدک میکنند، غیر قابل انکار میباشد. همچنین نظارت در پیگیری اعمال پلیس، راهها و نیروی انتظامی در وزارت راه و ترابری و مسائل صنفی از این دست که طبق موازین قانون کار بوده و اگر اجرایی شود نه تنها امنیت ملی به خطر نمیافند بلکه سبب رشد و بهره وری هر چه بیشتر این صنعت سود ده و ملی میشود. تمام جرم من و امثال من خلاصه شده در واگویی این مسایل و معضلات و مطرح شدن آن در بین رانندگان و کارگران و حتی بعضی مدیران هوشمند و لایق ناوگان حمل و نقل کسانی که به واقع گوشه ای از چرخ صنعت این مملکت را دلسوزانه بدوش گرفته و میچرخانند. این جانب با شرح مطالب گفته شده از فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل (آ تی اف) و سازمان جهانی کار (آ ال او) که همواره دلسوزانه و برادرانه دردها و رنجهای برادران خود را در سراسر دنیا شنیده و درک کرده و همیاری میکنند میخوام که وضعیت نابسامان ما کارگران بخش حمل و نقل و همیمنطور صدور چنین حکم ناعادلانه ای برای من و اجرایی کردن آن که تاکنون به ناحق و غیر قانونی است را از طریق نهادهای بین المللی و حقوق بشری پیگیری کرده و به گوش دیگر کارگران جهان به خصوص بخش حمل و نقل برسانند تا جهانیان بدانند که در کشور ما به هیچ وجه حقوق اساسی و انسانی ما کارگران و زحمتکشان رعایت نمیشود و کوچکترین اعتراض و درخواست ما با زندان شکنجه و اذیت و آزار برای خودمان و خانواده هایمان همراه است

با آرزوی فردای بهتر برای همه

افشین اسانلو – ۷ آگوست ۲۰۱۲

نامه دریافت شده فوق از سوی افشین اسانلو توسط کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی به انگلیسی ترجمه شده و به همراه نامه ای از سوی این کمیته و کمپین برای آزادی کارگران زندانی به لیست وسیعی از سازمانها و افراد بشردوست و آزادیخواه، پارلمان اروپا، رسانه های عمومی، سازمان جهانی کار (آ ال او)، دبیر کل فدراسیون بین المللی کارگران ترانسپورت (آ تی اف) و اتحادیه های کشورهای مختلف از جمله اتحادیه های زیر ارسال گردیده است :

NFT-Norway Federation of Transport, CGT ADDSEA, Besançon – France, CGT PEP -Lyon – France, LO – Sweden, several unions in Vancouver – Canada, International Labour Solidarity in Australia, SNUipp-FSU – France, Initiative Communiste-Ouvrière – France, Unione Sindacale di Base (USB) – Italy, Solidarité Irak, France, Workers Party of America – USA, Réseau international syndical et associatif Transnationals Information Exchange (TIE), Central Sindical e Popular Conlutas (CSP-Conlutas) – Brazil, Union Syndicale Solidaires – France, Spain, Confederación General del Trabajo (CGT) – Spain, Organisation Démocratique du Travail (ODT) – Morocco Observatoire des Droits des Travailleurs et des Libertés Syndicales (ODTLISM) – Morocco, Organizzazione Sindacati autonomi e di base (Or.S.A.) – Italy, Confederación Intersindical – Spain, Intersindical Alternativa de Cataluña (IAC) – Catalonia, Spain, Syndicat Unique des Travailleurs des Transports Aériens et Activités – Senegal, Syndicat national des travailleurs des services de la santé humaine (SYNTRASESH) – Benin, Emancipation, SNES/FSU – France, Confederación de Sindicatos de Trabajadores y Trabajadoras de la Enseñanza ; Intersindical – Spain Sindicato Trabajadores del Metal – Intersindical Valenciana, Spain, Union syndicale Solidaires du Var – France, Syndicat National du Ministère de l'Agriculture et de la Pêche et des établissements publics CGT (SYAC CGT) – France, Alain Baron, member of the international commission internationale of the Union syndicale Solidaires – France,

س ژت، اتحادیه کارگران ساختمانی و ترانسپورت در استرالیا. شورای اتحادیه سراسری کارگران ونکور. اتحادیه کارکنان بخش خدمات دولتی استان بریتیش کلمبیا

کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران

کمپین برای آزادی کارگران زندانی

سپتامبر ۲۰۱۲ ۳۰

نمونه نامه جهت حمایت از آزادی افشین اسانلو و سایر کارگران زندانی به سازمان جهانی کار

<https://balatarin.com/permlink/2012/10/2/3161623>

[http://p111272.typo3server.info/10.html?&tx\\_ttnews%5btnews%5d=14951&tx\\_ttnews%5bbackPid%5d=23&cHash=06442a62a1ec46494360f9e380689a4c](http://p111272.typo3server.info/10.html?&tx_ttnews%5btnews%5d=14951&tx_ttnews%5bbackPid%5d=23&cHash=06442a62a1ec46494360f9e380689a4c)

مجموعه گردآوری های گزارشگران دربارہ کشتار زندانیان سیاسی در سیاهچالهای جمهوری اسلامی - در 6 قسمت



گزارشگران: متن کامل واپسین یادها، کلامها و وصیتنامه های جانبازان در زندانهای جمهوری اسلامی - دفتر اول



( یادها و کلامها، وصیتنامه های جانبازان در زندانهای جمهوری اسلامی - ( دفتر دوم

گزارشگران: روایت ها دربارہ تجاوز در زندان های جمهوری اسلامی - دهه شصت و پس از آن



## بیاتر از تاب - تلاش های گریز از زندان و یا خودکشی در زندان های جمهوری اسلامی



### گزیده ای از محاوره جلدان و آمرین جنایات دهه شصت و کشتار سراسری زندانیان سیاسی در تابستان

### اضافه های باقی مانده های تصحیحات و واکنش ها به سلسله گردآوری های گزارشگران

---

مصاحبه سایت مادران پارک لاله با شیرین عبادی

### مصاحبه سایت مادران پارک لاله با شیرین عبادی در مورد احکام زندان حامیان مادران پارک لاله



سوال- متأسفانه هر روز فشار بر خانواده ها به ویژه مادری که فرزندشان در جنبش سبز کشته شده اند و حامیان آنان بیشتر می شود و باز هم برای دو نفر از زنان جوانی که برای همدردی با مادران عزادار به بهشت زهرا رفته و در آنجا بازداشت شده بودند خانم ها: حکیمه شگری، ندا مستقیمی، حکم های سه سال حبس تعزیری، صادر و در دادگاه تجدید نظر هم تایید شده است. پدر رامین رضائی از شهدای سبز نیز به سه سال حبس تعزیری محکوم شده است. فکر می کنید دلیل صدور چنین حکم های سنگینی چه می تواند باشد؟

جواب- حکومت به قدری ضعیف شده که از همه می ترسد. از مردم می ترسد. از نام کشته شده ها و همه دارد. حتی از سنگ قبر و جنازه ها. سنگ قبر احمد شاملو را می شکنند. از ترس جنازه مهندس سبحانی به مشایعین حمله می کنند و واله دختر آقای سبحانی را می کشند. در هر مراسمی عده ای را بازداشت می کنند. پس از اعدام شیرین علم هولی، مادر و خواهرش را بازداشت می کنند. برادر فرزند کمانگر را به خاطر مصاحبه در مورد فرزند، بازداشت می کنند، به خانواده های خاوران اجازه برگزاری مراسم و ورور به گلزار خاوران را نمی دهند، پدر و مادرهای شهدای سبز را احضار و تهدید می کنند که مراسم سالگرد برگزار نکنند. پدر رامین رضائی از شهدای سبز را بازداشت و به حکم سنگین محکوم می کنند. حکیمه شگری و ندا مستقیمی را هم بخاطر همراهی با خانواده های عزادار بازداشت و محکوم می کنند. همه ی این ها به دلیل ضعف حکومت و نشانه قدرت مردم است. حکومت از قدرت و همبستگی مردم می ترسد و مرتب از اقشار مختلف، مردم را تهدید و بازداشت می کند.

سوال- شما تلاش های زیادی انجام می دهید برای این که نقض حقوق بشر در ایران را به گوش جهانیان و سازمان ملل برسانید. مادران پارک لاله و حامیان آنها هم در هر جای دنیا که باشند از هر فرصتی استفاده و سعی می کنند و در چارچوب سه خواسته ی خود که مخالف با اعدام و اعتراض به احکام اعدام است و آزادی زندانیان سیاسی - عقیدتی و محاکمه آمران و عاملان نقض حقوق بشر در سی و سه ساله حکومت جمهوری اسلامی است، داد مادران ایرانی را طلب کنند حتی با ارتباط مستمر با آقای احمد شهید، گزارشگر ویژه ایران در نقض حقوق بشر و خانم پیلای، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل و سایر نهاد های حقوق بشری، ولی متأسفانه شرایط روز به روز سخت تر می شود. به نظر شما آیا این تلاش ها نتیجه خواهد داد؟

جواب - مطمئن باشید اگر این تلاش ها نبود وضع خیلی خیلی بدتر از این می شد. من یقین دارم، این تلاش ها موثر است و باید ادامه دار و مستمر باشد و معتقدم، باید، با کمپین های مختلف، صدای قشر های مختلف مردم را که در رنج هستند و بسیاری از آنان که در بند هستند، بلند تر و واضح تر به گوش جهانیان رسانند. حرکت مادران پارک لاله به نظر من صدای مردم ایران است صدای دادخواهی مادران ایران و جلوگیری از خشونت است که از جای جای جهان به گوش می رسد و خیلی اهمیت دارد.

سوال- همان طور که می دانید مادران تا کنون خیلی خوب مقاومت کرده اند. یکی از حامیان مادران پارک لاله، ژیلما مکوندی زن جوان، شاعری است که فقط به خاطر دفاع از آزادی بیان و قلم و چند شعری که برای شهدا و جان باختگان سروده، هم اکنون در زندان است و دوران حکم اش را سپری می کند.

خانم اکرم نقابی مادر سعید زینالی که از دستگیری و مفقود شدن فرزندش 13 سال است می گذرد، هنوز فریاد می زند و پسرش را به قول خودش مرده یا زنده از مقامات قضایی می خواهد.

یا مادر حسام ترمسی از زندانیان جوان جنبش سبز، ژیلما ترمسی که حکم 5 سال حبس تعزیری اش در دادگاه تجدید نظر تایید شده و لیلیا سیف زاده با حکم قطعی زندان، مجبور به ترک کشور شده اند و با این که در شرایط بسیار سختی بسر می برند، همچنان به تلاش های دادخواهانه ی خود ادامه می دهند. یا منصوره بهکیش از بازماندگان خانواده های جان باختگان دهه 60 که به خاطر مقاومت مستمر در دادخواهی، در تیررس آقایان قرار گرفته و دائم در خطر احضار و بازداشت است. حتی کسانی مثل آقای سید محمد ابراهیمی را به دلایل ارتباط با مادران پارک لاله به 5 سال حبس محکوم کرده اند و هم اکنون در زندان هستند. می خواهم بگویم مادران پارک لاله و حامیان آنان هزینه های زیادی را برای دادخواهی ها خود داده و می دهند. مگر دادخواهی حق خانواده های قربانیان نیست؟ مگر حمایت از یک مادر آسیب دیده حق یک شهروند ایرانی نیست. چرا باید چنین هزینه های سنگینی؟

جواب - پاسخ روشن است. به خاطر همین که شما حق و حقوق خود را می شناسید و از آن استفاده می کنید، در خطر هستید. گاهی یک شعر کوتاه تأثیرش بیش از ده جلد کتاب است. افکار ژیلما مکوندی و شعرهای او را تحمل نمی کنند. شعر زیباییای خانم ژیلما مکوندی را که قبل از مصاحبه برایم خواندید، با این که بسیار کوتاه بود ولی تاریخ مبارزات مادران دادخواه در ایران را نشان می دهد. مسوولان حکومتی از این زنان فهیم و با سواد و هنرمند و مقاوم و قدرتمند، می ترسند. دادخواهی های مادران را تحمل نمی کنند. از مقاومت مردم می ترسند. و هر چه مقاومت و همکاری مردم با هم بیشتر شود حکومت ضعیف تر می شود و بیشتر مردم را تهدید می کند ولی مسوولان باید به فردای آزادی هم بیندیشند و بدانند که در فردای آزادی باید پاسخگو باشند.

شعری از ژیلما مکوندی:

اشک های چروکیده مادر  
می چکد  
روی زخم های سرزمینم  
طاقت جوانه می زند

مهر ماه 1391

[blog-post\\_4.html/10/http://www.mpliran.com/2012](http://www.mpliran.com/2012/blog-post_4.html/10)



مادران پارک لاله ایران

خواهان لغو مجازات اعدام و کشتار انسانها به هر شکلی هستیم. خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم. خواهان محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان تمامی جنایات های صورت گرفته توسط حکومت جمهوری اسلامی از ابتدای تشکیل آن هستیم.